

کارگران جهان متحد شوید!

کارگر کمونیست ۳

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری ایران - درباره مسائل جنبش کارگری

دوره جدید - شماره ۳ - مهر ۱۳۸۲ - اکتبر ۲۰۰۳



”شبحی جمهوری اسلامی را تعقیب میکند - بیمه بیکاری - اتحاد کارگری علیه بیکاری
مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر - ایران خودرو - مگاموتور
میزگرد درباره ”کارگر کارگریسم“ - جریان ”کارگر کارگر“ و سیاست بورژوائی در طبقه کارگر
گزارشی از اعتصاب کارگران نفت در سال ۵۷ - سالروز يك اعتصاب تاریخی - پاسخ به نامه ها
بیکار سازیها و اعتراضات کارگران - اعتراضات معلمان - حمایت بین المللی از کارگران چیت بهشهر
دولت فرانسه و ۳۵ ساعت کار - اعتراضات کارگری در هلند، عراق و اسرائیل
کارگر کمونیست نشریه روی میز کارگران

اسد گلچینی، منصور حکمت، شهلا دانشفر، محمود قزوینی، کاظم نیکخواه، بهرام حسینی، مصطفی صابر، ابراهیم ناصری،
فهیمة صادقی، صابر آزاد، حمید تقوائی، ناصر اصغری، سامی نیکنام، بهمن خانی، فاتح بهرامی

فهرست

- ۳ * "شبحی جمهوری اسلامی را تعقیب میکند!"
فاتح بهرامی
- ۵ * ما کارگران میتوانیم بدهیم
مباحث منصور حکمت درباره بیمه بیکاری
- ۷ * اتحاد کارگری علیه بیکاری يك ضرورت فوری
شھلا دانشفر
- ۹ * علیه بیکاری متحد شویم
محمود قزوینی
- ۱۰ * قاتلین کارگران باید محاکمه شوند
- ۱۱ * مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر
سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب
- ۱۳ * ایران خودرو يك نمونه است
کاظم نیکخواه
- ۱۴ * گزارشی از شرکت مگاموتور تهران
بهرام حسینی
- ۱۵ * میزگرد درباره "کارگر کارگریم"
مصطفی صابر، ابراهیم ناصری، فهیمه صادقی، صابر آزاد
- ۲۲ * موج اعتصابات و تظاهرات کارگری در هلند
بهمن خانی
- ۲۳ * جریان "کارگر کارگر" و سیاست بورژوازی در طبقه کارگر
گفتگو با حمید تقوائی
- ۲۷ * سازمان دادن اعتصابی که رژیم شاه را فلج کرد
برگردان: ناصر اصغری
- ۳۱ * سالروز يك اعتصاب تاریخی
سامی نیکنام
- ۳۲ * پاسخ به نامه ها
فاتح بهرامی
- ۳۳ * اخراجهای جمعی، دستمزدهای معوقه و اعتراضات کارگران
- ۳۵ * حمایت بین المللی از کارگران چیت بهشهر
کاظم نیکخواه
- ۳۷ * پلیس در بغداد و موصل بیکاران را مورد حمله قرار داد
- ۳۷ * اعتراضات سراسری معلمان در شهرهای ایران
- ۳۸ * دولت فرانسه: باز کردن مجدد بحث ۳۵ ساعت کار
کاظم نیکخواه
- ۳۸ * دولت دست راستی شارون: جنگ در دو جبهه
کاظم نیکخواه
- ۳۹ * کارگر کمونیست نشریه روی میز کارگران
اسد گلچینی

Tel: 0044 795 051 7465
Fax: 0044 870 135 1338
markazi@ukonline.co.uk

دفتر
مرکزی
حزب



اساس سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

منصور حکمت

کارگر کمونیست ۳

دوره جدید - شماره ۳ - مهر ۱۳۸۲ - اکتبر ۲۰۰۳

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری ایران
درباره مسائل جنبش کارگری

سردبیر: فاتح بهرامی

Email: kargar_komonist@yahoo.com
Fax: 001 309 404 1794

مسئول اجرایی: خالد حاج محمدی

هیئت تحریریه

خالد حاج محمدی

khaldhaji@yahoo.com

شھلا دانشفر

shahla_daneshfar@yahoo.com

محمود قزوینی

mkazvini@hotmail.com

اسد گلچینی

asad.golchini@ukonline.co.uk

کاظم نیکخواه

k.nikkhah@ukonline.co.uk

مسئولیت مطالب با نویسندگان آنهاست.
درج مقالات در کارگر کمونیست لزوماً به معنی
تائید مضمون آنها از جانب نشریه نیست.



"شبحی جمهوری اسلامی را تعقیب میکند!"

فاتح بهرامی



صدای پای انقلاب را "بالائی‌ها" هم شنیده‌اند. از خامنه‌ای رهبر اوباشان و خاتمی دلقک‌رئیس زندانبانان تا بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان و معماران غربی کنترل انقلابات به تب و لرز دچار شده‌اند. صف بندی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب بیشتر از هر وقت نمایان است. خاکریزهای ضد انقلاب هم کلاسیک است و هم مردم از آنها عبور کرده‌اند و خواهند کرد. پیام مردم در خرداد و تیر آنقدر رسا و شفاف بود که توهمی باقی نگذاشت، بدون هیچ واسطه‌ای مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد آزادی و برابری. این پیام هرچه شور و امید مردم را به ادامه مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی بیشتر می‌کرد، و هرچقدر ضرورت‌رهایی انسانها از بیحقوقی و بیحرمتی و اسارت در چنگال ضد انسانان اسلامی را فریاد می‌زد، در عوض آرزوی گروههای ضد انقلاب خواهان اسارت مردم را بریاد داد. شش سال بالا و پائین پریدن‌های عنتر گونه کل اپوزیسیون طرفدار رژیم به افسردگی سیاسی بدل شد، و باد سلطنت طلب نیز خوابید. مردم عملاً فرصت داده بودند تا راههای کنترل جنبش سرنگونی توسط ضد انقلاب امتحان شود. از خاتمی و کل

جنبش ارتجاعی اصلاح جمهوری اسلامی و طرفداران آن در خارج حکومت تا جریان راست پرو غرب و سلطنت طلب در انتظار ارتش آمریکا همه سر پای خود ایستادند و حرفشان را زدند، مردم با تمسخر نگاهشان کردند و محکم در جوابشان "نه" گفتند. و چپ جلوتر آمد و مردم از آن استقبال کردند. این غیر منتظره نبود. کارگر و زن و کل مردم شریف ۲۵ سال مقاومت و مبارزه کردند و قربانی دادند تا از شر حکومت اسلام رها شوند و همچون انسان زندگی کنند، هدف آنان سفت شدن پیچ و مهره حکومت اسلامی کمتر وحشی نبود و نیست، در آرزوها و افکار عتیق و دغلكاری این باصلاح اپوزیسیون شریک نبودند، روی آوری به چپ طبیعی بود.

حکومت اسلامی "خوش خیم" و کمی اهلی هیچوقت خواست مردم نبود و نیست، آخر چگونه میشود دوغ ارتجاع را به حلق تشنه آزادی ریخت؟ بیزاری و تنفر جامعه ایران از فرهنگ و قوانین و سنتهای اسلامی را شب و روز در نحوه زندگی مردم، در تمسخر و جوك و شعارهایشان، و در مقاومت و مبارزه ۲۵ ساله شان بسادگی میشود دید، فقط باید چشم داشت و اندکی به آزادی و حقوق

انسانها باور داشت. حکومتیان که بجای خود، گروههای پادو رقت انگیز طرفدار رژیم در بیرون حکومت چشم داشتند اما گروه خونشان با آزادی و برابری انسانها سازگاری نداشت. بهمین دلیل این گروههای متعلق به جنبش ملی اسلامی دائماً نبضشان با تحرك وزارت اطلاعات و رفسنجانی و خاتمی و حجابانها میزد. هم از ریاست جمهوری رفسنجانی (بقول مردم "سردار چاپندگی") بوجد آمدند و هم برای خاتمی دم تکان دادند و هم از تحرك آزادیخواهانه انسانها عصبی میشوند. جواب مردم به این حکومت و این جنبش کثیف اصلاح رژیم قابل انتظار بود چون نتیجه ۲۵ سال حاکمیت اسلام، در يك کلام ایجاد يك جهنم و زندان مخوف به وسعت ایران برای اکثریت مردم شریف، و بهشت برای سرمایه داران و آخوندها و مزدورانشان بوده است. و این وضعیت به مردم نشان داده است که بزیر کشیدن حکومت از طریق يك انقلاب تنها راه رهایی جامعه ایران است. اما در کمپ ضد انقلاب علیرغم شکست قطعی دو خرداد هنوز تلاش برای مهار انقلاب و حرکت انقلابی مردم به پایان نرسیده است. تصمیم هفته گذشته کمیته صلح نوبل مبنی بر اهدای جایزه صلح به خانم

شیرین عبادی مستقیماً يك حرکت سیاسی فکر شده و در واقع "بهترین" تدبیر اما بیحاصل در مقابل چپ و انقلاب و جنبش سرنگونی رژیم اسلامی است، که مجدداً طیف ملی اسلامی را نیز از خود بیخود کرده است.

غرب و انقلاب در ایران

خواست مردم در انقلاب ۵۷، همچون امروز، آزادی و برابری و رفاه و علیه استبداد سلطنتی بود. زمانی که محمد رضا شاه "پیام انقلاب مردم" را شنید، و وقتی که قتل عام میدان ژاله در ۱۷ شهریور و آمدن شریف و امامی و بختیار هیچکدام نتوانستند راه انقلاب را سد کنند، آخوند گمنامی بنام خمینی را از حجره های نجف به پاریس آوردند و به رهبر انقلاب تبدیل کردند تا انقلاب را سرکوب کند. انقلاب را اسلامی کردند و سرکوب ناتمام ۱۷ شهریور توسط شاه در ۳۰ خرداد بوسیله جمهوری اسلامی به فرجام رسید. دولتهای غربی برای جلوگیری از عروج چپ در انقلاب ۵۷ با تمام قوا و امکانات خمینی را به جامعه ایران حفته کردند، و به لطف وجود جنبش ملی اسلامی و پشتیبانی احزاب و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

سازمانهای این جنبش، خمینی "ضد امپریالیست" را تثبیت کردند و بعد خود نیز قربانی دادند. علیرغم گروگانگیری و اشغال سفارت آمریکا، غرب با اسلام سیاسی به قدرت رسیده مدارا کرد. اروپا در کل دوره جمهوری اسلامی از این حکومت پشتیبانی کرد، چه در دوره رفسنجانی و چه در زمان خاتمی. بویژه از بعد از دو خرداد ۷۶ و عروج جنبش سرنگونی، غرب برای حقنه کردن "جنبش اصلاحات" به جامعه اسلامزده ایران از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. بیشرمانه از جانیمان دیروز و طراحان و سردمداران وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران قهرمانان مبارزه در راه آزادی و دموکراسی ساختند! اینبار نیز که خطر چپ بسیار بیشتر از ۵۷ متخصصین کنترل انقلاب مردم را به خود خیره کرده، مرتجع ترین عناصر جریان اسلامی را در مقابل مردم و به نام مبارزه با "بنیاد گرایان" بعنوان فرشتگان نجات جامعه ایران در بوق کردند. اما نگرفت، مردم سریعاً از دو خرداد عبور کردند. ناچار شدند برای مهار مردم تدبیر دیگری بیندیشند. از داخل حکومت کسی دیگر اعتبار ندارد. باد جریان سلطنت طلب هم، علاوه بر ائتلاف میان اروپا و آمریکا، در ماجرای خرداد و تیر خالی شد و شعار فراندومشان احدی را به خود مشغول نکرد. در این شرایط، اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی آن تصمیم سیاسی غرب در شرایط سخت امروز جمهوری اسلامی برای مقابله با طوفان انقلاب توده مردم کارگر و زحمتکش ایران است.

کمیته نوبل پیام غرب را مبنی بر آمادگی برای معرفی چهره "قابل قبول" تری به مردم در جهت مقابله با انقلاب و حمایت از اصلاح حکومت اسلامی مخابره میکند. انتخاب شیرین عبادی در چهارچوب سیاست اروپا نسبت به ایران شاید "عاقلانه" ترین انتخاب باشد، زیرا خانم عبادی نه چهره منفوری است و نه جزو حکومت است، وکیل است و در محدوده جمهوری اسلامی سابقه دفاع از حقوق کودکان و زنان را هم دارد، علاوه بر اینها و مهمتر اینکه یک "زن مسلمان"

است که بین اسلام و حقوق بشر تناقضی نمی بیند. او معتقد است که اهدای این جایزه به یک زن مسلمان حمایت از مبارزه زنان مسلمان است و فکر میکند که هنوز امکان اصلاح حکومت اسلامی وجود دارد. اینکه نقشی که غرب به شیرین عبادی واگذار کرده توسط وی پذیرفته میشود یا نه را باید دید. اما تا به ایران برمیگردد، تلاش اخیر غرب خیلی سریعتر از قبل نقش بر آب خواهد شد. اولاً مردم اعلام کرده اند که جمهوری اسلامی را از هیچ نوع آن نمیخواهند. ثانیاً کل حرکت غرب در دفاع از جریان خاتمی و دو خرداد در مقابل تنفر و انزجار میلیونی مردم از کلیت حکومت اسلامی بیش از پیش دشمنی غرب با خواست آزادیخواهان مردم را منعکس میکند. مردم بعینه دیده اند که نسخه غرب برای "نجات" مردم حمایت از جناحی از حکومت اسلامی است. دلیلی ندارد بار دیگر این سیاست، آنهم پس از خرداد و تیر ۸۲، توجه کسی را در جامعه جلب کند. مردمی که حکومت اسلامی نمیخواهند چرا باید به وعده اصلاح این حکومت توسط شیرین عبادی و دست اتحاد دراز کردن وی بطرف رژیم دلخوش کنند؟ زنانی که در ایران زخم ۲۵ سال تحقیر و بیحرمتی و تبعیض را به حکم قوانین اسلامی و نص صریح آیات قرآن بر وجود خود حس میکنند، چرا باید به توصیه خانم عبادی سراغ خواندن قرآن بروند تا اسلام بهتری کشف کنند؟ دیگر دیر شده است، مردم راهشان را انتخاب کرده اند، و سر آنان را نمیشود شیره مالید.

اما کمک غرب به اسلام سیاسی محدود به ایران نیست. طالبان توسط آمریکا برگرده مردم افغانستان نشانده شد، و پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و سقوط طالبان باز هم و دار و دسته مذهبی دیگری را جایگزین طالبان کردند. در عراق هم همینطور، جماعتی از مرتجع ترین عناصر گروههای اسلامی و ملی را دست چین کرده اند. بدنبال رو در رو قرار گرفتن تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی آمریکا، و همچنین مشکلی که آمریکا در عراق با آن

روبروست، اسلام سیاسی "معتدل" و همجهت با منافع غرب به اساسی ترین پاسخ هم آمریکا و هم اروپا برای حکومتهای منطقه بدل شده است. اما آینده ایران جایگاه بسیار مهمتری در سیاست غرب دارد. کشوری است بزرگ با اهمیت استراتژیک در منطقه و در آستانه تحول سیاسی از درون، و با حضور یک جنبش عظیم خواهان سرنگونی رژیم و حضور قدرتمند چپ که هر تحول سیاسی در آن منطقه را تحت تاثیر قرار میدهد. قطعاً غرب و بویژه اروپا می خواهد و تاکنون اثبات کرده که حکومت اسلامی با تغییراتی سر پا بماند. به سر و وضع مردم و فلاکت آنها کار ندارند، منافعشان ایجاب میکند. اما مشکل اینجاست که همه چیز بدست غرب نیست. مسأله اساسی در ایران خود مردم هستند. یک فرق مهم ایران با افغانستان و عراق مبارزه مردم و عزم آنان برای جارو کردن حکومت اسلامی است. نزد مردم تلاشهای غرب مستقیماً در زمره حرکت ضد انقلاب و علیه خواست و منفعت مردم به اثبات رسیده است.

نقش طبقه کارگر

توده مردم کارگر و زحمتکش دیگر توان ادامه جان کنندن در جامعه تحت سیطره حکومت اسلامی را ندارند. در کنار اختناق و لگد مال شدن ابتدائی ترین آزادی های فردی و اجتماعی و حقوق انسانی، بلحاظ اقتصادی نیز این رژیم جامعه را به فلاکت تمام عیار کشانده است. فقر و بی تاملینی بیسابقه و غیر قابل وصف بخشی از جامعه را به اعتیاد و فحشا کشانده، بخشی از مردم همزمان با مشاهده سرمایه داران و آخوندها که دارند چمدانهایشان را پر میکنند، وادار شده اند برای رفع یک نیاز اقتصادی فوری در صف بایستند که فروش کلیه شان را بفروشند. فشار کار را بحدی رسانده اند که جوان ۲۵ ساله در ایران خودرو زیر فشار کار جان میبازد. بخشی از کارگران صبح تا شب کار میکنند و بدون دستمزد و نان شب به خانه شان فرستاده میشوند.

جامعه در حال انفجار است. جنایت حکومت اسلامی هیچ حد و مرزی ندارد. هیچ راهی بجز به درک فرستان این رژیم برای مردم باقی نیست.

اما در حرکت مردم برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی نقش طبقه کارگر کلیدی است. چه در روند تسریع سرنگونی رژیم و چه بویژه برای برپائی یک جامعه انسانی و سوسیالیستی. بدون حضور قدرتمند طبقه کارگر در صحنه سیاست و در دست گرفتن پرچم سوسیالیستی، رهائی جامعه از شر نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی قابل تصور نیست. در انقلاب ۵۷ نیز این نقش طبقه کارگر و در صف مقدم آن کارگر نفت بود که پوزه رژیم شاه را به خاک مالید. بار دیگر ایفای نقش کارگر نفت و دیگر بخش های کلیدی طبقه کارگر به اساسی ترین مسأله در انقلاب ایران بدل شده است. اما برخلاف انقلاب ۵۷، طبقه کارگر امروز دارای یک نقطه قدرت مهم و بیسابقه در جامعه ایران است، وجود حزب کمونیست کارگری ایران. وجود این حزب نقطه ضعف طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ را از میان برده است. در عین حال، برای اینکه طبقه کارگر هرچه سریعتر بتواند مهرش را بر تحولات ایران بکوبد لازم است معضل تشکل های توده ای خود را حل کند. به قول منصور حکمت برای اینکه طبقه کارگر بتواند از موقعیت فعلی به سمت یک موقعیت اعتراضی و دخالتگر برود باید دست بکار راه اندازی جنبش مجمع عمومی در سطح وسیع بشود. و این مهمترین و اساسی ترین نقش و وظیفه کارگران کمونیست و رهبران عملی جنبش طبقه کارگر در شرایط امروز است. سر برآوردن مجامع عمومی در هر کارخانه و محل کار که سلول های شوراهای کارگری فردا هستند در کنار حزب قدرتمند طبقه کارگر، حزب کمونیست کارگری، تضمین کننده حرکت انقلابی پیروزمند به سمت رهائی از شر جمهوری اسلامی، و تحقق آزادی و برابری و رفاه یعنی ایجاد جمهوری سوسیالیستی است. *

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

مرگ بر جمهوری اسلامی!



ما کارگران میتوانیم بدهیم

مباحث منصور حکمت درباره بیمه بیکاری

از فصل یازدهم کتاب
"کار ارزان، کارگر خاموش"
(میزگرد بررسی
طرح قانون کار
جمهوری اسلامی)

مصطفی صابر: منصور حکمت، وقتی کارگران بیمه بیکاری را مطالبه میکنند، بورژواها همیشه در مقابل اینطور استدلال میکنند که اگر بیمه بیکاری پرداخت بشود و مکفی باشد و دسترسی به آن آسان باشد آنوقت بیکارگی و تن پروری بالا می‌رود و خیلی‌ها کار نمیکنند و امثالهم. و دقیقاً با همین نوع استدلال است که مثلاً در قانون بیمه بیکاری خود جمهوری اسلامی هم می‌بیند و میگویند فرضاً آنها که "از سال ۶۵" علیرغم میل خودشان و با فشار و اجبار اخراج شده و خسارت اخراج هم نگرفته اند "بیمه بیکاری شامل اینها میشود که تازه برای مدت ۶ ماه یا یکسال است و مبلغش هم بسیار کم است. شما در مقابل این استدلال چه می‌گویید؟

منصور حکمت: اینها قضاوتی است در مورد شخصیت کارگر. این حرفها یعنی دارند به کارگر دشنام میدهند. میگویند اگر مجبورت نکنیم که بخاطر نان شب بدوی، در خانه مینشیند و خودت را باد میزنی. تو علاقه‌ای به شرکت در فعالیت اجتماعی نداری، علاقه‌ای به ساختن چیزی و انجام کار مثبتی نداری. من میگویم امتحانش ساده است. دو سال بیمه بیکاری مکفی به همه بدهند ببینیم اینطور میشود یا نه. نسبی که نمیشود ادعا کرد. منم خیلی ساده میگویم اینطور نیست. همین. تخطئه کردن یک بخش عظیم جامعه بهمین سادگی نمیتواند توجیهی برای ندادن بیمه بیکاری باشد. بیمه را بدهید و بعد اگر کسی کار نکرد فکری برای ایجاد انگیزه برای کار کردن نکنید. که آنهم یعنی اینکه محیط کار جای خیلی سالم و دلچسبی برای فعالیت خلاق و مولد باشد.

* اجازه بدهید یک نکته را اضافه بکنم. این استدلالها تبلیغات است. وقتی فرضاً شوهر ملکه انگستان بیمه بگیران را مفتخور میخواند، که خودش معلوم نیست موجب کلانش را بابت چه کاری میگیرد، یا فلان آخوند یا فلان سرمایه دار که خصلت اجتماعی خودشان بیکارگی است، به طبقه‌ای که در همان مقطع دارد بار تولید اجتماعی را بدوش میکشد میگوید اگر من همان حد نازل آسایش را برای تو تضمین بکنم آنوقت دیگر کار نمیکنی، این دیگر تبلیغات صرف است. من میگویم بیمه بیکاری

ربطی به این ندارد که کارگر چه کاری برای تو میکنند. بیمه بیکاری حق هر آدمی است که بدنیا میاید و به سن کار میرسد و بالاخره باید جامعه آسایش او را تامین کند. یا این جامعه میتواند او را در فعالیت تولیدی شرکت بدهد و یا نمیتواند، بهرحال باید آسایش او را تامین کند. من که به سن ۱۸ سالگی میرسم مسئول این نیستم که شما دنیا را چطور چیده‌اید، و آیا در گوشه‌ای جایی و ابزاری برای کار من گذاشته‌اید یا نه. اگر نمیتوانید باید تاوان آن را بدهید و آن این است آدمهایی که در جامعه شما بدنیا می‌آیند باید از رفاه و آسایش برخوردار باشند. با کار یا بی کار. بنظر من تمام این استدلال بدبینی سرمایه و بدبینی بورژوا به ذات بشر را نشان میدهد. فرض میکند که تمام تولید و خلاقیت جامعه بشری ناشی از زورگویی و فشار طبقات بالاست. فکر میکند که بشر خود بخود مخرب است و می‌خواهد خود و جامعه را تلف کند. اتفاقاً عکس این درست است. بمجرد اینکه این فشارها از بین برود، به مجرد اینکه دیگر طبقه حاکمه‌ای در جامعه نباشد، آنوقت تازه خلاقیت انسانها شکوفا میشود و تازه آنوقت است که ما ظرفیت‌های واقعی انسانها را برای انجام کار مفید و سودمند بحال جامعه را می‌بینیم.

* اضافه کنم که یک تاثیر جانبی چنین تبلیغاتی میتواند احساس شرمی باشد که ممکن است خود کارگر نسبت به بیمه بیکاری گرفتن پیدا کند. ممکن است فکر کند این خجالت‌آور است که من کار نکنم و بیمه بیکاری بگیرم. همانطور که حمید تقوایی گفت کسی بیمه بیکاری را میگیرد که می‌رود و به یک دفتری می‌گوید من آماده‌ام کار بکنم. آدرس را بدهید بروم سر کار. این آنها هستند که نمیتوانند به کسی کار معرفی بکنند. به این دلیل کارگر باید بیمه بیکاری را عمیقاً حق خودش بداند. این نه صدقه کسی است و نه ارفاقتی که جامعه کرده. این وظیفه جامعه است و بخشی از تولید اجتماعی همان طبقه است که دارد در اختیار او قرار میگیرد. به این معنی فکر میکنم این استدلال اساسش بر مالکیت بورژوایی است. میگوید اگر کار نکنی حق زندگی نداری و اگر کار نکنی باید خجالت بکشی، اما این را نمی‌گوید که من هستم که جلوی کار کردن تو را گرفته

ام. همانطور که رضا مقدم گفت، ابزار تولید آنجاست، زمین و وسائل تولید و غیره هم هست. علت اینکه من نمیتوانم با آن کار بکنم اینست که مال یک کسی است. اگر مال کس خاصی نباشد خوب منم می‌روم آنجا با عده‌ای که مشغول کارند کار میکنم. میگویم منم آمدم کمک. حالا میتوانید کمی کمتر کار کنید و بیشتر استراحت کنید. طرف کنترل و انحصار ابزار تولید را دارد و من با دست خالی نمیتوانم کار کنم. اگر ماشین آلات، زمین و تجهیزاتی که بشر با آنها کار انجام میدهد زیر کنترل جمعی مردم و در اختیار جامعه باشد خوب منم می‌روم به عده‌ای که دارند با آن کار میکنند می‌پیوندم.

مصطفی صابر: خیلی متشکر. منتهی ممکن است یک استدلال دیگر هنوز بکنند و بگویند خود کارگران و کمونیست‌ها بالاخره اگر سر کار بیایند میگویند همه باید کار بکنند. بورژوا ممکن است بما بگوید که من برای اینکه همه کار بکنند این مکانیسم را می‌گذارم که آدم بیکار زندگی اش بدتر از شاغل باشد. حتی در کشورهای اروپایی هم که می‌گویند کارگران بیمه بیکاری را گرفته اند همین وضع هست. یعنی بیمه بیکاری خیلی کمتر از مزد معمول است و شرایط گرفتن آن سخت است. در مقابل این چه می‌گویید؟

منصور حکمت: ببینید، اولاً بورژوا نمیگوید همه باید کار بکنند. میگوید همه باید برای سرمایه کار بکنند آنهم بشرطی که من بخواهم به آنها کار بدهم. همه بیکارانی که ما در طول این بحثها از آنها صحبت کردیم دارند کار میکنند. کسی که خانه داری میکنند و از بچه خودش مراقبت میکنند و کسی که بدرد کس دیگری میرسد بهرحال دارد صبح تا شب کار مفید انجام میدهد. اما کاری که سرمایه به آن میگوید کار، آن کاری است که به سود سرمایه اضافه بکند. یکی از اساسی‌ترین خصوصیات یک جامعه سوسیالیستی این است که کار مفید انسانها را به رسمیت میشناسد، بعنوان کار اجتماعی، کاری که به جامعه خیر میرساند. بحث "همه باید کار بکنند" سوسیالیستها بحثی در مورد بیکاره‌های جامعه است. کسانی که به اعتبار چنگ انداختن روی وسائل تولید و

دارایی های جامعه و منحصر کردن آنها بخودشان دارند زندگی میکنند. حال این وسائل میتوانند پول باشد، ماشین آلات باشد، زمین باشد و غیره. اینها را به تملک خودش در آورده و بر مبنای مالکیت و کنترل این وسائل بخشی از تولید را بخود اختصاص میدهد. جامعه کمونیستی جامعه ای است که کارفرما و ارباب کارکن و کشیش و آخوند و ارتشی و بیکاره بطور کلی ندارد. هرکسی باید بیاید و در ساختن جامعه شرکت بکند. یک مساله دیگر بر سر خود مقوله کار است. بورژوازی اسم خلاقیت را میگنارد کار برای اینکه در واقع آن را تبدیل کرده به صرف انرژی برای ایجاد چیزی که نسبت به خود آدم تولید کننده بیگانه و از او جداست. کار کردن شده صرف انرژی برای کس دیگر. اگر بشر امروز تمدنی دارد برای این است که قدرت خلاقیت خود را بروز داده است. درست است که جامعه سرمایه داری و بورژوازی میاید، هرچند بشکلی ناقص و مسخ شده، بهرحال بخشی از خلاقیت انسانها را سازمان میدهد. اما خود این نشان میدهد که اگر واقعا جامعه سرمایه داری نباشد بشر چه توانایی عظیمی برای متحول کردن زندگی خودش دارد. جامعه سوسیالیستی تماما بر سر ربط دادن توانایی ها و خلاقیت های انسانها به هم است به نحوی که نیازهای انسانها برآورده بشود. فکر نمیکنم دیگر آنجا به آن بگوئیم "کار". نمیگوئیم فلانی آمد "کار" کرد. به این معنی که یک کاری را مدام انجام داد تا ساعت معینی فرا رسید و وقت کارش تمام شد. در جامعه کمونیستی بلند میشود میروید یک کار مفیدی انجام میدهد، در رشته های مختلف فعالیت بشری شرکت میکنند. فکر میکنم فعالیت کلمه بهتری است. انسانها فعالیت میکنند تا زندگی و امکانات بیشتری در اختیار انسان باشد و از زندگی مادی و معنوی بهتری برخوردار باشد. کسی برای کسی کار نمیکنند که در ازا آن مزد بگیرد. بیمه بیکاری بحث کارگر است در جامعه سرمایه داری. در جامعه کمونیستی هرکس به صرف اینکه عضوی از جامعه است و حتما بنا به ذات انسانی اش میخواهد برای امر مفیدی فعالیت بکند، تامین است. جامعه سرمایه داری آمده و تامین شدن من و شما را به این گره زده است که آیا برای سرمایه کار میکنیم یا

نه. ما هم در مقابل این یک ابزار دفاعی برای خودمان ساخته ایم. ما میگوئیم من نمیدانم توبه من کار میدهی یا نه. من نمیدانم کاری که تو به من میدهی میتوانم انجام بدهم یا نه. بنابراین بهر دلیلی، چه کاری نباشد و چه من نتوانم آن کار را انجام بدهم، من که در آدم بودن خودم تجدید نظر نمیکنم. من که نمیتوانم سرم را بگنارم بمیرم. من آدمم و اینجا ایستاده ام بنابراین باید تامین باشم. این ابزار دفاعی کارگر در جامعه سرمایه داری است و نه حکمتی که کارگر جامعه خودش را روی آن بنا میکند.

* تمام تحقیر بیکاری و بیمه بیکاری در جامعه سرمایه داری برای تاثیرش بر کارگر شاغل صورت میگردد. چون اگر یک بخش تحقیر شده طبقه کارگر وجود نداشته باشد که با حداقل معاش سر میکند، طبقه کارگر با حرمت و قدرت دیگری در جامعه ابراز وجود میکند. چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی. اما در جامعه یک دخمه ای درست کرده اند و بیکاران را در آن میاندازند، با همه تحقیر و بیحقوقی ای که هست، و همیشه این تهدید را بالای سر کارگر شاغل نگه میدارند که اگر تکان بخوری، و "وظایف محوله" را انجام ندهی به آن دخمه سقوط میکنی. بالاخره بیکاران زنده هستند دیگر. پس دارند به نحوی تامین میشوند. سهمی از کل تولید اجتماعی بهرحال صرف زنده نگهداشتن بیکاران میشود. اما جامعه بورژوازی میکوشد تضمین کند که این با بیحرمتی و بی شخصیتی کارگران بیکار همراه باشد. موقعی که شما میروید بیمه بیکاری بگیرید، آن کسی که آنجا نشسته یک فرمی را جلوی پرت میکند و طوری نگاه میکند و از بالا برخورد میکند که گوئی کارگری که اینطرف گیشه نشسته آدم پائینی است و ایشان دارد منت سرش میگنارد. در تمام مرادوات اجتماعی با بیکار بودنت مثل یک ننگ برخورد میکنند. روزنامه های متعدد هر روزه تصویری بی شخصیت از آدم بیکار میسازند و خیلی کم است آن روحیه و برخوردی در میان کارگران که بگویند من بیکار نیستم، بلکه جامعه تو است که نمیتواند کاری به من بدهد. این جامعه تو است که عاجزتر از آن است که حتی انسانی را که میخواهد خلاقیت خود را در خدمت جامعه بکار بیاندازد سازمان

بدهد و کار مفیدی به او بدهد. تمام خفتی که داری به من بیکار میدهی خفتی است که جامعه خودت، جامعه بورژوازی، باید بکشد. من فکر میکنم به این معنی نه فقط بالا بردن سطح بیمه بیکاری و نزدیک کردنش به دستمزدهای واقعی کارگر در همان سطح شغلی که هست، برای خود بیکاران لازم است، بلکه برای کل طبقه کارگر حیاتی است. اگر این تامین نشود، مادام که زنان و اقلیت های نژادی بخشهای تحقیر شده ای در طبقه کارگر را تشکیل میدهند، کل طبقه کارگر تحقیر شده میماند و بنظر من این در مناسبات کارگر و بورژوا و حتی در مبارزه شاغلین تاثیرات اساسی میگنارد.

مصطفی صابری: کاملا همینطور است که میگوئید. من فقط یک نکته را یادآوری کنم. چند وقت پیش رفسنجانی در یکی از صحبتهاش گفت که آنچه هست بیکاری است و نه بیکاری. چون کار هست. چطور کارگران افغانی میتوانند بروند کار گیر بیاورند ولی باقی نمیتوانند. دقیقا مصداق همین صحبت شما بود در مورد مشخص ایران که چطور با کار وحشتناکی که از کارگر افغانی میکشند و مزد نازلی که به او میدهند در عین حال با بیکاری وسیعی که وجود دارد آنها هر روز از تریبون نماز جمعه و مجلس شان به کارگر بیکار میگویند که بیکاره هستی. بنابراین میخواستم تاکید کنم که مطالبه بیمه بیکاری از این لحاظ هم که شما گفتید مساله تعیین کننده ای برای کارگران است.

منصور حکمت: حمید تقوایی قبلا گفت و من هم تکرار میکنم که هر کارگر سوسیالیستی باید دقت کند و مدام توضیح بدهد که بیکاری پدیده ای تصادفی نیست. تقصیر هیچ فردی نیست. این یک مکانیسم اقتصادی جامعه سرمایه داری است. سرمایه داری به یک ارتش ذخیره بیکاران احتیاج دارد و این ارتش بیکاران را هم بطور طبیعی در جریان انباشت سرمایه و رشد سرمایه داری مدام بوجود میآورد. همیشه درصد معینی از کارگران در جامعه سرمایه داری بیکار نگهداشته میشوند و علت اش هم کاملا از نظر اقتصادی قابل توضیح است و سوسیالیستها مداوما این را توضیح داده اند. من فکر میکنم

کارگر باید به خصوص به این بحث مسلط باشد. اینکه علت بیکاری نوع جامعه ای است که برپا کرده اند و این جامعه را باید تغییر داد.

مصطفی صابری: اجازه بدهید بحث بیمه بیکاری را در سطح مشخص تری دنبال کنیم. شما فکر میکنید اقتصاد ایران در این مقطع کشش دارد که بیمه بیکاری را که ما مطالبه میکنیم بدهد؟ اینکه میگویند نداریم و بار مالی دارد تا چه حد درست است؟

منصور حکمت: در چهارچوب همین اقتصاد موجود اگر کسی بگوید نداریم بدهیم من جواب میدهم شما دفاتر حسابتان را قایم میکنید و یواشکی به آن نگاه میکنید و بعد به ما میگوئید نداریم بدهیم؟ خوب دفاترتان را بیاورید ببینیم. چقدر خرج جنگ کردید؟ چقدر خرج نهادها و بنیادهای مختلفی میکنید که مردم را کنترل میکنند؟ چقدر دائما دارید خرج ارتش میکنید؟ چقدر دارید سود میبرید؟ اینها را بگوئید تا ما ببینیم میتوانید بیمه بیکاری بدهید یا نه. شما دفتر حسابتان را نشان مردم نمیدهید. مردم ناگهان ببینند که فلانقدر میلیارد دلاری که در بازار ریخته شد چند روزه خریدند و رفت. این پولها از کجا آمد؟ دولت و بازار را بتکانید ببینید چقدر پول روی زمین میریزد. بنظر من معلوم است که میشود بیمه بیکاری را با همین اقتصاد داد. فقط یک مبلغ ۳۵۰ میلیارد دلار یک فقره از خسارتهای ایشان در طول جنگ بوده. خوب اموال مردم است که دود شده و هوا رفته. ثانیا وقتی میگویند نمیتوانیم بدهیم جواب کارگر هم اینست که من میتوانم بدهم. یک روز نماینده کارگر و نماینده سرمایه دار که دولت باشد بروند در تلویزیون و هرکدام فقط یک جمله بگویند. دولت بگوید مردم این میگویند اینقدر باید بیمه بیکاری داد و من نمیتوانم بدهم. نماینده کارگر هم بگوید مردم ما کارگران میتوانیم بدهیم. فردایش انتخابات بگذارند. کارگر پای این تعهدش می ایستد و بیمه بیکاری را میدهد. امتحانش بنابراین مجانی است

کتاب "کار ارزان، کارگر خاموش" (میزگرد بررسی طرح قانون کار جمهوری اسلامی) در شهریور ۱۳۶۹ منتشر شد. *

دامنگیر صنایع و بخش های وابسته به صنعت نفت از جمله شرکت گاز ملی، شرکت گاز آغاچاری نیز شده است و ما در همین دو ماهه اخیر شاهد چندین حرکت اعتراضی از سوی کارکنان این بخش ها بوده ایم. آخرین خبر از پیشبرد این سیاست مربوط به واگذاری بخش هایی از پالایشگاه آبادان به بخش خصوصی و بازخرد بخشی از کارگران در آنجا بود. با بلند شدن سرو صدای این خبر و زهمه های اعتراض در میان کارگران فوراً مقامات مسئول با وانمود کردن اینکه اتفاقی نیفتاده است، در ابتدا اعلام کردند که شرکتهای خصوصی حق اخراج کارگران را ندارند. سپس گفتند تنها تعدادی از کارگران با رضایت خود بازخرد شده و در مقابل پرداخت مبلغی بابت سنوات خدمت و ایجاد تسهیلاتی برای گرفتن وام و تامین مسکن بازخرد خواهند شد. مقامات دولتی با گفتن این خزعبلات تلاش میکنند تا محیط و فضای بحرانی در میان کارگران نفت را آرام سازند.

بازخرد و تباهی زندگی کارگران

رژیم با متوسل شدن به سلاح تفرقه میکشد کارگران را در مقابل انتخابی اجباری قرار دهد و سیاست بیکارسازیش را به پیش برد. در بسیاری جاها شاهد بوده ایم که دولت و کارفرمایان پس از ماهها نپرداختن دستمزد به کارگران و سردواندن آنها، کارگران را بازخرد اجباری کرده و با پرداخت مبلغ ناچیزی آنها را "با رضایت" از کار بیکار کرده اند. روشن است که هیچ کارگری به رضای خود نمیخواهد کارش را از دست بدهد. آنهم در شرایطی که هیچ چشم اندازی از تامین زندگی در مقابل او وجود ندارد. باید پوچی این ادعا ها را بر ملا کرد.

تجربه کارگرانی که در همین سالها به بازخرد اجباری تن داده و از کار بیکار شده اند و تا به امروز حتی هنوز پول بازخرد خود را دریافت نکرده اند، تجربه گویایی است که با درس گیری از آن کارگران امروز دیگر بسادگی زیر بار این فشارها نمیروند. کارگران بسیاری هستند که تجربه کرده اند که با چندرغاز پول بازخرد تنها چند ماهی را میتوان گذراند و پس از آن در نبود یک بیمه بیکاری واقعی و در نبود کوچکترین تامینی زندگی آنان تباه است. این

معرض بیکاری قرار گرفته اند. این وضعیت و گسترش فضای اعتراض در میان کارگران، نگرانی رژیم از خیزشی وسیع در میان کارگران را شدت داده است. خانه کارگر، مجلس شورای اسلامی و مقامات مختلف دولتی همگی نسبت به عواقب این بیکارسازیها به یکدیگر هشدار میدهند و بحث از بحرانی بودن محیط های کارگری است.

اصلاح ساختار تولید، تعدیل نیروی انسانی و در کنار آن خصوصی سازی ها، قرار است به اقتصاد به بن بست رسیده رژیم کمک کند. بحث بر سر سودآور کردن تولید به قیمت مستمند کردن و بی خانمان کردن کارگر است. در شرایطی که کارگر از هیچگونه تامین اجتماعی برخوردار نیست و از حق بیمه بیکاری واقعی و از حداقل استانداردهای اجتماعی محروم است، تحت عنوان اصلاح ساختار صنایع، کارگر از کار بیکار میشود و در ازای پرداخت مبلغ ناچیزی که حتی کفاف چند ماه او را نیز نمیکند برای همیشه بی تامین و بی معاش به حال خود رها میگردد. در برابر این تهاجمات و در برابر این بیکارسازیها باید ایستاد.

بیکارسازیها در صنعت نفت

طرح بیکارسازی در میان کارگران نفت ابتدا در سال ۷۷ و با تایید طرح اصلاح ساختار صنعت نفت از سوی خاتمی شروع شد. طبق اظهارات مقامات مسئول هدف این طرح "افزایش کارایی، سرعت عمل، ابتکار و بهره وری در صنعت نفت" اعلام شد. با به اجرا گذاشته شدن این طرح از آغاز سال ۷۸ کارگران بسیاری در معرض اخراج قرار گرفتند. در همان موقع اعلام شد که مطابق آیین نامه اجرایی طرح اصلاح ساختار صنعت نفت ۴۰۰۰۰ کارگر یعنی جمعیتی حدود یکسوم کارکنان این صنعت در خطر اخراج و بیکارسازی قرار خواهند گرفت. در آتموقع با اعتراض و مقاومت کارگران در مقابل این سیاست، اجرای آن عملاً برای مدت یکسال متوقف ماند. اما پس از آن به مرور و با نقشه ای حساب شده این سیاست به اجرا گذاشته شد. بطوریکه در حال حاضر بخش های مختلف صنعت نفت در جنوب به شرکتهای خصوصی واگذار شده و طی این مدت کارگران بسیاری در معرض اخراج قرار گرفته اند. پیشبرد این سیاست

مساله بیکاری در ایران امروز به یک معضل عظیم اجتماعی تبدیل شده است. حتی بر مبنای آمارهای دولتی صحبت از حدود ۶ میلیون کارگر بیکار است. هر ساله نزدیک به یک میلیون جوان وارد بازار کار میشوند و با تعطیل شدن کارخانجات و مجتمع های تولیدی هزاران نفر به صف بیکاران رانده میشوند. بیکارسازیها و اخراج گروه گروه کارگران از کارخانجات به ابعاد این بیکاری وسعت بیشتری داده است. این وضعیت بر ناامنی شغلی در میان کارگران شاغل و فشار کار طاقت فرسا بر کرده آنان شدت بخشیده است. در تقابل با این معضل اجتماعی اتحاد کارگری علیه بیکاری یک ضرورت فوری و حیاتی امروز کارگران است.

بیکارسازیهای اخیر و ابعاد آن

با تصویب طرح بازسازی و اصلاح ساختار صنایع و در راس آن صنایع نساجی بخش عمده ای از کارخانجات به حالت تعطیل درآمده و هزاران کارگر از کار بیکار و یا در معرض بیکاری قرار گرفته اند. بازخرد اجباری کارگران به قانون رسمی دولت تبدیل شده و از کارفرمایان خواسته شده است که لیست کارگران مازاد خود را به دولت بدهند تا در کمیته ای با نظارت وزارت کار و وزارت صنایع پروسه بازخرد شدن آنها به اجرا گذاشته شود. قرار است با اصلاح قانون کار، اخراج کارگران تحت عنوان بازخرد به بندی از آن تبدیل شود. طبق گزارشات در همین چند ماهه اخیر ۳۰۰۰۰ کارگر در تهران، ۱۵۰۰۰ کارگر در اصفهان و ۳۰۰۰ کارگر در شهر قزوین بازخرد اجباری شده اند. در منطقه گیلان با تعطیل شدن دهها کارخانه نزدیک به ۵۰۰۰ کارگر با مساله بیکاری روبرو شده اند. در کنار طرح بازسازی صنایع واگذاری بخش بزرگی از صنایع به بخش های خصوصی ابعاد بیکارسازیها را چندین برابر کرده است. بنا به گزارشهای منتشر شده در روزنامه های دولتی ایران در ۲۲ شهریور ماه مدیر عامل بانک صنعت و معدن رسماً دستور اخراج کارگران شرکت های تحت پوشش خود را صادر کرده است. در صنعت نفت نیز در ادامه اجرای طرح ساختار صنعت نفت و تکه تکه کردن هر بخش آن و سپردن آنها به بخش خصوصی کارگران بسیاری در



اتحاد کارگری علیه بیکاری یک ضرورت فوری

شهلا دانشفر

تجربیات باعث شده که امروز اعتراض علیه بیکارسازیها به امری هر روزه تبدیل شود.

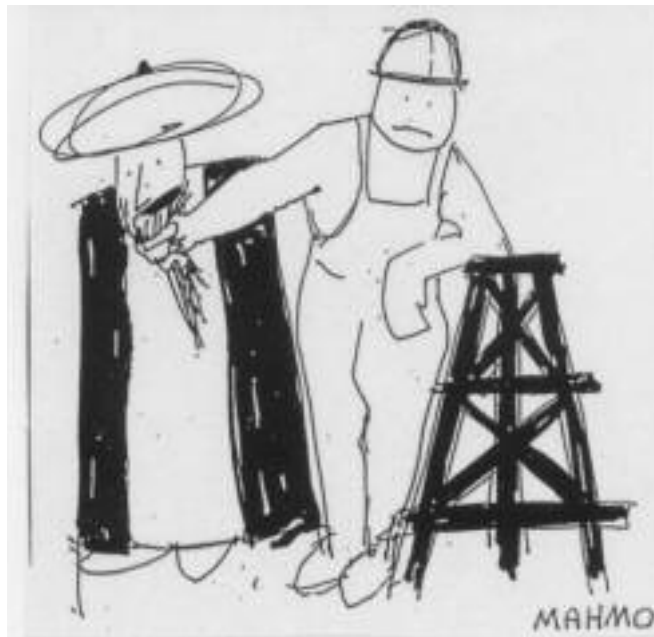
در برخورد به کارگران نفت رژیم میکوشد ضمن رعایت احتیاط، با ایجاد تفرقه در میان آنان و راضی کردن بخشی از کارگران از شکل گیری مبارزه ای متحد در میان آنان جلوگیری کند. رژیم همچنین میکوشد با واگذار شدن بخش هایی از صنعت نفت به پیمانکاران و به بخش خصوصی، کارگران را در وضعیتی ناروشن نگه دارد. از این طریق کارگران بین مقامات صنعت نفت و پیمانکاران پاسکاری میشوند و تحت بهانه های مختلف پاسخگویی به خواست آنان مرتبا به بعد موکول میشود. وجود پیمانکاران متفاوت وسیله ایست که کارگران در بسیاری از مواقع خود را نه در مقابل يك مركز واحد بلکه با پیمانکاران متفاوت روبرو دیده و این موضوع بر هماهنگ شدن و سراسری شدن مبارزه آنها تاثیر گذاشته است. اما واقعیت اینست که همه این بخش ها اجزایی از واحد بزرگ صنعت نفت هستند. صنعتی که نقش کلیدی در اقتصاد کل جامعه دارد و حرکت و اعتراض همزمان و سراسری تمامی این بخش ها نقش تعیین کننده ای در اوضاع سیاسی ایران و سرنوشت این رژیم دارد.

اتحاد کارگری علیه بیکاری يك ضرورت فوری

بیکارسازیهای وسیع و سردواندن و عدم پرداخت دستمزد به کارگران همراه با وجود میلیونها کارگر بیکار و ورود میلیونی نیروی جوان به بازار کار هم اکنون فضایی انفجاری در میان کارگران و در سطح جامعه بوجود آورده است و اعتراض علیه بیکارسازیها به موضوع هر روزه اعتراض کارگران تبدیل شده

است. واقعیت اینست که بیکاری و مساله بیکار سازیها تنها امر کارگرانی نیست که با آن درگیرند بلکه امر همه کارگران است. این چماقی است که با آن کل طبقه کارگر را به عقب رانده اند، و در کارخانجات بزرگ و کلیدی و در مراکز کارگران وضعیت شغلی با ثبات تری دارند، کارگران در شدیدترین شرایط کاری به کار اشتغال دارند. مرگ تاسف آور پیمان خسروزاده کارگر ایران خودرو به خاطر فشار و ساعات کار طولانی در کارخانه در ۲۲ شهریور ماه گواه آشکاری است بر این حقیقت که امروز محیط های

تنیده است. اینها تلاشهای بی شمار و مذبحخانه ای برای رهایی از این بحران است. تلاشهایی که بیش از پیش به موج نارضایتی و اعتراض در جامعه دامن میزند و بر ابعاد این بحران شدت می بخشد. تنها راه برای خنثی کردن این تهاجم رژیم اتحاد کارگران و مبارزه سراسری آنهاست. تنها سلاح کارگران متشکل بودن و متحد بودن است و بهترین راه آن دامن زدن به جنبش سراسری مجامع عمومی کارگری و تثبیت آنها بعنوان محلی برای تصمیم گیری و پیشبرد این مبارزات است.



کار به اردوگاههای اجباری کار و به قتلگاه کارگران تبدیل شده است. ادامه این وضعیت دیگر برای کارگران ممکن نیست و سازمان دادن مبارزه ای متحد علیه بیکارسازیها يك ضرورت فوری برای کارگران است.

واقعیت اینست که تهاجمات رژیم امروز به کارگران و به کل جامعه از سر قدرت و توانایی او نیست. بحران اقتصادی تار و پود این رژیم را در هم

مجامع عمومی منظم کارگری محلی برای تجمع کارگران، محلی برای اتحاد کارگران و محلی برای ارتباط وسیع آنان با یکدیگر و با کارخانجات دیگر است. محلی است که در آن کارگر میتواند خود را قوی و نیرومند ببیند. این وظیفه فوری فعالین و رهبران کمونیست کارگری است که در راس این حرکت قرار گیرند و به جنبش وسیع مجامع عمومی کارگری دامن زنند. وظیفه آنان است که به تدارک

سازماندهی مبارزه ای قدرتمند و سراسری علیه بیکاری و علیه بیکارسازیها بروند.

در مبارزه علیه بیکارسازیها و در مبارزه علیه این تهاجمات، کارگران نفت مکانی کلیدی دارند. امروز شرایط سیاسی جامعه و توازن قوای موجود بیش از هر وقت به نفع مبارزات کارگران است. به گفته خود دولت امروز محیط های کارگری و بویژه در میان کارگران نفت فضای اعتراض بالا و حالتی بحرانی دارد. موج نارضایتی و اعتراض موجود در میان کارگران آنهم در متن اوضاع سیاسی امروز بهترین فرصت برای سازماندهی مبارزه ای متحد و سراسری در برابر این تهاجمات و عقب راندن رژیم است. امروز همه توجه ها به طرف کارگران و بویژه کارگران نفت است. بعد از مبارزات وسیع مردم در ۲۰ خرداد تا ۱۸ تیر اوضاع سیاسی جامعه تغییر کرده است و هر حرکت و اعتراضی بدون شک با حمایت و پشتیبانی وسیع مردم روبرو خواهد شد. باید این فرصت را دریافت. امروز بهترین فرصت برای برپایی مجامع عمومی کارگری، دامن زدن به این بحث ها در میان کارگران و تصمیم متحد بر سر مبارزه ای وسیع در برابر این تهاجمات است. واقعیت اینست که یکرز اعتصاب کارگران نفت در شرایط امروز فشاری جدی بر کرده این رژیم خواهد بود، باید به تدارک سازماندهی مبارزه ای متحد و سراسری در میان کارگران و در راس آن در میان کارگران نفت رفت.

مبارزه متحد علیه بیکارسازیها نه فقط يك ضرورت فوری برای بهبود اوضاع معیشتی همین امروز کارگران است بلکه یکی از عرصه های مهم مبارزه برای تغییرات اساسی در جامعه و رها شدن از شر رژیم جمهوری اسلامی نیز هست. *

سایت کارگران

www.kargaran.org

سایت حزب کمونیست کارگری ایران

www.wpiran.org

زنده باد جنبش مجمع عمومی!



علیه بیکاری متحد شویم

محمود قزوینی

کارگران و مردم زحمتکش در ایران، فقط زیر خط فقر زندگی نمیکنند، فقط جسم و روحشان از ساعات کار سخت و طولانی فرسوده نمیشود، فقط کودکانشان برای تامین معاش به کار روی نمی آورند، فقط در بی مسکنی و عدم بهداشت و درمان رنج نمی برند، فقط از دریافت همان دستمزد ناچیز هم محروم نیستند. بلکه بخش وسیعی از طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران در اثر بیکاری وسیع به فقر مطلق رانده شده اند. بیکاری، بخش وسیعی از کارگران و خانواده اش را به تباهی روحی و جسمی کشانده است. آمار بالای اعتیاد، وجود کودکان خیابانی، فحشا و... همه از تبعات این بیکاری وسیع می باشند.

بنا به آمار دولتی رقم بیکاری به ۳/۱۶ درصد رسیده است. صحبت از ۶ میلیون بیکار است. اگر هر خانواده کارگری را ۴ نفر حساب کنیم حدود ۲۵

میلیون نفر در ایران بدون هیچ نوع تاملی دارند زندگی می گذرانند. بنابراین گفته صفدر حسینی وزیر کار و امور اجتماعی رژیم اسلامی، بین گروههای سنی از ۲۲ تا ۲۹ سال از هر سه نفر یک نفر بیکار است. به این رقم ۶ میلیونی بیکاران باید کارگران فصلی را نیز افزود که رقم قابل توجهی از طبقه کارگر ایران را تشکیل می دهند. بیکاری در ایران آنگذر گسترده شده است که در مشاغلی هم که معمولاً به دلیل تخصص بالا وجود بیکاری در آن رشته ها معمول نیست، بیکاری وسعت یافته است. مثلاً بنا به آمار دولتی ۳۳ هزار دکتر و ماما و پرستار و ۴۴ هزار مهندس کشاورزی بیکارند.

اهمیت مبارزه علیه بیکاری

بیکاری نه تنها موجب تباهی روحی و فیزیکی بخشی از طبقه کارگر میشود، بلکه به رقابت در میان طبقه کارگر و بخشهای مختلف آن دامن میزند. برای همین مبارزه بر علیه بیکاری یکی از اساسی ترین عرصه های نبرد طبقه کارگر بر علیه طبقه سرمایه دار است. طبقه کارگر برای از میان برداشتن رقابت و پراکندگی در میان خود و برای ایجاد اتحاد و تشکل خود باید بطور دائم علیه بیکاری بجنگد. طبقه سرمایه دار با استفاده از اهرم بیکاری شرایط سختتری از زندگی و کار را به کارگران تحمیل میکند و رقابت را در میان آنان دامن میزند. تصور یک طبقه کارگر قدرتمند و متشکل بدون چیره شدن بر معضل بیکاری مقدور نیست. طبقه کارگر هم برای گذران زندگی روزمره خود و هم برای مبارزه برای رهایی کامل از یوغ سرمایه، باید در کشمکش بر سر حل معضل بیکاری طبقه سرمایه دار را تسلیم خود سازد، هزینه بیکاری در جامعه باید به دوش طبقه سرمایه دار باشد.

پاسخ رژیم جمهوری اسلامی به معضل بیکاری چیست؟

رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای موجودیت خود با به گلوله بستن و به خون کشیدن تظاهرات بیکاران در اصفهان و با حمله اوباشان خود با چاقو و قمه به تجمعات بیکاران در سراسر ایران

پاسخ و روش برخورد خود را به مساله بیکاری داد. بیکاری در رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از اقتصاد، بلکه از سیاست نیز سرچشمه میگیرد. جمهوری اسلامی رژیم متعارف سرمایه داری ایران نیست. فلسفه وجودی این رژیم، سرکوب انقلاب و جنبش آزادیخواهانه کارگران و مردم بود و امروز با اوج گرفتن جنبش سرنگونی و به میدان آمدن مردم برای سرنگونی حکومت، همه تلاش رژیم و از جمله سیاستهای اقتصادی اش در خدمت وقت خریدن برای به تعویق انداختن مرگ خود است. ابعاد بسیار گسترده بیکاری در ایران، نه تنها ریشه در نظام سرمایه داری جهانی و کارکرد سرمایه برای کسب مافوق سود در حوزه بازار کار ارزان، بلکه ریشه در بیرون افتادن ایران از حوزه بازار جهانی سرمایه دارد. بیکاری در ایران، ریشه در خود رژیم جمهوری اسلامی نیز دارد.

اگر سرمایه داری بطور کلی راه حلی برای پایان دادن به بحران بیکاری ندارد، رژیم جمهوری اسلامی راه حلی برای تحفیف مرحله ای این بحران نیز ندارد. جمهوری اسلامی با بحران اقتصادی و سیاسی عمیقی روبروست و مردم برای پایان دادن عمر آن به میدان آمده اند. هر قدر هم رژیم جمهوری اسلامی کار ارزان در اختیار سرمایه قرار دهد، سرمایه برای انباشت و سودآوری به چنین بازار نامطمئنی روی نمی آورد. جمهوری اسلامی که از دایره بازار جهانی سرمایه بیرون افتاده است، علیرغم بازگشایی بازارهای جدید بروی سرمایه جهانی، مانند بازار اروپای شرقی، نمی تواند حتی با جلب سرمایه خارجی این بحران را تخفیف دهد. بیکاری در ایران با حیات رژیم اسلامی گره خورده است و مبارزه بر علیه بیکاری، مبارزه ای بر علیه وجود رژیم جمهوری اسلامی است. پاسخ رژیم جمهوری اسلامی به معضل بیکاری پاسخی است که این رژیم در فروردین سال ۵۸ به تظاهرات بیکاران در اصفهان و به حرکتهای اعتراضی علیه بیکاری از بدو به روی کار آمدنش داد. یعنی سرکوب خشن، یعنی گلوله و زندان و اعدام. اما اوضاع عوض شده است. اگر جمهوری اسلامی در سالهای ۵۸ تا ۶۰ در حال استقرار بود، امروز در حال اضمحلال است. رژیم اسلامی نمیتواند بسادگی از تاکتیک معمول خود یعنی سرکوب بهره

جوید.

درس آموزی از جنبش علیه

بیکاری در سالهای ۵۸ تا ۶۰

پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، جنبش سراسری علیه بیکاری شکل گرفت. این جنبش با حرکتهای اعتراضی مانند تظاهرات و تحصن در مقابل وزارت کار و استانداری ها و ادارات کار به میدان آمده بود. "کار کار این است شعار بیکار" و مطالبه حق بیکاری (بیمه بیکاری) خواست و شعار اصلی این جنبش بود که حول آنها خود را متحد و متشکل میساخت. این جنبش، با همه تلاشهای فعالین آن نتوانست به یک تشکل سراسری دست یابد. سازماندهی بیکاران برای دستیابی به حقوقشان برای اقدامات روزمره اعتراضی رو به پیش انجام میگرفت و تشکل پایدار اساساً در دستور کار جنبش بیکاران و فعالین آن قرار نگرفت. شوره های بیکاران اینجا و آنجا شکل گرفت اما مدت عمر آنها خیلی کوتاه تر از تشکلهای کارگران در فابریکها بود.

این جنبش در آنزمان علیرغم قدرتمندی و رادیکالیسم آن نتوانست مطالبه و خواستی را به کرسی بنشانند. میتوان گفت در همه شهرها در راس جنبش بیکاران فعالین کمونیست و رادیکال قرار داشتند. علیرغم اینکه این جنبش سراسری بود و برخی از چهره های این جنبش در سطح سراسری شناخته شده بودند، اما ارتباطات و سازماندهی بیکاران بطور محلی و بی ارتباط با یکدیگر صورت میگرفت. دولت بازرگان و کل رژیم جمهوری اسلامی برای مقابله با این جنبش دو تاکتیک را در پیش گرفت. رژیم در کنار سرکوب بیکاران و انداختن عناصر اوباش خود در همه شهرها به جان بیکاران و به گلوله بستن و به زندان افکندن فعالین این جنبش، با دست گذاشتن بر یک نقطه ضعف جنبش بیکاران، توانست در آن دوره بر این جنبش فائق بیاید. جنبش بیکاران در همه شهرها در درجه اول بر خواست کار میگویند و مطالبه بیمه بیکاری بطور جدی طرح نشد و در سایه قرار گرفت. در تهران، کرج، قزوین، سنندج، اصفهان و در میان کارگران پروژه ای جنوب و.. که جنبش بیکاران قدرتمند بود متأسفانه

قاتلین کارگران باید محاکمه شوند!

کارگران!

مرگ تاسف انگیز پیمان خسروزاده کارگر ایران خودرو بر اثر شدت کار حاوی هشدار تازه به همه کارگران است. این اوضاع را نباید پذیرفت! باید علیه کل این بساط پیا خاست!

این محیط کار نیست، قتلگاه است. این جهنمی است که نظام سرمایه داری و مشتتی سرمایه دار انگل و مفت خور برای ما کارگران ایجاد کرده اند. هر روز در گوشه و کنار جهان تعداد کثیری از کارگران به علت ناامنی محیط کار، شدت کار، و یا نبود استراحت کافی و فقدان امکانات ایمنی در محیط کار قربانی میشوند. اینها قربانیان طبیعت نیستند، قربانیان نظام کثیف سرمایه داری اند. نظامی که کسب سود و استثمار برده وار کارگران قانون اساسی اش را تشکیل میدهد. نظامی که بدون کار ما کارگران نمیتواند به حیاتش ادامه دهد.

کارگران ایران خودرو! رفقای کارگر!

مرگ پیمان خسروزاده را به اعتراضی متحد و یکپارچه علیه وضع موجود تبدیل کنیم. باید باشکوهترین مراسمها در میان کارگران شرکت ایران خودرو و سایر کارخانجات مجاور به یاد او و در اعتراض به مرگ او برپا شود. قاتلین پیمان خسروزاده را ما کارگران میشناسیم. آنها هستند: سرمایه داران، نظام منحوس و حکومت نکبت اسلامی شان. آنها هستند که چنین جهنمی را به نام محیط کار به ما کارگران تحمیل کرده اند. اینها مفت خوران جنایتکارانی هستند که در نظام وارونه موجود راست راه میروند و "عالیجنابان" جامعه اند. هر روز و هر ساعت اینها و سیستم ضد انسانی شان جنایت میکنند و از کارگران قربانی میگیرند. کیفرخواست جهانی ما کارگران علیه این نظام، کمونیسم و انقلاب کمونیستی است. در مرگ همکارمان پیمان خسروزاده نیز باید نه فقط کارفرما و حکومت اسلامی سرمایه داران را قاطعانه بازخواست کنیم، بلکه باید صفوفمان را حول کیفرخواست طبقاتی مان هرچه وسیعتر گرد آوریم و متحدتر کنیم. این نظام منحوس را باید ویران کرد و بر ویرانه های آن جامعه ای آزاد و برابر و انسانی، جامعه ای سوسیالیستی را بنا کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران

(۲۵ شهریور ۱۳۸۲ - ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۳)

رژیم جمهوری اسلامی را به زیر میکشند. خواست بیمه بیکاری مکفی باید روز اول پس از سرنگونی رژیم به قانون جامعه تبدیل شود و به اجرا در آید. کارگران و مردم باید سرنگونی جمهوری اسلامی را به يك انقلاب بر علیه بیکاری تبدیل کنند. نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه هیچ نظم سرمایه دارانه دیگری پاسخی به معضل بیکاری ندارد. فقط يك جمهوری سوسیالیستی میتواند معضل بیکاری را همراه با نظم سرمایه داری آن برای همیشه به گور بسپارد. *

مطبوعات و سران رژیم مرتب ورد زبانشان است، خود به اندازه کافی گویاست که مبارزه بر علیه بیکاری امروز نیروی عظیمی را برای سرنگونی رژیم اسلامی به حرکت در میآورد و جمهوری اسلامی را یکقدم دیگر به سرنگونی نزدیک میسازد.

شرایط سیاسی در ایران طوری است که سرنگونی جمهوری اسلامی در دستور روز مردم قرار دارد. باید خواست "بیمه بیکاری مکفی همین امروز" به مطالبه و شعار همه مردمی تبدیل شود که دارند

مجمع عمومی و با تکیه بر اراده خود شرکت کنندگان در مجمع عمومی ها گرفته میشد و نمایندگان منتخب به طور مرتب به مجمع عمومی گزارش میدادند. امروز طبقه کارگر ایران، باید با درس گیری از جنبش شورایی و مجمع عمومی پس از انقلاب، دست به تشکیل شوراها واقعی خود بزند. خواست بیمه بیکاری مکفی باید در همه مجمع عمومی ها طرح شود. بیکاران باید با تشکیل اجتماعات خود، خواست بیمه بیکاری مکفی را طرح کنند. تجارب تشکیل مجمع عمومی ها در مقابل ادارات کار و استناداری ها، میتواند در تشکل یابی سریع بیکاران آموزنده باشد.

بیمه بیکاری مکفی همین امروز

همانطور که قبلا توضیح دادم رژیم جمهوری نه میتواند و نه میخواهد به مشکل بیکاری پاسخ دهد. مبارزه بر علیه بیکاری باید مطالبه اش را بر بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بیکار جامعه قرار دهد. این خواست باید به یکی از خواستهای اصلی کل طبقه کارگر ایران تبدیل شود. مبارزه بر علیه بیکاری، فقط مربوط به بیکاران نیست. بیکاری شتری است که هر آن ممکن است دم خانه هر کارگر شاغل بخوابد.

بنا بر اظهارات خود سران رژیم هیچ راه حلی برای بیکاری وسیع و رشد فزاینده آن در رژیم جمهوری اسلامی متصور نیست و ابعاد فاجعه انگیز فقر و فلاکت ناشی از آن میلیونها نفر را به تباهی میکشاند. سران رژیم جمهوری اسلامی به طور مرتب به یکدیگر درباره خطری که از جانب بیکاری رژیم اسلامی را تهدید میکند هشدار میدهند و میگویند اگر این سیل به حرکت در آید همه چیز را نابود خواهد ساخت. روزنامه اعتماد جدیداً نوشت "اگر فکری به حال بیکاری نشود، انفجار و بحران اجتماعی را بدنبال خواهد داشت." کارگران و مردم به تجربه در طی سالها دریافته اند که رژیم جمهوری اسلامی خود عامل بیکاری و فقر و فلاکت است. مردم علت بیکاری و فقرشان را در هیبت خامنه ای و خاتمی و یزدی و شاهرودی و غیره میبینند. این ترس سران رژیم از به حرکت در آمدن این سیل بنیان کن واقعی است. "انفجار و بحران اجتماعی" ناشی از بیکاری که

خواست شغل بیشتر از بیمه بیکاری طرح میشد. در بسیاری از تجمعات و تشکلات، خواست بیکاران به این شکل فرمولبندی شده بود "برای ما کار فراهم کنید و اگر کار نیست بیمه بیکاری بدهید". رژیم جمهوری اسلامی با نرمش نشان دادن در مقابل خواست فراهم آوردن شغل، در واقع با دست به سر کردن و دنبال نخود سیاه فرستادن بیکاران، توان جنبش بیکاران را از آن گرفت. این در حالی بود که جنبش بیکاران در آن دوره آنقدر قدرتمند بود که در همه جا خواستهای سیاسی مانند حمایت از جنبش مردم در کردستان و آزادی تشکل و غیره را طرح میکرد و با اشغال ادارات کاریابی به تشکل و مرکزیت خود قدرت میبخشید. اما رژیم جمهوری اسلامی در آن دوره با نقشه به پای بیمه بیکاری و چک و چانه زدن بر سر بیمه بیکاری با کارگران زفت. رژیم جمهوری اسلامی اینجا و آنجا با دست به سر کردن کارگران و فرستادن شماری از آنها بر سر کار چند روزه و چند ماهه توانست با تفرقه میان کارگران، ضربه سنگینی به جنبش بیکاران بزند. این درسی است که جنبش بیکاری باید از مبارزات آن دوره بر علیه بیکاری بگیرد و اینبار با خواست روشن و شفاف بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بیکار جامعه به میدان بیاید. باید بر مکفی بودن بیمه بیکاری تاکید شود. باید در مقابل بهانه بودجه نداریم ایستاد و گفت از هزینه ارتش و سپاه و وزارت اطلاعات و کمیته های امر به معروف و نهی از منکر و دزدی های میلیاردی و حقوق های میلیونی تان بزنید. همه افراد جامعه باید تامین کامل داشته باشند و هیچ بهانه ای نباید پذیرفته شود.

يك نقطه ضعف دیگر جنبش علیه بیکاری در آن زمان این بود که علیرغم پشتیبانی کارگران شاغل از مبارزات کارگران بیکار، خواست بیمه بیکاری به مطالبه طبقه کارگر تبدیل نشده بود.

درس آموزی از يك نقطه قوت مهم جنبش بیکاری برای بیکار امروز جنبش بیکاران ضرورتی حیاتی دارد. يك نقطه قوت مهم جنبش علیه بیکاری در سالهای پس از انقلاب، روی آوری به جنبش مجمع عمومی و شورایی بود. تا آنجا که تشکلی در این جنبش شکل گرفت اساسا بر مبنای مجمع عمومی و شورا بوده است. همه تصمیمات در

مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر

سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب (مهر ۱۳۷۹ - اکتبر ۲۰۰۰)

در رابطه با این بحث می‌خواستم به چند نکته تاکید کنم. در شرایطی که آنتن بشقابی سیاسی است، صیغه سیاسی است، مسابقه فوتبال سیاسی است، مبارزه بر سر دستمزد اقتصادی نمی‌ماند. و در جامعه ایران که این بی‌ثباتی هست و جمهوری اسلامی با این معضلی که دارد هر اعتصاب کارگری نهایتاً اعتصابی است در رابطه با حکومت و برای همین است که فوری سپاه سراغ اعتصاب می‌رود. اتحادیه کارفرمایان با آن اعتصاب رویرو نمی‌شود، سپاه پاسداران با آن رویرو می‌شود، کمیته‌ها می‌روند و میکشند، می‌زنند، شلیک می‌کنند در مبارزه‌ای که برای حقوق معوقه است.

در ایران امروز مبارزه طبقه کارگر، بنا به ماهیت شرایط، سیاسی است. بطور کلی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در جامعه کاپیتالیستی تقابل سیاسی در جامعه را نشان می‌دهد. ولی اینجا بمعنی اخض کلمه این مبارزه به سرنوشت این حکومت مربوط می‌شود. اگر با یک جنبش اعتصابی سراسری رویرو بشوند، می‌افتند، مساله بهمین سادگی است، حتی اگر طرف فقط دستمزدش را بخواهد، و لازم نیست الزاماً بگوید "آزادی اندیشه با ریش و پشم همیشه"، یا چیز دیگری، تا سیاسی شده باشد. همینکه بگوید من دستمزد را می‌خواهم و سر کار نمی‌روم، کافیست که جمهوری اسلامی به لبه پرتگاه سقوط نزدیک شود. در نتیجه ما نباید زیاد نگران این باشیم که چرا مثلاً کارگران در مبارزه علیه سلطنت شعار آزادی وکلای زندانی را ندادند. ما از نظر استراتژی حرکت جنبشمان نباید نگران این باشیم. می‌شود گفت که اگر میگفتند نشان دهنده رشد آگاهی سیاسی و توجه کارگر به صحنه سیاسی است، در این شکی نیست. ولی من و شمائی که نشستیم ایم روند اوضاع را بررسی می‌کنیم، اعتصاب صنعت نفت اگر سر اضافه کاری باشد، سر حقوق و سر دستمزد باشد و صنعت نفت را بخواهاند، از نظر استراتژی حرکت جنبش علیه جمهوری اسلامی عملاً یک تاثیر را دارد.

اینکه اصرار کنیم که کارگران حتما شعارهای سیاسی بدهند و در رابطه با خاتمی اظهار نظر کنند، این بنظر من در رابطه با جنبش کارگری یک درجه‌ای تحمیل ذهنیت یک فعال سیاسی به یک جنبش واقعی است. جنبش زنان هم نباید بگوید خاتمی یا خامنه‌ای برود یا نرود، می‌گوید حجاب اجباری را لغو کنید، و همین یک جمله جمهوری اسلامی را نابود می‌کند. در نتیجه بنظر من تلاش بیش از حد برای سیاسی کردن طبقه کارگر، یعنی تلاش نمایشی برای سیاسی کردن طبقه کارگر، نباید کرد. کارگر وقتی خودش به این مرحله برسد که قدرت را در دسترس ببیند و فکر کند

چطوری جنبش کارگری فعلی میتواند از این موقعیت دربیاید و برود به یک جایی که معترض است، اعتصابی است، و دخالت میکند؟ کلید این مساله بنظر من یکیش جنبش مجمع عمومی است.

ببینید، اتفاقاً کارگر بطور تکی بشدت منزوی و ضعیف است. قدرت کارگر در تجمعش است، در تصمیم جمعی اش است، در خاصیت طبقاتی اش است. قدرت عضو کانون نویسندگان به جمعی اش نیست، به قلمش است. قدرت دانشگاه لزوماً به تصمیم جمعی اش نیست. ولی قدرت طبقه کارگر در تجمع و اتحادش است و مجمع عمومی آن ظرفیست که بدون اینکه ساختنش پیچیدگی عجیبی بخواهد، بدون اینکه لازم باشد دکترای سازماندهی کارگری بگیری، میتوانی همه را در صحن کارخانه جمع کنی و بگی این مجمع عمومی کارخانه است و هر چه کارگران بگویند حرف آخر ماست.

میشود رفت، همه این بحثهای اقتصادی اش را کنار می‌گذارد و می‌گوید حکومت بدست ما، یا همه حکومت به شوراها، یا زنده باد حزب کمونیست کارگری یا جنبش کمونیستی کارگری. ولی الان که داریم نگاه میکنیم به دانشجویها، تحکیم وحدت در خرم‌آباد جلسه دارد، مثل این است که صنعت نفت هم اعتصاب خودش را بکند.

راجع به قدرت کارگر در ذهنیت یک کمونیست، طبقه کارگر پدیده عظیمی است، فکر میکنیم قویست، فکر میکنیم که میتواند همه چیز را تغییر بدهد. و

واقعیتش هم اینست که در یک چهارچوب عمومی تاریخی اینطور است. ولی معنی اش این نیست که هر کارگری توی خانه احساس قدرت میکند، چون کارگر است فکر میکند دولت ازش می‌ترسد، یا فکر میکند چون ما کارگریم جلو ما عقب خواهند نشست. بیشترین خشونت را علیه طبقه کارگر میکنند، بیشترین شلیک را به او میکنند. اتفاقاً برعکس است. دانشجو، روشنفکر، اتحادیه پزشکان، یا اتحادیه فارغ‌التحصیلان است که می‌گوید من را نمیتوانند کاری بکنند. چون می‌گوید اگر من را بگیرند، در خارج کشور جنبش دوم خرداد به همه وکلای جهان خبر میدهند. موقعی که یک

واقعیتش هم اینست که در یک چهارچوب عمومی تاریخی اینطور است. ولی معنی اش این نیست که هر کارگری توی خانه احساس قدرت میکند، چون کارگر است فکر میکند دولت ازش می‌ترسد، یا فکر میکند چون ما کارگریم جلو ما عقب خواهند نشست. بیشترین خشونت را علیه طبقه کارگر میکنند، بیشترین شلیک را به او میکنند. اتفاقاً برعکس است. دانشجو، روشنفکر، اتحادیه پزشکان، یا اتحادیه فارغ‌التحصیلان است که می‌گوید من را نمیتوانند کاری بکنند. چون می‌گوید اگر من را بگیرند، در خارج کشور جنبش دوم خرداد به همه وکلای جهان خبر میدهند. موقعی که یک

جامعه کاپیتالیستی به بچه‌های بورژوا نمیتواند دست بزند، خیلی نمیتوانند با صاحبان کارخانه‌ها خشونت بکنند، مجبورند برسمیت شان بشناسند و با آنها کنار بیایند. ولی کارگر را می‌زنند. آنچه که ما به آن قدرت طبقه کارگر می‌گوییم باید بمعنی بالفعلش از درون پتانسیل موجود بوجود بیاید. و اینجاست که بنظر من چند تا فاکتور مهم است:

یکی اینکه جنبش مراحل واقعی خودش را برای قدرتمند شدن طی بکند. کارگر را به تظاهرات کشیدن اشتباه است. چرا می‌خواهی برایش تظاهرات؟ کارگر قدرتش در تظاهرات نیست، جنبش دانشجویی قدرتش در تظاهرات است. کارگر، لزوماً، قدرتش در تظاهرات نیست، یک فازی از مبارزه کارگری ممکن است تظاهرات باشد. ولی جنبش کارگری قدرتش در اهرمهای تولید است که در دست خودش دارد که بتواند بطور ادامه کار روی آنها تاثیر بگذارد. قدرت کارگر در موقعیتش در اقتصاد است. در نتیجه اگر کارگر هم ضربه اقتصادی به بورژوازی می‌زند، فکر نکنید که این شکل بدوی تری است نسبت به دانشجویی که جلو دانشگاه میاید یا روشنفکر و جوانی که میاید جلوی دانشگاه یا همان کارگر در قامت شهروند میاید لاستیک آتش می‌زند، که کارگر را باید هرچه زودتر سوق بدیم که بیاد جلو و لاستیک آتش بزند. وظیفه طبقه کارگر ایران این نیست که فوراً بیاید خیابان لاستیک آتش بزند. واضح است که وظیفه اش اینست که ضامن جنبشی باشد که علیه جمهوری اسلامی است. کارگران صنعت نفت هم زمان شاه هیچکدامشان، بعنوان کارگران صنعت نفت، کارگران پتروشیمی، کارگران فولاد به خیابان نیامدند لاستیک آتش بزنند. آنها کارخانه را گرفتند و گفتند به آفریقای جنوبی نفت نمیدهیم، به ارتش نفت نمیدهیم و فقط نفت را به مصارف مردمی میرسانیم و نشان دادند پشتوانه حرکت توده‌ای در خیابان هم هستند.

فقر و ناامنی کارگر را محافظه کار میکنند. کارگران در زمان شاه

میتوانستند اعتصاب بکنند برای اینکه نسبتاً وضع اقتصادی و رفاهیشان خوب بود. یعنی اینکه میتوانست بگوید من میتوانم دو ماه این جیب و آن جیب بکنم و یک کاری بکنم که اعتصابم را ادامه بدهم. اما الان انتظار یک اعتصاب سه هفته ای از کارگری که حقوق همین امروزش را هم ندارد اشتباه است و این شدت کارگران را محافظه کار میکند. در نتیجه وظیفه جنبش کمونیستی اینست که نسبت به این پدیده استراتژی روشنی داشته باشد. چطوری جنبش کارگری فعلی میتواند از این موقعیت دریابد و برود به یک جایی که معترض است، اعتصابی است، و دخالت میکند؟ کلید این مساله بنظر من یکیش جنبش مجمع عمومی است.

ببینید، اتفاقاً کارگر بطور تکی شدت منزوی و ضعیف است. قدرت کارگر در تجمعش است، در تصمیم جمعی اش است، در خاصیت طبقاتی اش است. قدرت عضو کانون نویسندگان به جمعی اش نیست، به قلمش است. قدرت دانشگاه لزوماً به تصمیم جمعی اش نیست. ولی قدرت طبقه کارگر در تجمع و اتحادش است و مجمع عمومی آن ظرفیست که بدون اینکه ساختنش پیچیدگی عجیبی بخواهد، بدون اینکه لازم باشد دکترای سازماندهی کارگری بگیرد، میتوانی همه را در صحن کارخانه جمع کنی و بگی این مجمع عمومی کارخانه است و هر چه کارگران بگویند حرف آخر ماست. کسی را هم نمیتوانی تکی گیر بیاری تهدید کنی، اینها همه با هم تصمیم گرفتند. کی را میخواهی بزنی؟ کی را میخواهی بگیرد؟ کارفرما باید بیاید توضیح بدهد، سپاه باید از اینجا بیرون برود، ما اینجا تصمیم گرفتیم، همه کارگران بودند و تصمیم گرفتند. قدرت معجزه آسای مجمع عمومی که در همه جنبش کارگری جهان نقش دارد و پایه جنبش شورانیست، اینست که کارگران منفردی را که تک تک در یک موقعیت مقهور نسبت به سرمایه دار و کارفرما قرار دارند، میاورد یک جایی که قدرتشان را لمس میکنند، قدرت خودشان را نشانشان میدهد. در نتیجه جنبش مجمع عمومی کلیدی است. اما فرق هست بین جنبش مجمع عمومی با مجمع عمومی، که مثلاً ما مزد میخواهیم پس مجمع عمومی تشکیل میدهم. از جنبش

مجمع عمومی منظور یک چیز دیگر است. اینکه یک عده راه میافتند با این هدف که مجمع عمومی سر هر چیز تشکیل بشود و ارتباط پیدا کند. جنبش مجمع عمومی چیزست مثل جنبش

کارگر بودن بمعنی پشت کردن و بایکوت کردن بقیه جامعه نیست. این تصور جریانات کارگر کارگریستی است که همیشه نگاه کنی میبینی یک روشنفکر مائویست یک خرده آنطرفتر دارد هدایتش میکند. خلقی ترین، ملی ترین و ناسیونالیست ترین جریانات سیاسی، طرفدار جنبش های کارگریستی در کارخانه هستند که فقط در کارخانه بماند، به کسی هم کاری نداشته باشد و بشود شاخه کارگری حکومت مصدقی ایشان!

کمیتة های کارخانه. اگر الان هیچی راجع به خواست های جنبش کمیتة های کارخانه در اوائل انقلاب بلشویکی ندانیم، ولی میدانیم که همه جا سبز شدند و همه جا در کار دولت فضولی میکردند و همه جا کنترل را بدست گرفتند. جنبش مجمع عمومی مستقل از خواست مورد بحثی را ما اینجا در موردش صحبت میکنیم. خود مجمع عمومی بمشابه یک هدف. یک عده کارگر آگاه کمونیست جمع شوند و تصمیم بگیرند هر که در شهر خودش و واحد خودش، اگر شلوغ شد فوراً مجمع عمومی تشکیل دهند و تثبیت این در ذهن کارگر که مجمع عمومی را تا خبری شد باید تشکیل داد و این مجمع عمومی است که میتواند قطعنامه بدهد، میتواند نماینده انتخاب کند، میتواند برای مذاکره آدم بفرستد، و میتواند تصمیم بگیرد اعتصاب بکند یا نه. بجای اینکه کمیتة های کوچک سه چهار نفره باشد، جمعهایی که دولت میتواند شناسائی کند و بزند، مقهور کند، و به سازش بکشاند. در نتیجه جنبش مجمع عمومی یک رکن اساسی کار ماست.

یک صحبت کوتاهی هم بکنم راجع به کارگر و مساله جنبش های دیگری که الان شلوغ میکنند. بنظر من اگر کارگر کمونیست باشد و اگر علیه جمهوری اسلامی باشد، الان شدت از جدال دانشجویها با دولت خوشحال است، شدت از کتک کاری دگرانیشان با انصار حزب الله در خیابان خوشحال است. کارگر بودن بمعنی پشت کردن و بایکوت کردن بقیه جامعه نیست. این تصور جریانات کارگر کارگریستی است که همیشه نگاه کنی میبینی یک روشنفکر مائویست یک

خرده آنطرفتر دارد هدایتش میکند. خلقی ترین، ملی ترین و ناسیونالیست ترین جریانات سیاسی، طرفدار جنبش های کارگریستی در کارخانه هستند که فقط در کارخانه بماند، به کسی هم کاری نداشته باشد و بشود شاخه کارگری حکومت مصدقی ایشان! اینست قضیه. کارگر باید بخواهد روی اقشار دیگر تاثیر بگذارد، بخواهد جلو بروند، به جلو سوقشان بدهد، از تحرکشان استقبال کند، و بخودش مربوط بداند. در نتیجه این کارگر گرائی نیست که کارگر بخودش بگوید تو باید بیانی به صحنه و تا تو نیامدی به صحنه این جنبشها بدر نمیخورد، توجه نکن و تو دنبال کار خودت باش، دنبال مزد خودت باش، چیزی که یک عده به اسم کارگر گرائی الان دارند میگویند. این چرا کارگر را میفرستد دنبال مزدش؟ برای اینکه به یک عده دیگری بگوید شما در کانون نویسندگان و در جبهه دوم خرداد تکه سیاسی مساله را جلو ببرید. کسی که میگوید من کارگرم و تکه سیاسی مساله را خودم میخواهم جلو ببرم طبعاً نمیتواند تمایلی به بی تفاوتی کارگر نسبت به شلوغی های خرم آباد و وقایع جدی دیگر و غیره داشته باشد، در نتیجه ایجاد حساسیت در کارگر نسبت به اینها است و مقابله با جریانات اکنوممیستی که (اکنوممیست هم حتی لغت درخشانی است بنظر من) مقابله با جریانات ناسیونالیست و لیبرالی که میخواهند کارگر کارگر باشد، همانطور که میخواهند برای مثال زن فقط زن باشد و در سیاست شرکت نکنند، یا برای مثال میخواهند دانشجوی دانشجو دانشجو باشد، میخواهند کارگر هم فقط کارگر باشد و دخالت در سیاست نکنند، مقابله با این افراد وظیفه حزب کمونیست کارگری است. یک نکته دیگر، ببینید ما میگوئیم حزبی هستیم که میخواهیم بطور بالفعل حزب طبقه کارگر باشیم، ولی معنیش



ایران خودرو یک نمونه است

در حاشیه مرگ یک
کارگر بر اثر فشار کار

کاظم نیکخواه

مرگ پیمان خسروزاده کارگر جوان کارخانه ایران خودرو در زیر فشار کار را باید انعکاسی از وضعیت کل کارگران در ایران دانست. ایران خودرو یک کارخانه و کارگاه کوچک نیست. کوره پزخانه نیست. مزرعه نیست. فروشگاه و حجره نیست. قریب ۲۰ هزار کارگر در این کارخانه کار میکنند. اگر سرمایه داران در این کارخانه بزرگ که عمدتاً بخش صنعتی و ماهر کارگران را در برمیگیرد میتوانند این چنین فشار کشنده ای را بر کارگران وارد کنند، میتوان محاسبه کرد که تکلیف آن میلیونها کارگری که در کارگاهها و کارخانه های کوچک تر و محیط های کار بی حساب و کتاب کار میکنند چیست. مرگ پیمان خسروزاده یک هشدار است. باید آتزا جدی گرفت. جنایت آنچنان آشکار بوده است که "حراست" یعنی نیروی انتظامات ویژه کارخانه جلوی نیروهای انتظامی رژیم را گرفته است که صحنه را نبینند. دفاع

مدیر کارخانه ایران خودرو نیز افشاگرانه است و باید بعنوان کیفرخواستی علیه صاحبان سرمایه مورد استناد قرار گیرد. مدیر کارخانه میگوید فشار کار در ایران خودرو عادی است و تاکنون هیچکدام از کارگران از فشار کار نمرده اند. دفاعی بیشرمانه از شرایط برده وار کار! اینان وقتی از کارگر سخن میگویند گویی از مرغ و جوجه حرف میزنند. بی شرمیشان نیز طبقاتی است و به نحو حیرت آوری طی صدسال و دوپست سال گذشته تاکنون ثابت مانده است.

بازخرید اجباری همه کارگران

وقتی از نزدیک به کارخانه ایران خودرو نگاه میکنیم پاسخ این سوال که چگونه کارفرما توانسته است اینچنین شرایط طاقت فرسایی را به کارگران تحمیل کند، روشن تر میشود. همانگونه که اشاره شد ایران خودرو قریب ۲۰ هزار کارگر دارد. اما مساله این است که تمامی این کارگران استخدام رسمی نیستند. در واقع بخش کوچکی از این کارگران در استخدام رسمی کارخانه هستند. در سالهای ۶۴ و ۶۵ و سالهای ۷۲ - ۷۴ کارفرمای این کارخانه تمام کارگران را بازخرید اجباری کرد و بجای آنها تماماً کارگران موقت و قراردادی را بکار گرفت. حتی بخشی از همان کارگران قدیمی را دوباره به صورت موقت و قراردادی استخدام نمود. این سیاست در بخشهای کلیدی دیگر نیز کمابیش و با شکستها و موفقیت هایی به اجرا گذاشته شده است. تا آنجا که به کارخانه ایران خودرو مربوط است در همان زمان اعتراضاتی توسط کارگران صورت گرفت. اما کارگران قادر به مقابله با این تهاجم کارفرما و دولت نشدند. با این تهاجم بتدریج بافت کارگری کارخانه به سمت کارگران قراردادی پرچید. اکنون بنا به یک گزارش بیش از ۸۰ درصد و حتی تا حدود ۹۰ درصد کارگران را کارگران "موقت" و قراردادی تشکیل میدهند. برخی از آنها چندین و چند سال است در این کارخانه کار میکنند و از مهارت بالایی برخوردارند، و هنوز کارگر "موقت" حساب میشوند. این کارگران از جایگاه محکمی برخوردار نیستند. کارفرما با هر بهانه ای میتواند آنها را اخراج کند و بجای آنها کارگران دیگری را به کار بگیرد. حتی گفته میشود که کارفرما از کارگران قراردادی یک برگه سفید امضا گرفته است که هر وقت

خواست برای اخراج کارگران از آن استفاده کند. این وضعیت روشن است که امکان یک سنگربندی جدی علیه کارفرما و دولت را برای کارگران این کارخانه بسیار مشکل ساخته است. کارگران در شرایط فلاکت اقتصادی حاکم بر جامعه ناچارند چون بردگان به هر شرایطی تن دهند. با هر بهانه ای اخراج میشوند بدون اینکه نام آن را اخراج بگذارند. در متن این شرایط اسارت بار است که کارفرما و مدیریت این کارخانه قادر میشود روزی ۴ ساعت اضافه کاری اجباری را بهمراه فشار کار غیرقابل تحمل به کارگران تحمیل کند.

یک تاکید مجدد

کارگران ایران خودرو از مرگ همکارشان تکان خوردند و دست به اعتراض زدند. این رویداد در میان کارگران سایر بخشهای تولیدی نیز انعکاس وسیعی یافت و حکومت اسلامی و مدیریت ایران خودرو را ناچار به عکس العمل ساخت. عکس العمل هایی که خود افشاگر این بود که این فشار کار بوده است که پیمان خسرو زاده را از پای در آورده است. اما مبارزه برای شرایط کار و حقوق پایه ای کارگری در ایران باید تکانی اساسی بخود بدهد و جهشی به پیش بردارد. همه میدانیم که پیمان خسرو زاده تنها قربانی این شرایط نبود. این شرایط کار هر لحظه دارد از کارگران قربانی میگیرد. مساله ساعات طولانی کار مستقیماً به دستمزدهای پایین گره خورده است. اگر دستمزدها کفاف زندگی ای انسانی را برای کارگران بدهد، بی تردید گرایش به اضافه کاری هر روز کمتر و کمتر میشود. اولین نتیجه مستقیم از این شرایط تلاش و مبارزه برای افزایش دستمزدهاست. اما اضافه کاری اجباری، یعنی اینکه کارگر را مجبور کنند بیش از ساعات تعیین شده و برسمیت شناخته شده کار کند، فقط به دستمزد پایین مربوط نیست. نشانه اسیر بودن کارگران در دست کارفرماست. ساعات کار بدون اضافه کاری هم بسیار طولانی است و باید کوتاه شود و به ۳۰ ساعت در هفته برسد. اگر کارگر نه فقط نمیتواند برای کاهش ساعات کار مبارزه کند، بلکه حتی وقتی کارفرما دستور اضافه کاری میدهد نمیتواند بگوید نمیکنم، نشانه اینست که این کارگر اسیر دست کارفرماست. قدرت مقابله و اعتراض ندارد. این دیگر فقط به دستمزد کم مربوط نیست. این به کل

شرایط کار مربوط است. از جمله به قرارداد موقت و فردی مربوط است که این قدرت را به کارفرما داده است که هر وقت خواست عذر کارگر را بخواهد و هیچکس هم نتواند جلوی او را بگیرد. به نداشتن ابزار مبارزه مربوط است که کارگر نمیتواند اعتراض و اعتصاب کند. همه این واقعیات نشان میدهد که مبارزه برای افزایش دستمزد، مبارزه برای ساعت کار کوتاهتر، مبارزه برای تحمیل قراردادی های جمعی بجای قراردادهای موقت و فردی، فوری و حیاتی است. و برای پیشبرد همه این مبارزات و بکری نشاندن تمام این خواستها باید امکان اعتصاب و تجمع و تشکل داشت. وقتی انسان به وضعیت کارگران از هر سری نگاه میکند به اهمیت حق اعتصاب و حق تشکل میرسد. کارگری که ابزار مبارزه را از او گرفته اند تا بردگی فاصله ای ندارد.

نتیجه اینکه باید پا به میدان بگذاریم و برای خواستههای فوری خود متحدانه دست به مبارزه بزنیم. باید اعلام کنیم که ساعت کار باید کوتاه شود. دستمزدها باید چندین برابر افزایش یابد. حق تشکل و اعتصاب برای کارگر بدون بهانه و قید و شرط باید برسمیت شناخته شود. این چند خواست برای بیرون کشیدن کارگران از زیر فشار طاقت فرسای کار و برای بازگرداندن زندگی و حرمت کارگران فوری و ضروری است. در جامعه ای که جرات میکنند کارگر را تا حد مرگ به کار وادارند، اولین کار بزرگ نجات زندگی و حرمت کارگران است.

نکته دیگری که در این رابطه باید تاکید کرد اینست که شرایط برای مبارزه متحدانه و سراسری کارگران تا حد زیادی فراهم است. اوضاع عمومی سیاسی در ایران، یعنی کل بحرانی که سراپای حکومت اسلامی سرمایه داران را گرفته و فضای اعتراضی عمومی که آستان انفجاری انقلابی در جامعه است، امکان پیروزی یک تعرض کارگری را بسیار محتمل میسازد. در واقع این اوضاع منتظر حرکت کارگران است. مردم چشم به کارگران دوخته اند. نه فقط مردم ایران بلکه جهان میخواهد بداند کارگران ایران چه میگویند، چه میخواهند، و نسبت به وضعیت و موقعیتی که بدان رانده شده اند چه میکنند. از این شرایط باید برای مقابله ای قدرتمند با سرمایه داران و

گزارشی از شرکت مگاموتور تهران

بهرام حسینی

شرکت مگاموتور زیر نظر سایپا ۳ سال قبل تشکیل شد. این شرکت دارای ۷ شرکت فنی خط تولید موتور است. تاسیس این شرکت به سال ۱۳۷۲ برمیگردد. این شرکت ابتدا دارای یک سالن اصلی بود که در آن موتور های Z24 نیسان و P40 پاترل و گیربکس در آنها مونتاژ میگردید. در ادامه سه سالن بزرگ دیگر نیز درست شد. یکی از آنها ماشین کاری که دارای ماشینهای SNS پیکان بود. در سال ۷۵ مجموعه ماشین کاری و ماشینهای SNS همراه ۹۰ نفر به شرکت ایران خودرو انتقال پیدا کرد. سپس مدیریت وقت شرکت مگاموتور ماشین های SNS را از کره خریداری کرد که مجموعه گیربکس پراید را تولید میکرد. در سال ۷۶ و نیمه اول ۷۷ ماشین کاری گیربکس پراید شروع به کار نمود. هم زمان سالنهای گیربکس پراید و آکسل و نیسان نیز به شدت کار میکردند.

شرکت مگاموتور دارای خط موتور پراید، خط نیسان باری و پاترل و گیربکس میباشد. بنا به تصمیم مجلس سرمایه و مدیریت وقت، بخش تولید مگاموتور (بخش کارگران فنی) اعم از ماشین کاری گیربکس موتور و آکسل به

بخش خصوصی واگذار شد.

بخش خصوصی پدیده ای جدید و از بیرون نبود بلکه شامل همان مدیران و سرکارگر دور و بر مدیریت بودند که صاحب این شرکت ها شدند. در خرداد ۷۹ کارگران این شرکت با راه پیمایی و تحصن به واگذاری شرکت به بخش خصوصی که شرایط کار دشوار تر و نامنی شغلی را برای آنها بدنبال داشت، اعتراض کردند. ولی اعتراض آنها به جایی نرسید و یکی از نتایج این خصوصی کردن اخراج ۴۰ نفر از کارکنان این بخشها بود.

یکی از سالنهای شرکت سالن ماشین کاری است و در حال حاضر به اسم شرکت دنده فن آور خط گیربکس کار میکند. ۳۵۰ نفر نیروی کار و دارای ۳ شیفت کاری مدام میباشد. اکثر کارگران نیروی جدید و جوان و در سنین ۲۵ سال هستند. در این بخش شدت کار بیشتر است و اعتراضات به نسبت بخشهای دیگر کم است. در طول ۳ سال اخیر و بویژه در بهار امسال کارگران صدمات جدی دیده اند که شامل ۱۱ مورد قطع انگشتان بوده است، تنها لطف کارفرما این بوده که آنان را به دکتر ببرد و مرضی بدهد و هیچ کار دیگری صورت

نگرفته است. حادثه ها به این شرحند: ۱۱ مورد قطع انگشتان دست (اسامی...) - ۲ مورد قطع مچ دست (اسامی...) - ۱۳ مورد واریس که عمل کرده اند (اسامی...)

خط موتور نیسان

این شرکت به اسم شرکت نیک اندیشان مهر با تولید روزانه ۴۰ دستگاه شروع به کار کرد. با خط تولید ثابت به مدت ۱۲ ساعت کار مستمر و در حال حاضر ۲۰۰ دستگاه موتور تولید میکند. از سال ۷۹ تا ۸۲ تعداد کارگران این بخش از ۳۰ نفر به ۴۵ نفر افزایش یافته است. دستمزد کارگران این شرکت که اکثرا نیروی جوان میباشد ۸۵ هزار تومان در ماه است. کارگران مجبورند ساعت بیشتری را در محیط کار بمانند، حتی روزهای تعطیل مانند "شهادت" و "تولد" کار میکنند. طی ۴ ماهه اخیر ۱۲ نفر از پرسنل کارگری این خط یعنی تولید موتور نیسان به بهانه های گوناگون اخراج شده اند، کارگران شکایت کرده اند ولی اداره کار کارگر را مقصر دانسته است و شکایت آنها راه به جایی نبرده است.

شرکت آنکا موتور
یکی دیگر از شرکت هایی که در داخل مگاموتور میباشد آکاموتور است که سلیندر موتور پراید را تولید میکند. این شرکت با ۱۲۰ نفر نیروی جوان دارای ۳ شیفت متفاوت ۸ ساعته است. اخیرا در طول ۴ ماه گذشته کارگران دست به کم کاری زده اند و به عناوین مختلف نسبت به حضور مدیریت مزدور و اداره کار معترض بودند و بعد از ۴ ماه مدیریت شرکت آکاموتور در شهریور ماه ۸۲ تعویض شد.

خط گیربکس پراید

این خط بعد از پیمانکاری در تیر ماه ۷۹ با ۳۱ نفر پرسنل سابق شروع به کار نمود و در طی ۳ سال کارگران آن بیشتر شده و از یک خط تولیدی به ۲ خط تولیدی گسترش پیدا کرده و از ۲۴۰ دستگاه گیربکس هم اکنون ۱۱۰۰ دستگاه گیربکس تولید میکند. کار طاقت فرسا و ۱۲ ساعت کار و ایستادن سر پا اکثر کارگران را به مرضی پا درد و درد کمر دچار کرده و کارفرما به هیچ عنوان به امکانات ایمنی و رفاهی توجه ندارد. نیروهای بسیجی و جاسوس کماکان در سطح کارخانه ها در رابطه نزدیک با کارفرما و دنبال پول و مقام هستند. *

داشتن ابزار اعتصاب و تشکل و اعتراض امکان میدهد که خواستههای دیگر خویش را تحمیل کنیم.

نکته آخر

بنا به اعتراف مسئولان ایران خودرو، هر دقیقه توقف تولید در ایران خودرو یک میلیون و دویست هزار تومان به کارخانه ضرر میزند. به عبارت دیگر کارگران این کارخانه با جان کنندن و کار طاقت فرسا، در هر دقیقه یک میلیون و دویست هزار تومان سود به جیب کارفرما میریزند. این گوشه ای و تنها گوشه ای از قدرت ماست. با اتکا به این قدرت خویش باید برای نجات زندگی و حرمت خویش به پیش رویم. اگر خواهان این هستیم که کارگر همیشه بخش محروم و

ستمکش و سواری بده جامعه نباشد، باید بی ابهام و بی تردید هدف خود را به زیر کشیدن حاکمیت مفت خوران سرمایه دار و اعمال حاکمیت طبقاتی خویش قرار دهیم. اگر کارگر بعنوان صاحب جامعه به خود نگاه کند یعنی با این انتظار و با این چشم انداز به خود و به نیروی خود بیندیشد، مقابله امروز با توحش سرمایه داری نیز شکل و شتاب و رنگ دیگری به خود خواهد گرفت. رویداد تکان دهنده مرگ یک کارگر در اثر فشار کار در ایران خودرو در کنار هزاران رویداد تکان دهنده دیگر که انعکاسی با این وسعت نمی یابد اما به همین درجه تکان دهنده است، باید تمام رهبران کارگری را به فکر راه حلی اساسی بیندازد. *

اعتصاب و تشکل از حقوق برسمیت شناخته شده بین المللی کارگران است و باید در هر شرایط ممکن طرح شود و به کرسی نشانده شود. دفاع از این حقوق در شرایط فعلی در عین حال جای پای کارگران را در وضعیت سیاسی کنونی و آینده ایران محکم میکند و سلاح قدرتمندی را برای مقابله با تلاش هر بخش از بورژوازی برای تحمیل مجدد شرایط برده وار کار بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی، در دست کارگران قرار میدهد.

کارگران به این ابزارها بیش از هر چیز نیاز دارند. اگر ما نتوانیم آزادی بی قید و شرط اعتصاب و تشکل و اجتماع را به قانون بی پرور برگردانیم جامعه تبدیل کنیم، نباید امیدی به بهبود اوضاع خویش داشته باشیم. و برعکس در دست

حکومت اسلامی شان استفاده کرد. باید برای شکستن این فضای برده وار در کارخانجات گام برداشت. اوضاع سیاسی در ایران بگونه ای است که به حرکت در آمدن هر بخش از کارگران صنایع بزرگ، صف متحد و قدرتمندی را پشت سر آنها بسیج میکند. این حق کارگران است که از زندگی ای انسانی برخوردار باشند و این حق را باید با زور تحمیل کرد. بحث بر سر اینست که امروز کارگر میتواند و این امکان را دارد که این زور را اعمال کند. قدرت خود را نشان دهد و اجازه ندهد که بیش از این حقوق و زندگی او را لگد مال کنند. نباید اجازه داد که فشار کار و فقر و شرایط برده وار کار بیش از این از کارگران قربانی بگیرد. حق

“خط پنج” و شاخه های آن

مصطفی صابر: با تشکر از شرکت شما. در این میزگرد، یا این نشست بازگویی خاطرات و نظرات، تلاش ما اینست تا حتی الامکان بررسی واقع بینانه و منصفانه ای، و طبعاً از زاویه ای کمونیستی و انتقادی، از جریانی که به “خط پنج” یا “کارگر کارگری” موسوم بوده، داشته باشیم. برای شروع بهتر است که رفا چگونگی آشنایی و تماس خود را با این جریان بگویند.

ابراهیم ناصری: آشنایی من با این جریان به سال ۱۳۵۷ برمیگردد که در یک چاپخانه در تهران مشغول به کار شدم. آنوقت فقط ۱۷ - ۱۸ سال داشتم. در آنجا من با یک دوست کارگر فنی آشنا شدم. آنوقت هنوز در مورد مذهب مساله داشتم. موضوع صحبت ما این چیزها بود: مذهب چیست، خدا چیست، جهان چگونه بوجود آمده و از این قبیل. بعد از اینکه اینها را گذرانیدیم رفتیم سر موضوع اصلی یعنی مبارزه طبقه کارگر و کمونیسم. در آنوقت البته رفیق کارگر من با محفلی کار میکرد که بعدها اسمشان را گذاشتند “سازمان سرخ کارگران ایران”. اما در آن مقطع هنوز نه اسمی داشتند و نه شناسنامه اعلام شده ای. بعدها فهمیدم که بنیان گذاران این جریان چند نفرشان روشنفکر و زندانی زمان شاه بودند. روشنفکرهایی که خودشان را مارکسیست میدانستند و در این زمینه صاحب نظر بودند. اینها با یک سری کارگرهایی آشنا میشوند و سازمانی را تشکیل میدهند به اسم “سازمان سرخ کارگران ایران”. بعدها، در اواخر سال ۵۹ نشریه ای درآوردند به اسم “ضرورت”، اما بیشترین مباحث تئوریکشان بصورت جزوات درونی بود.

میزگرد درباره “کارگر کارگریسم”

ابراهیم ناصری،
فهیمة صادقی،

صابر آزاد

این میزگرد حدود چهار سال پیش برگزار شده و در اینجا برای اولین بار در کارگر کمونیست شماره ۳ منتشر میشود.

فهیمة صادقی: من از سال ۵۶ با یک سری از فعالین این جریان که از روابط خانوادگی ما بودند آشنایی پیدا کردم. این مسئله کمک کرد تا از نزدیک با نظرات و مباحث و نوع فعالیتهای این جریان آشنا شوم. ضدیت علیه خمینی و رژیم آخوندها، ضدیت علیه سرمایه داری، دید نسبتاً درستش نسبت به اوضاع سیاسی آن دوره و همچنین تاکید به فعالیت در طبقه کارگر، باعث گرایش من به این جریان شد. این سازمان در

قیاس با دیگر جریانات چپ برایم جذابتر آمد. شیوه کار آنان به این شکل بود که هسته های پنج الی شش نفره داشتند، کسی می توانست عضو هسته باشد که شغل کارگری داشته باشد. تحلیلشان این بود که از طریق کار کارگری اولاً تماس مستقیم با کارگر و محیط کارگری پیدا میگردد، ثانیاً این مسئله باعث می شود تا خصلتهای کارگری (یعنی ضدیت با سرمایه داری و دوری از خصلتهای خرده بورژوازی) در آدم رشد کند. به این خاطر هر کسی اگر میخواست عضو آنان شود مجبور بود حتماً کاری را در کارخانه و یا یک کارگاه پیدا کند. به این خاطر در سال ۵۹ میخواستم مدرسه را ول کنم تا بتوانم در کارخانه ای کار گیر بیآورم که منم وارد محفل بشوم. متأسفانه خانواده به خاطر این که ۱۶ سال بیشتر نداشتم موافقت نمیکرد. تا اینکه ازدواج کردم. به مجرد اینکه ازدواج کردم به کارخانه رفتم. اول البته انگیزه ام بیشتر سیاسی بود. اما بعدها زیر فشار بار کرایه خانه و خرج زندگی نیاز اقتصادی هم به آن اضافه شد.

مصطفی صابر: در محلی که من کار میکردم، یعنی شرکت مخابرات، نشانی از “خط پنج” ندیدم. بیشتر فدائیان خلق و همینطور جریانات موسوم به “خط سه” نفوذ داشتند، و تا حدود خیلی کمتری مجاهدین. آشنایی من با “خط پنج” به سالهای بعد از سرکوب سال ۶۰ برمیگردد که از مخابرات اخراج شده بودم ولی به فعالیت سیاسی در بین کارگران در تهران مشغول بودم. من فعال اتحاد مبارزان کمونیست و بعد حزب کمونیست ایران بودم و از طریق رفقایمان در کارخانه ها در رابطه با خط ۵ قرار گرفتم و ادبیاتشان را خواندم.

مصطفی صابر: سابقه و منشاء آنچه که به “خط پنج” شناخته میشود، چه بود؟ بعلاوه تا آنجا که من میدانم “خط پنج” اسمی برای یک جریان وسیع بود و مثلاً ابراهیم و فهیمة مشخصاً با یک شاخه آن آشنا بوده اند.

صابر آزاد: به نظر من باید برای جریان خط پنج دو فاصله تاریخی معین را در نظر گرفت. این دو تاریخ البته بهم پیوسته اند. یکی قبل از سال ۵۷ است و حتی تا

سال ۵۸ که این جریان بحق خودش را از چپ آنوقت ایران جدا نگه میداشت. چپ آنوقت، هم فدایی و هم خط ۳، میگفت که من ضد شاه و ضد امپریالیست هستم. آنچه‌ی که در سطح جامعه بعنوان چپ شناخته میشد با منفعت کارگری ربطی نداشت. خط پنج بعنوان یک طیف و جریان، از این لحاظ برحق بود که میگفت این چپ ربطی به منافع کارگر ندارد. اما به اعتقاد من بعدها که جریان کمونیست و چپی بوجود آمد که آلترناتیو اجتماعی کارگر را در سطح جامعه مطرح میکرد، به نظر من اینها دیگر حقانیتی نداشتند.

ابراهیم ناصری: من یک توضیح بدهم. ما آنوقت به خودمان “خط پنج” نمی گفتیم. این لقبی بود که جریانات چپ آنزمان به این جریان داده بودند. و خط پنج هم اساساً منظور این بود که اینها ضد روشنفکرند و حتی یک جاهایی به خود مارکس و لنین هم بدلیل اینکه روشنفکرند، اعتقاد ندارند. اما این جریان ضد روشنفکر، جریانی مجزا از آن که ما با آن کار میکردم بود. اگر یادتان باشد اینها را “مشورتی” میگفتند. جریانی که من باهاش کار میکردم برای یک مدتی تحت اسم “سازمان سرخ کارگران ایران” فعالیت کرد. همانطور که صابر هم گفت، جریانات چپ ایران با کارگران و خواسته ها و مشکلاتشان بی ارتباط بودند. شاید بعضی از اعضایشان کارگر بودند و یا ارتباط داشتند و این مسائل را میدانستند، اما خود جریانات چپ، پیکار یا فدایی، رهبریشان بی ارتباط به مسائل کارگری بودند. سازمانی که من باهاش کار میکردم، نه مثل خط پنج مشورتی ضد روشنفکر بود و نه مثل فدایی و پیکار بی ارتباط به کارگر. اینها یک چیز جدید بودند. میگفتند که کمونیسم و سوسیالیسمی که مارکس و لنین میگویند از این طریق بدست خواهد آمد که یک ائتلافی از کارگران و روشنفکران انقلابی باید درست بشود، کارگران آگاه بشوند، بتوانند خودشان خود را رهبری بکنند، و روشنفکرانی هم که می آیند در این رابطه کار بکنند باید “پرولتاریزه” میشدند. نه اینکه روشنفکر عضو نمی گرفتند. این با آن خط مشورتی ضد روشنفکر فرق میکند. معتقد به ایجاد حزب کارگری،

انقلاب کارگری و رهبری کارگری بودند. از جنبه نظری بیشترین منابعی که تبلیغ و ترویج می کردند متون مارکس و انگلس، لنین و مائو بود. بخصوص مارکس را در هسته ها آموزش می دادند.

فهیبه صادقی: در مورد سابقه و گذشته جریان خط پنج من آنوقت خیلی جوان بودم و به این جنبه توجه نداشتم. همینقدر یادم هست که توجه اینها به مسائل کارگری و کارگر کارگر کردنشان برایم جالب بود. خیلی جریانات چپ در کارخانه توجهی به مسائل کارگری نداشتند، مثلاً آمریکا و مبارزه با آمریکا را مطرح میکردند و یا اختلافات سازمانی شان را می آوردند. یکی دیگر از مسائل جالب برای من کلاسهای فلسفه و آموزش متون سوسیالیستی و مارکسیستی موجود بود. اما وقتی یک کمی که جلو میرفتی متوجه میشدی که در یک دایره مسدود گیر می افتی. کارگران را جمع کن، فلسفه درس بده، اینها هم بروند چند نفر دیگر را بیاورند و الی آخر. این سوال برای ما پیش می آمد که تاکی میخواهد همینطور پیش برود. با این هسته هایی که میزیم چه کار میخوایم بکنیم؟ و غیره.

مصطفی صابری: کمی دقیقتر به منشاء خط پنج و بطور دقیقتر به منشاء جریانی که شما با آن کار میکردید، یعنی همان "سازمان سرخ کارگران" بپردازیم. این جریان بطور دقیق از کجا منشاء گرفت؟ آیا تحولی در دل چپ بود؟ از چه سالی شکل گرفت، بینانگاراناش که بودند؟ چه سابقه ای داشتند؟ چه خط فکری داشتند؟

فهیبه صادقی: بینانگارانشان بیشتر روشنفکر بودند، کلاً از چپ آنوقت و بیشتر از سنت فدایی آمده بودند و مدتی را در زندان رژیم شاه گذارنده بود. این جریان در سالهای ۵۷ و ۵۸ گسترده و وسیعی بین کارگران پیدا کرد. گرچه در سال ۵۹ عده ای جدا شدند، اما به نظرم تا آن مقطع بطور وسیع در بین کارگران فعال بودند. در تهران، شمال، اراک و در مشهد و در همه شهرهای صنعتی اینها هسته های آموزشی در بین کارگران داشتند. در بین کارگران چاپ تهران که آن سالها مشغول ساختن اتحادیه شان بودند

نفوذ زیادی داشتند.

ابراهیم ناصری: به نظر من طرح این جریان در زندان، دور و بر سال ۵۵ و بهر حال قبل از ۵۷ در زندان ریخته شد. دوره اوج فعالیتشان در بین کارگران سال ۵۹ بود. رهبرانشان همین زندانیان سابق بودند. خود اینها خطوط سیاسی متفاوتی داشتند، البته در چهارچوب چپ آنوقت. بخشی شان فدایی بودند. چپ موجود ایران در سال ۵۵ چگونه بود، اینها هم از همان چپ بودند.

مصطفی صابری: شاخه اصلی چپ آنوقت ایران فدایی بود. ولی انتقاد از فدایی هم آنوقت شروع شده بود. "خط مشی توده ای" در مقابل "خط مشی مبارزه مسلحانه" یکجور انتقاد از این فدائیسیم بود. خط ۳ مثلاً یک انتقاد از فدایی بود که بعدها در سازمان پیکار و رزمندگان و گروههای متعدد دیگری تبلور پیدا کرد. آیا این جریان هم یکجور انتقاد از فدائیسیم بود؟

ابراهیم ناصری: بله اینها در نقد سنت فدایی و کلاً چپ موجود آنوقت به این جریان رسیده بودند.

مصطفی صابری: در سالهای ۵۰ ما شاهد اوجگیری اعتراضات کارگری هستیم که ناشی از حضور طبقه کارگر جدیدی هست که با تشبیت سرمایه داری در ایران در دهه ۴۰ شکل گرفت. این اعتراضات سالهای ۵۰ اولین بروزات طبقاتی و سراسری این طبقه کارگر جدید صنعتی است. در همان سالها، در یک رابطه متقابل با این اعتراضات، ما شاهد شکل گیری، رشد، و یا فعال شدن محافل مبارز و رادیکال کارگری در جنبش کارگری ایران هستیم. آیا شکل گیری جریانی که شما با آن کار میکردید ربطی به این محافل داشت؟

ابراهیم ناصری: شاید در آن محافل ایده ها و تمایل چپ کارگر کارگری وجود داشته است. اما از جریانی و یا کسانی که به شکل منجسم ایده های جریان کارگر کارگری را پیش ببرند، تا قبل از انقلاب ۵۷ خبری ندارم. موقعی این جریان توانست یک شکل منجسم و سازمانی به خودش بگیرد که طیفی از

نوع روشنفکرانی که بالاتر اشاره کردم آمدند و ترزا و برنامه شان را دادند و توانستند طیفی از کارگران پیشرو را دور خودشان جمع کنند. و در یک مقطعی تا سال ۵۹ واقعا موفق بودند. مثلاً در شهر صنعتی قزوین اینها مثلاً ده تا هسته داشتند. در تهران وسیع تر بودند. و همینطور شهرهای دیگر.

"حزب" و "سازمان"

صابر آزاد: ابراهیم گفت جریان کارگر کارگری بطور کلی طیف های مختلفی داشت. یکی مشورتی ها که همان خط پنج مشهور ضد روشنفکر بودند و دومی سازمان سرخ کارگران ایران. اما به نظر من یک ویژگی مشترک بین این طیف ها هست. اصطلاح خط پنج هم بی جهت بوجود نیامده است. (در برانتز بگویم که "خط یک" حزب توده بود، "خط ۲" فدائیان خلق بودند، "خط ۳" جریاناتی مثل پیکار و رزمندگان، "خط ۴" جریاناتی مثل راه کارگر و "خط ۵" هم به جریانات کارگر کارگری گفته میشود.) یک ویژگی هست که همه طیف های خط پنج را بهم می چسباند. و این به نظر من ضدیتشان با حزبیت است. سازمانیافتگی حزبی مد نظر من است.

یکی از فعالین خط پنج که در زمان شاه روشنفکر بود و بعد هم به قول خودش پرولتریزه شده بود، میگفت: شما روشنفکرها اگر داستان برسید، چون سوادتان بیشتر است، رهبری را بدست میگیرید و کارگران نمی فهمند چه میشود. آنوقت کلاه سرشان میگذارید. میگفت چه کسی میتواند آنوقت شما را کنترل کند. از این لحاظ "ما کارگران" باید خودمان آگاه بشویم، خودمان برویم مطالعه کنیم. تا آن حد که حتی به بقیه جامعه هم کار نداشتند. بالاخره کارگر در جامعه زندگی میکند. در ایران است، در آمریکا، کانادا و یا جای دیگری است. این ویژگی این جریانهاست که نمی خواهند کارگران را بعنوان یک طبقه ای سازمان دهند که قدرت را در این یا آن کشور معین بگیرد. این جامعه را کلاً زیر و رو کند و یک جامعه مدرن و انسانی بسازد. اگر هر بخشی از خط پنج چنین افق و دورنمایی جلوی خودش میگذاشت حتماً دنبال حزبیت و قدرت سیاسی میرفت. من به سه طیف کمابیش متفاوت خط پنجی یا با گرایش خط

پنجی در تماس بوده ام. یکی اش جریانی بود که شاید هنوز در ایران فعال است و من به لحاظ امنیتی درست نمی دانم اینجا آدرس بدهم، دوم جریانی که همان روشنفکر پرولتریزه شده به آن تعلق داشت و سوم در ترکیه با بعضی افراد طرفدار کارگر تبعیدی آشنا شدم، ویژگی همه شان این بود که حزب نسازیم چرا که روشنفکرها سوارمان میشوند.

فهیبه صادقی: حداقل سازمان سرخ کارگران ایران این را نمی گفت که حزب نسازیم. میگفتند باید کارگران را آنقدر آماده کنیم و آموزش دهیم که خودشان بروند حزب بسازند. نه اینکه چهارتا روشنفکر اینکار را بکنند. اگر قرار است روشنفکر هم بیاید، اینها در واقع باید دنبال کارگر راه بیفتند، نه بعکس.

ابراهیم ناصری: من میخواستم در مورد خط پنج هم از نقطه قوت ها و هم نقطه ضعف هایش صحبت کنم. اتفاقاً نکته ای را که صابر مطرح کرد میخواستم جزو لیست نقطه قوتها بگذارم. شاید اظهار نظر های او بیشتر مربوط به سالهای ۵۹، ۶۰، ۶۱ باشد. اما من خودم تا سال ۶۷ با آنها کار میکردم. این نقطه قوت این جریان بود که میگفت تنها ابزار کارگر سازمان و حزیش است. میگفتند کارگر برای اینکه قدرت سیاسی را بگیرد باید حزب خودش را داشته باشد. و اتفاقاً بخاطر همین هم یک مقداری کارشان پیش رفت. البته اینها هم مثل همه جریانات دیگر از ضربات جمهوری اسلامی در امان نماندند. نباید تاثیر جمهوری اسلامی و اختناق را در شکل و شیوه ای که اینها بر میگزیدند دستکم گرفت. ما در آن سالها در ایران شرایط خیلی سختی داشتیم. من قبلاً هم گفتم، جریان ما با مشورتی ها فرق دارد. آنها ضد روشنفکر بودند و میگفتند که روشنفکرها خیانت میکنند به منافع طبقه کارگر. از آنطرف هم طیف جریانات مثل پیکار و طیفهای مختلف فدایی را داشتیم، همانطور که فهمیم هم گفت مشغله شان بیشتر مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه با آمریکا بود. و در واقع چشم شان به بالا و تغییر و تحول از بالا بود. البته اشاره میکردند به منفعت طبقه کارگر و گاه راجع به آن حرف میزدند، ولی به مسائلی که در

درون طبقه کارگر میگذرد بی ارتباط بودند. جریانی که من باهاش کار میکردم میخواست به يك كمبودی که در آن مقطع وجود داشت جواب بدهد.

مصطفی صابر: منظورتان از این كمبود بطور مشخص تر چیست؟ بعلاوه درك این جریان از حزب و فعالیت حزبی را بیشتر توضیح دهید.

ابراهیم ناصری: یاد می آید آن اوائل بحث سر آمدن خمینی به ایران، دولت موقت و موضع کارگران نسبت به خمینی و بازرگان و غیره بود. جریاناتی مثل پیکار و فدایی مستقیم و غیر مستقیم از خمینی و دولت جدیدی که شکل میگرفت حمایت میکردند. اما جریانی که من با آن آشنا شده بودم میگفت که خمینی همین الان که از پاریس می آورندش، جزو بورژوازی است و دولت اش هم دولت بورژوازی است و آنها به محض قدرت گیری به سرکوب انقلاب خواهند پرداخت. اینها بحث های بقیه چپ را که میخواستند دولت خمینی را دولت خرده بورژوازی قلمداد کنند، رد میکردند و میگفتند باید به عنوان دولت بورژوایی به آن نگاه کرد. راجع به خود خمینی از همان اول میگفتند که این بابا جزو ارتجاع و نیروی ضد کارگر است. این جریان روی همین مسائل از همان ابتدا صف بندی اش را با جریاناتی مثل پیکار، فدایی و غیره مشخص کرد. این برای من يك نکته جالب و مثبت بود. حتی همین الان هم اگر من هنوز به بعضی چیزهایشان سمپاتی دارم به خاطر این طور تفاوتهاست که با چپ آنوقت داشتند.

در مورد حزب میگفتند که فعالیت ما در طبقه کارگر باید به يك جایی برسد، به يك کیفیتی برسد که بتوانیم سازمانمان را تشکیل بدهیم تا بعد بتوانیم حزبمان را تشکیل بدهیم. تعریفی که آنها از حزب داشتند به نسبت چپ آن دوران متفاوت بود. تعریف سازمان و حزب هم از نظر اینها دوتا بود. حزب يك کیفیت دیگری بجز سازمان است. کارگران را قشریندی میکردند و می گفتند که باید در قشرهای مختلف کارگران کار کنیم. میگفتند که ما باید بتوانیم با کارمان در بین کارگران به يك کیفیتی برسیم که بتوانیم نیروی در مقابل بورژوازی بشویم و بتوانیم در سطح

جامعه عرض اندام کنیم و حزبمان را تشکیل دهیم. شکل کارشان هم بیشتر به صورت تشکیل هسته بود. در این هسته ها کارگران آموزش میدیدند. کتابهای مارکس و لنین ماتریال آموزشی در این هسته ها بود. مسائلی که در شوروی گذشته بود. در مورد سوسیالیسم موجود در جهان و غیره.

چرا شوروی شکست خورد

مصطفی صابر: نظرشان راجع به شوروی چه بود؟

فهییمه صادقی: در مورد شوروی میگفتند که آنچه که در آنجا هست (یا صحیح تر آنوقت بود) سوسیالیسم ایستا است. شوروی را يك نظام سوسیالیستی میدانستند ولی معتقد بودند که در همان مرحله گذار باقی مانده است. یعنی به سمت کمونیسم حرکت نکرده است. همانجا "ایست" کرده است. یادم هست که من با آنها این بحث را داشتم که شوروی سرمایه داری است و نمی توان به آن سوسیالیسم اطلاق کرد. ولی آنها میگفتند که تاریخ بر نمی گردد، جامعه ای که در آن انقلاب سوسیالیستی رخ داده نمی تواند دو مرتبه سرمایه داری در آنجا شکل بگیرد. میتواند همانجا ثابت بماند ولی بر نمی گردد. هنوز شوروی و اقمارش يك نظام سوسیالیستی اند که تا يك حدی در ساختن پایه های جامعه سوسیالیستی پیش رفته اند و بعد متوقف شده اند. استالین را يك سوسیالیست می دانستند و انحرافات استالین را در فشارهای جنگ و خرابی اقتصادی می دیدند.

ابراهیم ناصری: بحث شان این بود که بنا به نظر مارکس سوسیالیسم يك دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است، و این دوره گذار در شوروی به يك نظام تبدیل شد. میگفتند نه اینکه استثمار نیست و یا تفاوت طبقات نیست. اینها هیچکدام از بین نرفته است. ولی بورژوازی هم مثل آنچه که در آمریکا و جاهای دیگر جهان حاکم است، آنجا حاکم نیست. در شوروی هنوز استثمار هست و اینهم به يك نظام تبدیل شده است. و کارگران روسیه هم با يك انقلاب باید این شرایط را از بین ببرند.

مصطفی صابر: منظورشان چی بود که سوسیالیسم به يك نظام تبدیل شده است ولی هنوز استثمار هست؟ مگر سوسیالیسم نظامی است که در آن استثمار وجود خواهد داشت؟

ابراهیم ناصری: میگفتند که در شوروی (آنوقت) کارخانه به این مفهوم که مثلاً صد کارگر داشته باشد و يك یا دوتا کارفرما، نداریم. یعنی سرمایه داری خصوصی که مثلاً سود این کارخانه ها مثل اروپا برود به جیب آن کارفرما، چنین چیزی در شوروی نیست. در واقع این يك نظام خاص خودش است. نمی شود گفت که آنجا مانند کشورهای سرمایه داری غرب است. واقعیت هم اینست که باهم تفاوت داشتند.

فهییمه صادقی: به نظر من اینرا میدیدند که بین سرمایه داری غرب و آنچه که در شوروی هست تفاوت های وجود دارد و این درست هم بود. اما متأسفانه اسم مناسبات و نظام اجتماعی شوروی را گذاشته بودند سوسیالیسم. یا سوسیالیسم ایستا که در دوره گذار ایستاده است و به کمونیسم نرسیده و به همین دلیل درش استثمار و خلقیات سرمایه داری وجود دارد.

مصطفی صابر: معتقد بودند که در شوروی قدرت دست طبقه کارگر است یا سرمایه دار؟

فهییمه صادقی: میگفتند حزب کمونیست شوروی یا بوروکراتها قدرت را در دست دارند نه کارگرها. دلیل افتادن قدرت به دست غیر کارگرها را هم این میدانستند که چون روشنفکرها در حزب کمونیست قدرت را بدست گرفتند، کارگرها هیچ کاره شدند. حتی در دوره لنین هم کارگرها در اقلیت بودند و روشنفکرها همه کاره بودند.

ابراهیم ناصری: بله دقیقاً همین را میگفتند و این بر میگشت به اینکه روشنفکرها هنوز به اندازه کافی "پرولتریزه" نشده بودند!

مصطفی صابر: یعنی دلیل شکست تجربه شوروی را این میدانستند که حزب بلشویک روسیه به اندازه کافی کارگری

نبود و در دست روشنفکرها بود. اما این جوهر اصلی جریان خط پنج بطور کلی است که بالاخره همه چیز اینطوری توضیح داده میشود که چون "خود کارگران" نبودند، شکست خورد.

ابراهیم ناصری: البته کارگران کمونیست منظورشان بود.

فهییمه صادقی: راجع به کارگر کمونیست هم تعریفشان این بود: کارگر آگاهی که مسلح به تئوری مارکسیسم باشد و توانسته باشد تعداد بیشتری از کارگران فعال و رادیکال را جذب کند و متحد کند و آموزش بدهد و در راستای گسترش سازمان کارگری حرکت کند. در حالیکه به نظرم کارگر کمونیست کسی است که تاثیر بیشتری در محیط کار و رهبری اعتراضات کارگری دارد و منفعت طبقه کارگر را خوب می شناسد. اما تعریف آنها این بود که کارگر کمونیست خودش باید يك کناری بایستد و کسان دیگری را که در صف اول اعتصاب هستند از پشت رهبری کند. بدبینی و شك و تردید نسبت به روشنفکرها يك خصلت اصلی این خط بود. میگفتند در احزاب کمونیست این روشنفکرها هستند که بالاخره سکان را بدست میگیرند و در انقلاب کارگری آنرا به انحراف می برند. علتش هم اینست که روشنفکرها جایگاه طبقاتی شان بورژوازی و خرده بورژوازی است.

شیوه های فعالیت

صابر آزاد: من میخوام کمی از شیوه های فعالیت خط پنج بگویم. به سرنوشت عمومی کشور فکر نمی کند. قبلاً هم اینرا گفتم. مثلاً بین سالهای ۵۷ تا ۶۰، هزار اتفاق مهم افتاد. نمی شد در سطح کارخانه محدود بود. وقتی مثلاً سفارت امریکا را گرفتند و آن غوغا را پها کردند، وقتی که جنگ شروع شد، دیگر شما نمی توانید در محدوده کارخانه و محله و یا يك شهر صحبت کنید. شما باید در سطح کشوری صحبت کنید. باید آنترناتیو و راه حل برای کل جامعه داشته باشید. اینها از اعتصاب و سود ویژه و یا کتاب به این و آن دادن که بخوانند در نمی آید. خط پنج به اینجا که میرسید به نظر من پاسخی نداشت. نمی شود رهبر يك کشور بود، رهبر مردم بود، رهبر يك طبقه بود، حالا کارگر کمونیست و یا هر

تعبیر دیگر، و به مسائل عمومی که دارد سرنوشت همه را و از جمله کارگر را رقم میزند بی توجه بود. نمی شود به کارخانه و کارگر در کارخانه محدود بود. از یک جهت خط پنج برمیگردد به آنارکوسندیکالیسم. میگوید فقط کارگر و فقط کارگر. به بقیه جامعه و سرنوشت کل جامعه کار ندارد و نمی خواهد دخالتگر باشد.

فهیبه صادقی: خط پنج در مقابل خیلی مسائل دخالت و یا حساسیتی نشان نمی داد. این البته سوال خیلی از فعالین این جریان بود که چرا خط پنج در مورد مسائل متفاوت اجتماع نظر نمی دهد و فقط مسئله اش طبقه کارگر است. در سال ۵۹ یکعده از همین سازمان سرخ کارگران جدا شدند که من هم آن موقع سمپاتی به آنها داشتم. بخشی از مسائلی را که مطرح می کردند از این قبیل بود که چرا در قبال کردستان، جنبش زنان، سرکوب دانشجویان و غیره این جریان موضع نمی گیرد. توجیه اینها این بود که ما هنوز به اندازه ای اجتماعی و وسیع نشده ایم که بخواهیم راجع به این چیزها حرف بزنیم. ما فعلا روی کارگران تمرکز می کنیم. اگر توانستیم آنقدر کارگران را جذب کنیم که بقیه اقشار جامعه را تحت نفوذ خودمان در آوریم آنوقت میتوانیم در سطح وسیعتری حرفهایمان را بزنیم. بحث هایشان خیلی درون سازمانی بود. این تا حدی بود که اگر من با همسرم که در یک خانه زندگی میکردیم، اگر در دو محفل جداگانه بودیم، بحث های درونی را نمی بایست بهمیدیدگر نشان دهیم. بعدها نشریه ای در آمد به اسم "ضرورت" که یکی دو شماره بیشتر در نیامد. مصادف شد با فضای دستگیری ها و اعدامها و بگیر و ببندها که بعدا دیگر ادامه اش ندادند. در مورد یک سری مسائل جامعه موضعگیری داشتند منتها بیشتر از کانال همان شبکه ها و افرادی که به این جریان وصل بود این نظرات در جامعه مطرح میشد. همانطور که گفته شد مثلا در مورد خمینی موضع روشنی داشتند. توهمی به رژیم نداشتند. اما متاسفانه خودشان را همانطور که صابر اشاره کرد خیلی محدود میکردند.

البته به نظر من اینها را سندیکالیست هم نمی شود خطاب کرد چونکه خیلی هم در مسائل اقتصادی

اعتراضات روزمره کارگران دخالت نمی کردند. حتی سال ۵۷ و ۵۸ یکسری از کارگران این جریان که در تشکیل سندیکای کارگران چاپ درگیر بودند از سوی کل جریان مورد انتقاد قرار میگرفتند که چرا اینقدر خودشان را غرق مسائل اقتصادی کارگران کرده اند. گردانندگان این جریان می گفتند که اگر هم به سندیکا میروید هدف اینست که با کارگران آشنا بشوید و آنها را جمع کنید و هسته آموزشی بگذارید.

ابراهیم ناصری: نقطه ضعفی را که صابر آزاد میگوید میفهمم و در کل قبول دارم. ولی این جریان از همان اولش راجع به مسائل گزهی مانند جنگ نظر داشت و نظر داد. راجع به کردستان هم نظر داشت و جزوه داد.

فهیبه صادقی: البته داخلی.

ابراهیم ناصری: بله. ولی بهر حال از همان اول جنگ را یک جنگ سرمایه داران و در جهت منفعت آنها می دانست. و میگفتند این جنگ به نفع کارگران و مردم نیست. می گفتند کسی سربازی نباید برود و جنگ را محکوم کردند. راجع به کردستان هم همینطور. سرکوب رژیم را محکوم کردند.

فهیبه صادقی: میگفتند در کردستان باید خود کارگران بتوانند متشکل بشوند. معتقد بودند که کارگران کرد از کارگران سایر شهرهای ایران متفاوت نیستند، تنها انقلاب کارگری را راه حل برای از بین رفتن ستم ملی می دانستند. می گفتند کارگر کرد باید با کارگران شهر های دیگر متحد و متشکل بشوند و تشکیلات کارگری یعنی سازمان و حزب بزنند و بعد بروند به سمت یک انقلاب کارگری. سیاست رژیم در کردستان را محکوم میکردند. کلا جنبش ناسیونالیستی را قبول نداشتند.

ابراهیم ناصری: در مورد ناسیونالیستها الان حضور ذهن ندارم. اما بهر حال این جریانی که من با آن کار میکردم راجع به تمام این مسائل حرف میزد و جزوه هایی هم داشت. اما درست این یک نقطه ضعف است که اینرا به بیرون ارائه نمی دادند. بیشتر به شکل

محافل بود و بحث ها را باید از طریق محفل ها به گوش جامعه و کارگران در کل می رساندی. البته برای اینهم توجیه خودشان را داشتند. این رژیم قصاب است، میگیرد و میزند و میکشد و ما باید سعی بکنیم حداقل کمترین تلفات را بدهیم.

فهیبه صادقی: بگذارید راجع به این محفلیسم شان یک نکته دیگر را اضافه کنم. یک ترسشان رژیم بود. که ابراهیم اشاره کرد. اما یک ترسشان هم از جریانات دیگر بود. میگفتند چون ما هنوز ضعیف هستیم ممکن است جریانات دیگر بیایند و برخورد بکنند و هوادارانمان را "ببرند". بنظر من این نگرانی را داشتند که هوادارانمان جذب جریانات دیگر شوند. بدین خاطر هواداران را تشویق نمی کردند تا برای بحث و مجاب کردن سراغ جریانات دیگر بروند.

ابراهیم ناصری: من این طور فکر نمی کنم. من یادم است که همان موقع مثلا سهند (اتحاد مبارزان کمونیست) برنامه داده بود. این جریان نقدی بر برنامه سهند نوشته بود و حتی یادم است که با بچه های سهند ارتباط نزدیکی داشتند و بحث میکردند.

جنبش شورایی،

تشکل های توده ای

مصطفی صابر: موضع و فعالیت این جریانی که بعدها شد "سازمان سرخ کارگران" نسبت به جنبش شورایی که وسیعا در سالهای ۵۷ و ۶۰ در بین کارگران ایران جریان داشت چه بود؟

ابراهیم ناصری: در مورد جنبش شورایی زیاد حضور ذهن ندارم. چونکه کار جدی من با این جریان بعد از سال ۶۰ شروع شد که آنوقت دیگر شوراهای واقعی کارگران سرکوب شده بود. و رژیم داشت شوراهای اسلامی خودش را تثبیت میکرد. آنها در مورد شوراهای اسلامی شدیدا موضع داشتند. شوراهای اسلامی را دست ساخته جمهوری اسلامی میدانست که معتقد بود که هرگونه کار کردن با این شوراهای اسلامی آب به آسیاب رژیم ریختن است و کارگران را

متوهم میکند.

مصطفی صابر: خوب، بعد از سال ۶۰ هم کارگران در تلاش برای تشکیل مجمع عمومی هاشان بودند و بهر حال میکوشیدند نوعی متشکل بشوند. آیا سازمان سرخ کارگران هیچ شکل و آئیناتی معینی برای سازمانیابی توده ای کارگران پیشنهاد میکرد؟

ابراهیم ناصری: سوالی که به این شکل مطرح کردید برای آنها مطرح نبود. به این شکل اصلا کار نمی کردند و به آن اعتقاد نداشتند. بیشتر کارشان در یک ریل معین بود. اینکه کارگران باید بیایند در هسته ها متشکل بشوند و از طریق هسته ها ما باید بتوانیم یک کیفیتی پیدا بکنیم که از سازمان به حزب انتقال پیدا کنیم. بطور مشخص در کارخانه شما را ترغیب نمی کردند که دخالت کنی. چندین مورد پیش آمد که در کارخانه ما درگیر اعتصاب و مقابله با کارفرما و پاسداران و جمهوری اسلامی شدیم. نظرشان این بود که اگر اعتصاب پیش بیاید که خوب پیش آمده و ما کاری نمی توانیم بکنیم. ولی بعنوان یک کارگر کمونیست و سوسیالیست اینکه برویم آنجا تبلیغ برای اعتصاب بکنیم و اعتصاب راه بیندازیم، این وظیفه ما نیست. اما اگر کارگران بخواهند اعتصاب کنند ما بهشان جهت میدهیم، رهنمود میدهیم. میگوئیم چه بکنند که مثبت باشد، کمتر ضربه بخورند و غیره. دلیلشان هم این بود که کارخانه ای که اعتصاب میکنند، وقتی که اعتصاب موفق نشود، کارگران ضربه میخورند و پنج تا از کارگران فعال را میگیرند و میبرند زنان و تا دو سال بعدش دیگر هیچ حرکتی صورت نخواهد گرفت، چنین اعتصابی بیشتر جهت منفی دارد. ولی اینکه به کارگران نشان بدهیم که چطور حق و حقوقشان را بگیرند خوب وظیفه ماست اما ما به پیشواز اعتصاب نمی رویم. این بود سیاست آنها در کار بین کارگران.

من میخواستم یک چیزی راجع به سندیکا و سندیکالیست نبودن این جریان بگویم. یادم هست که یک بحثی در بین برخی از محافل همین جریان مطرح بود که باید برویم اتحادیه و سندیکا تشکیل دهیم. مثلا نمونه سندیکاهای در هندوستان و یا آمریکای لاتین را می

آوردند. من خودم روی این بحث داشتم از این زاویه که اتحادیه و سندیکا برنامه ای برای کل جامعه ندارد و نمی خواهد انقلاب کند و کل اوضاع را عوض کند. و ما چنین چیزی را در هیچ کجای دنیا نمی بینیم. اتحادیه در هیچ جای دنیا تغییر کل اوضاع موجود را در برابر خودش قرار ندهاده است. می گفتند که ایجاد اتحادیه کار کارگر سوسیالیست نیست.

مصطفی صابر: آیا می خواهید بگویند که در رابطه با تشکل های توده ای کارگری در مقابل اتحادیه و سندیکا موضع داشتند و می گفتند اینها خوب نیست و از طرف دیگر خودشان هم هیچ آترناتیوی برای تشکل توده ای کارگران نداشتند؟ یعنی تشکل توده ای اصلا جایی در کار و استراتژی آنها نداشت؟

ابراهیم ناصری: دقیقا همینطور بود. معتقد بودند که ساختن اتحادیه و سندیکا وظیفه کارگران است. وظیفه کارگر کمونیست اینست که برود حزبی را بسازد.

فهیبه صادقی: خیلی از فعالین این جریان کارگران کارخانه های مختلف بودند. در مقطع بعد از انقلاب در آن اوایل در شکل گیری شوراهای رهبری اعتصابات نقش بسزایی داشتند اما این جزو فعالیتهای فردی این افراد بود. اما بعد از سرکوبها سیاست کمتر دخالت کردن در مسائل اقتصادی از طرف این جریان تبلیغ شد. یعنی یک موضع بی تفاوتی داشتند. یادم هست سال ۶۰ تا ۶۲ مثلا در شهر صنعتی قزوین هنوز شوراهای کارگری مقاومت میکردند. حتی کار به سرکوب مسلحانه توسط سپاه پاسداران کشیده شد و کارگران را به مسلسل بستند. ما خودمان شاهد عینی و زنده بودیم که این شوراهای چطور داشتند سرکوب میشدند. متاسفانه خط پنج موضع صریح و روشنی در قبال شوراهای واقعی کارگری نداشت. حتی یادم هست در جریان اعتصاب بزرگ سال ۵۹ بر سر سود ویژه آنها گفتند که دخالت نکنید. معتقد بودند چیزی که در این فضای سرکوب رژیم اولویت دارد اینست که خودتان را حفظ کنید تا بتوانید کار تدریجی و آرام و دراز مدت را به پیش

ببرید. حتی به قیمت درگیر نشدن به مسائل و مبارزات روزمره طبقه کارگر این در اولویت بود.

صابر آزاد: من از صحبت های رفقا به اینجا میرسم که اگر این جریان میخواست حتی به آرمان یک سوسیالیسم صاحب الزمانی هم وفادار بماند، بالاخره کارگر از کجا بفهمد که این دوست ما پیشرو و رهبر است. در مبارزه شرکت نمی کند چون درگیر میشود. حزب هم که نمی زند چونکه روشنفکرها سوار آن میشوند. بالاخره کارگران در دنیای واقعی رهبران خود را در یک مبارزه واقعی می شناسند. اگر من را شرکت مخابرات یک مقداری میشناختند دلیلش این بود که هر مساله ای پیش آمد من حرف داشتم. سر انقلاب ۵۷ حرف داشتم، سر چپ حرف داشتم، سر اینکه حقوقمان را باید اضافه کنند حرف داشتم، سر اشغال سفارت آمریکا که بعنوان مبارزه با امپریالیسم به مردم قالب کردند حرف داشتم و از مجموع اینها شد که کارگران می گفتند این آدم بدی نیست، اگر یک چیزی پیش میاید یک نظری هم از این بخواهیم. آدم میماند که این جریان چطور میخواست به رهبر کارگران تبدیل شوند. با این تصویری که شما رفقا میدیدید، این جریان در بهترین حالت به یک جریانی میتوانست تبدیل شود که آدمهای خوبی هستند، کتاب خوانده اند، اما به زندگی کارگر عملا دیگر نمی توانند کاری داشته باشند. این دیگر نقض غرض است.

اختناق، شکست و پیروزی

فهیبه صادقی: شاید باید در ادامه بحث به این سوال باید پرداخت که چرا با وجود اینهمه چیزها که از این جریان می دیدیم چرا تا سال ۶۷ با آنها کار کردیم. خوشت که فضای آنوقت مثلا سالهای ۶۴ تا ۶۷ در ایران را در نظر بگیرید. تمام سازمانها متلاشی شده بودند. خیلی ها اعدام و زندان شده بودند. جریانی که ما با آن کار میکردیم تنها امکانی بود که یک شبکه کارگران "چپ" را به هم وصل میکرد. خیلی ها عملا درگیر اعتراضات روزمره کارگران بودند و هیچ دستور سازمانی نمی توانست آنها را متوقف کند. وصل شدن به یک سری محافل دیگر در آن شرایط بالاخره یک مزیتی بود. از طرف دیگر امکانی بود تا

دور هم جمع شوی آموزشهای مختلف راجع به فلسفه، اقتصاد و غیره ببینی، و یا متون مارکس را بطور جمعی مطالعه و بحث کنی. اینها باعث شده بود که علیرغم همه تناقضات و درگیریهایی که در این محافل وجود داشت، باز بچه ها به این بهانه دور هم می ماندند. بخصوص که این جریان خیلی کمتر از جریانات دیگر ضربه خورد.

مصطفی صابر: شما مکررا در مورد آموزش و خواندن متون مارکس در این محافل صحبت کردید. تا آنجا که میشود مثلا از مانیفست مارکس فهمید آموزش های او متفاوت است از همه آنچه که این جریان با آن تداعی میشود. برای مثال مارکس بدقت توضیح میدهد که چگونه اتحاد طبقه کارگر از مبارزات پراکنده او علیه بورژوازی میروید و رشد میکند، به وحدت سیاسی و طبقاتی تکامل مییابد، و بعد چگونه طبقه کارگر در سطح ملی و کل جامعه در برابر نظام سرمایه داری قرار میگیرد و برای رهایی خود باید کل جامعه را رها کند. حزب سیاسی طبقه کارگر هم در همین رابطه و برای پیشبرد چنین افق و دورنمایی معنی دارد. این آموزش واقعی مارکس در کجای فعالیت مطالعاتی هسته هایی که ذکر کردید قرار داشت؟

ابراهیم ناصری: مارکس بیچاره نمی دانست که یک حکومت مذهبی فاشیستی و هاری مثل جمهوری اسلامی در قرن بیستم می آید که کارگران را مجبور میکند برای زنده ماندن خودشان را با این اوضاع سخت وقف بدهند. این فقط یک تلاش برای بقاء بود. اینکه کارگر از زیر تیغ این رژیم زنده در برود و در عین حال فعالیت سیاسی اش را هم انجام دهد. این شرایطی بود که رژیم تحمیل کرده بود. من یادم است که در سال ۶۰ در کارخانه نیتینگ شورای کارخانه به خاک و خون کشیده شد. یکی دو نفر کشته شدند. دهها نفر زندان شدند.

بحث این جریان این بود که در این اوضاع نمی شود کار علنی کرد. در کارخانه ای که من درگیر بودم چندین بار اعتصاب کردیم. بعضی وقتها پیروز می شدیم ولی بعضی وقتها هم شکست میخوردیم. اگر در این حالت ۴ تا کارگر را اخراج میکردند این سرشکستگی برای

اعتصابیون بود. بیش از ۸۰ درصد اعتصابات کارگری به شکست منجر میشد. شاید فقط ۱۰ تا ۱۵ درصد موفقیت بدست می آمد. خط این جریان در آن شرایط برای من قابل فهم است. در آن شرایط کاری که میشد بکنی کار آگاهگری و سوسیالیستی بود. یعنی اینکه برویم حزب بزیم. من البته شخصا در تمام حرکتی که در کارخانه اتفاق افتاد فعال بودم.

صابر آزاد: نکته ای که ابراهیم اشاره میکند، البته یک پایه اش در واقعیت است. بالاخره در مبارزه دستگیری میدهم، شکست میخوریم و غیره. شما گفتید درجه پیروزی ۱۵ درصد بوده است، من می گویم متاسفانه حتی از این هم کمتر بوده است. میزان شکست های طبقه کارگر معمولا بیشتر از موفقیت های اوست. اگر غیر از این بود که سالها پیش کلک بورژوازی کنده شده بود. اشکال اصلی خط پنج و خط کارگر کارگری در اختناق و سرکوب نبود. در این بود که افق روشنی نداشت. اگر داشت میتوانست از هر شکست درس برای پیروزی بگیرد. چرا اعتصاب سود ویژه ۵۹ که میتوانست ورق را برگرداند موفق نشد؟ چرا شوراهای شرکت نفت، ذوب آهن و یا مخابرات شکست خوردند؟ چرا مثلا اعتصاب ارج در سال ۶۷ موفق نشد. و دهها و صدها نمونه دیگر. بنظر من خط پنج نمی توانست درس درستی از این شکست به کارگران بدهد به این دلیل ساده که نه تعریف روشنی از سوسیالیسم دارد، نه از اینکه چطور طبقه کارگر برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی متحد و آگاه کند.

جنش زنان

مصطفی صابر: فهیبه در صحبت هایش اشاره کرد که این جریان راجع به جنش زنان موضع نمی گرفت، میخواستم ببینم منظور چه بود؟

فهیبه صادقی: بر سر مسائل زنان تا آنجا که به جامعه برمبگشت، میگفتند که ستمکشی زن از بین نمیروند مگر آنکه انقلاب بشود و طبقه کارگر قدرت را بدست بگیرد و جامعه سوسیالیستی را بوجود بیاورد تا ریشه نابرابری زن و مرد را از بین ببرد. بدین خاطر نسبت به

زنان گرفته تا انقلاب کارگری و دولت و حتی خود طبقه کارگر توسط این حزب مطرح شده است. این شانس رشد جریان‌ات تیپ خط ۵ را کم می‌کند، آتموق ما این چیزها را نداشتیم.

صابر آزاد: من وقتی با این جریان خط ۵ آشنا شدم که انقلاب ۵۷ به شکست انجامیده بود. یعنی بعد از سال ۶۰. چیزی که من شاهدش بودم این بود که آنها در آن دوران واقعا محافلشان را داشتند. دلیل شکست را اینطور تئوریزه می‌کردند که روشنفکرها بوده‌اند و تاخت تاز کرده‌اند و مردم را در نظر نگرفته‌اند و کار را خراب کرده‌اند. حتی در مواردی تارد خود لنین هم پیش‌رفته بودند. و از آنجا به اینجا میرسیدند که کارگران باید فلسفه بخوانند و آگاه بشوند و از اینطریق آن چیزی را که به آن پاسیفیسیم گفته میشود به گونه‌ای فرموله می‌کردند. اما من فکر می‌کنم اگر این خط بخواهد با همان مشخصات قدیمش کار کند باید به مسائل امروز جواب بدهد. به مذهب در جامعه باید جواب بدهد. به مسائل جوانان باید جواب دهد. مساله زنان و غیره جواب بدهد. مثلا امروز، بعنوان يك مساله مناسبات آزاد زن و مرد مطرح است. خط ۵ در این مورد چه دارد که بگوید؟ این خط برای این مسائل جواب ندارد اینجاست که اینها به يك جریان مریخی تبدیل میشوند. شاید بتواند عقب مانده ترین کارگران را دنبال خودش بکشد. اما اینهم بردی ندارد. به نظر من این جریان با آن شکل و قواره و نظراتی که ما میشناسیم اگر به همان صورت سابق خود باشد، جریان مرده‌ای هست. چون مردم امروز برای مسائل مختلف شان جواب میخواهند و اینها جواب ندارند. خلاصه کنم تا آنجا که شکست بود و تئوریزه کردن این شکست، این خط در جلب یکسری چپ‌ها موفق بود اما الان وقت انقلاب و خیزش است الان که دارند مردم، جوانان و زنان به خیابان می‌آیند به نظر من این خط جوابی ندارند. سلطنت طلب جواب خودش را دارد، کمونیستها هم جواب دارند اما اینها ندارند. حتما خیلی آدمهای خوب بین اینها هست که تکلیف سیاسی شان را خودشان معلوم میکنند. ولی بعنوان يك جریان اینها نمی‌توانند به خود ادامه حیات دهند. مگر بر متن و

داشتند، در تهران و شهرهای دیگر. منظوم محافل سیاسی است. اما در سطح علنی نمودی نداشتند. در سال ۶۱ ضربه سختی خوردند. بهر حال الان خبر ندارم دقیقا چه میکنند. لابد دارند کارشان را ادامه میدهند. من تا سال ۶۷ با اینها بودم. تا اینکه سر يك اعتصابی که من در آن شرکت داشتم و بعد هم از کارخانه که اخراج شدم، بدلیل اینکه به اصطلاح "زیادی جلو رفته بودم" اختلاف پیدا کردم و از آن سازمان بیرون آمدم. کسانی که با این جریان کار می‌کردند و یا کار میکنند برای انقلاب سوسیالیستی آینده جامعه ما ارزشمند هستند. مطمئن هستم که همین الان هم این کارگرنی که من میشناختم در این حرکات و اعتصاباتی که صورت می‌گیرد نقش دارند. اینکه حالا چه تغییراتی کرده‌اند من اطلاع ندارم.

هیهه صادقی: اگر بعنوان يك جریان و يك خط فکری نگاه کنیم، یعنی جریان کارگر کارگری، این تفکر قطعا هنوز وجود دارد و میشود نمونه و آثارش را هم اینجا و آنجا دید. حتما کسانی هستند که در بین کارگران فعال‌اند و این تمایلات را دارند، با دیده شک و تردید به روشنفکر نگاه کردن و غیره. بعضی هایشان که به اروپا آمده‌اند خبر دارم به عقبتهم رفته‌اند، مثلا نظراتشان نسبت به مسائل پناهندگان، زنان، فعالیت در خارج از کشور و غیره. آنهایی که در ایران ماندند نمی‌دانم چه سرنوشتی پیدا کردند. قطعا هستند، اما فکر نمی‌کنم بشکل سابق کار کنند، یعنی سازمانی و متشکل باشند. طبعاً محافلشان را دارند. به نظر من نفوذی در بین کارگران ندارند، بخصوص بر نسل جوان کارگر. خیلی از آنها ۴۰ سال به بالايند و یا بازنشست شده‌اند و یا دنبال کار و زندگی‌شان رفته‌اند. من آينده‌ای برایشان نمی‌بینم، حتی تا آندرجه که در سالهای ۵۷ به بعد مطرح شدند. در این ۲۰ سال گذشته جنبش کارگری ایران خیلی تجارب بدست آورده است و خیلی چیزها عوض شده است. دستکم بحثهایی که خود حزب کمونیست کارگری مطرح کرده است يك افق و دید روشنی را مقابل کارگران قرار داده است. الان نظرات روشنی راجع به همه مسائل مبهم پیشاروی طبقه کارگر و جامعه از مساله

آدمها دست پروده يك جامعه عقب مانده و سنتی بودند. ولی از آنطرف این جریان هم جریانی پیشرو و مدرن و رادیکال نبود. حتی اگر با مثلا توده‌ای‌ها مقایسه‌شان بکنی در این زمینه از آنها عقب‌تر بودند. مثلا حتی شیک پوشی کار خرده بورژوازی و سوسولی تعبیر میشد.

صابر آزاد: مساله مهم اینست جریانی که فقط کارگر را مبیند و جامعه را نمی‌بیند، مساله زنان واقعا نمی‌تواند امرش باشد. مساله باز همان افق مورد بحث است. نمی‌خواهد قدرت سیاسی را در جامعه بدست بگیرد. نمی‌خواهد دنیا را زیر و رو کند. نمی‌تواند نسبت به مساله زنان حساس باشد. مساله زنان يك مساله عمومی تر است.

مصطفی صابری: کارگر که فقط مرد نیست.

صابر آزاد: بله ولی همه زنهایی هم که تحت ستم هستند کارگر نیستند. بنابراین مساله زنان بطور عمومی نمی‌تواند در قالب کارگر کارگری این جریان بگنجد.

ابراهیم ناصری: یادم هست که يك وقتی به این جریان می‌گفتند که چرا نمی‌آید پای ایجاد يك تشکل برای زنان، جواب این بود که این کار وظیفه يك حزب است که در بین دانشجویان و معلمان تشکل بزند و یا شاخه زنان و جوانان داشته باشد. من شخصا درگیر این بحث‌ها بودم و بحث‌شان این بود که شرایط ما الان طوری است که ما هنوز حزب نیستیم و توان و امکان این کار را نداریم. اما در مورد زنان بطور کلی معتقد بودم که اینها تحت ستم مضاعف‌اند. هم از جانب سرمایه داری و هم از جانب مردسالاری حاکم در جامعه. ولی اینکه از لحاظ عملی در مقابل این چه باید بکنیم بحث‌شان همه جا به تشکیل و فعالیت آن حزب موعود ختم میشد.

موقعیت واقعی و سرانجام

مصطفی صابری: این خط پنج و یا حالا آن بخش معینی که به سازمان سرخ کارگران معروف بود در چه محدوده‌ای فعالیت میکرد و سرانجام‌شان چه شد؟

ابراهیم ناصری: در محافل اینها نفوذ

مسائلی که زنان در آن مقطع با آن روبرو بودند بی تفاوت بودند. اما زنان سیاسی زیادی گرد این سازمان جمع شده بودند، آنها هم مانند مردان در کارخانه کار می‌کردند، هسته می‌ساختند و در هسته‌ها از کارگر مرد و زن، آموزش می‌دیدند. این سنت که مردان در انجام وظایف خانه، از نظافت تا پخت و پز و بچه داری باید خود را شریک کنند، سنت بسیار جا افتاده‌ای بود. در این زمینه‌ها تفاوتی نبود اما علیه حمله‌های رژیم به حقوق زنان، علیه سنتهای عقب مانده جامعه، علیه زن آزاری، علیه حجاب، علیه مردسالاری و خیلی از جوانب دیگری که به حقوق زنان مربوط است بحث و یا پلاتفرم مشخصی نداشتند. آرایش کردن، شیک پوشی و یا تر و تمیز پوشیدن، زیاد جالب نبود. گاهی اوقات در محیطهای سنتی رعایت "مردم" را کردن خیلی مهم بود. سعی می‌شد تا طوری رفتار کنیم که مردم عادی روی مان حساب کنند و تصویری که جمهوری اسلامی راجع به کمونیستها می‌داد را پیدا نکنند، تا جایی که این مسئله تاثیرش را در طرز لباس پوشیدن، و رفتار آدم خود را نشان می‌داد. این جریان هم مانند دیگر جریانات چپ فکر میکرد همه چیز بعد از انقلاب کارگری درست خواهد شد. اما فعالین زن این جریان در کارخانه‌ها بر سر مسائل چون مهد کودک، مرخصی زایمان و خواسته‌هایی از این دست فعالیت می‌کردند. یادم هست که سر داشتن مهد کودک در خیلی از کارخانه‌ها درگیری بود و کسانی که با این جریان بودند خوب مساله شان بود، مثلا در داروپخش و یا ایران ناسیونال. اما اگر کسی در زمینه ایجاد مهد کودک فعال بود باز يك تشخیص و تمایل فردی بود و نه خط سازمان. دخالت‌ها در مسائل سیاسی و یا تقبل مسئولیت در هسته‌ها بستگی به این داشت که چقدر فعال هستی، ربطی به زن و مرد بودن نداشت. اما مسلما زنان در اکثر موارد بخاطر شرایطی که بار آمده بودند و شرایط جامعه کمتر به مراتب بالای سازمانی ارتقاء می‌یافتند، منتها موانع تشکیلاتی نداشتند. الان که فکرش را میکنم می‌بینم اینها از بعضی جهات، مثلا همان مورد رعایت مردم را کردن، خیلی عقب مانده بودند. البته این بر میگردد به شرایط جامعه و بهر حال این

زمینه شکست دیگری، اینرا نمی دانم.

ابراهیم ناصری: صرف نظر از افراد خوب، اگر بعنوان يك جریان به اینها نگاه کنیم و اگر اینها بخواهند در این اوضاع جهانی که طی ده سال گذشته همه چیز در آن عوض شده، بحث ها و مسائل عوض شده، خواستها و خود مردم عوض شده اند، اگر این جریان باز همان حرف ها و خط مشی را ادامه بدهد که من از آنها جدا شدم، آنوقت باید بگویم هیچ جایی در دنیای امروز نخواهند داشت. شاید بتوانند در يك کارخانه ای نقش مثبتی داشته باشند. یا در يك حرکت محلی. اما این مشکل کل جامعه و کل طبقه کارگر را حل نمیکند. اینکه اخیرا چقدر تغییر و تحول کرده باشند، من نمی دانم. دسترسی ندارم.

”پرولتریزه شدن“ و تقدیس فقر

فهیبه صادقی: روحیه ضد روشنفکری در بین آنها خیلی قوی بود. روشنفکری که به اینها می پیوست انگار يك چیزی بدکار است و تحقیر می شد. چرا که حالا مثلا يك سال دانشگاه رفته. روشنفکر را ”خرده بورژوازی شکم سیری که میخواهد به ما (کارگران) چیز یاد بده“ می دیدند. اینها باید ”پرولتریزه“ میشدند. یعنی سرنوشت شان به اینجا ختم می شد که درس و دانشگاه را ول کنند و بروند کارگر بشوند. تازه آنهم کارگر ساده و نه کارگر فنی. چونکه کارگر فنی هنوز این خطر را دارد که فاسد بشود. کارگر ساده بیشتر ارج و قرب داشت تا کارگر فنی. یادم است در بدو تشکیلشان حتی میگفتند کارگران نفت دو برابر کارگران صنایع دیگر دریافت میکنند و آنان را جزو اشرافیت کارگری می دانستند که از استثمار کارگران دیگر چیزی هم به اینها میدهند.

ابراهیم ناصری: بله این تفکر خیلی منفی بود که در بین آنها وجود داشت. ما سر این موضوع خیلی هم برخورد داشتیم. فکر میکردند که هر کارگری که از لحاظ اقتصادی فقیرتر باشد انقلابی تر است. نه اینکه این نظر را مثلا بصورت يك جزوه ای فرموله کرده باشند اما این در بین شان بود. من بارها مجبور بودم در مخالفت با این بحث کنم. این بنظر من يك نقطه ضعف و انحراف اساسی این

جریان است. اینکه هرچه طبقه کارگر فقیرتر باشد انگیزه مبارزه اش بیشتر است و انقلابی تر است.

فهیبه صادقی: من یادم هست که خیلی کارگرا به این نظریه اعتراض میکردند. آنها تا جایی در این نوع نظرات پیش رفته بودند که در آن چند سال بدو تشکیلشان خانه خریدن، ماشین داشتن، مرخصی و مسافرت رفتن و هر چه که بوی رفاه و راحتی داشت را ممنوعه می دانستند و می گفتند که ”حصلت“ می آورد. یعنی حاصلت خرده بورژوازی و بورژوازی می آورد. حاصلتهایی که اگر کارگر دنبال این چیزهای ”لوکس“ برود به آن دچار میشود و این خطرناک است. در این حالت کارگران از مبارزه می افتند و همه هم و غم شان این میشود که بروند دنبال خانه خریدن و ماشین گرفتن.

مصطفی صابری: يك چنین نظرات و گرایشاتی واقعا چقدر کارگری است، منظورم چقدر واقعا از بین کارگران برخاسته است: اینکه هرچه فقیرتر و بدبختتر باشیم هرچه رفاه و امکانات کمتری داشته باشیم برای مبارزه کارگری بهتر است و دارای حاصلت کارگری بیشتری می شویم! آیا چنین چیزی در تضاد عینی و آشکار با مبارزه روزمره کارگران نیست که مثلا تلاش میکنند که حتی يك تومان به مزدشان اضافه کنند؟

صابر آزاد: به نظر من این دیدگاه کارگر را خالق بخش اصلی ثروت و تولید این جامعه نمی بیند. اگر میدید خوب باید توقع کارگر خیلی بیشتر از این ها باشد.

فهیبه صادقی: چنین نظریاتی حتی نقش بازدارنده در روحیه کارگرانی که جلب میشدند داشت. یعنی بیشتر کارگران را پاسیو میکرد. این همیشه بحث ما بود. بجای اینکه کارگران را متوقع کند برای داشتن زندگی بهتر آنها را به کم توقعی تشویق می کرد.

ابراهیم ناصری: اگر بخواهیم روی نقطه ضعف این جریان بخواهیم صحبت کنیم این نظرشان يك تناقض بزرگ با مارکسیسم و منفعت کارگری و وضعیت مشخص کارگران دارد. کارگر یکی از آرزوها و خواسته هایش این است که

امکانات داشته باشد. زندگی خوب داشته باشد، بهترین لباس را بپوشد، خانه خوب داشته باشد، از امکاناتی که همه جامعه دارد استفاده میکند او هم برخوردار باشد. این نظر که هرچه فقیرتر باشد بهتر است، يك خصلت چپ سنتی است که میخواست خودش را با عقب مانده ترین کارگر تطبیق بدهد. چه از نظر لباس و ظاهر و چه از نظر خواسته ها و تفکر.

يك نکته دیگر اینست که اینها این بحث را مطرح میکردند که کارگر باید فلسفه بخواند و آگاهی بدست بیاورد. منم مخالفتی با آگاهی ندارم. اما اگر این میخواهد به معنی این باشد که جلوی تو را بگیرد که يك نیروی اجتماعی بشوی و جلوی حزب واقعی شدن تو را بگیرد خوب من مشکل دارم. بورژوازی با قدرتش دارد توی سر ما میزند. تو هم باید قدرت بشوی. کارگرا اگر دارند در گوشه و کنار دنیا از بورژوازی میخورند به این خاطر است که حزبشان را ندارند و متشکل نیستند. روزنه و افقی در برابرشان نیست. کسی نیست این را در مقابلشان قرار دهد. باید این آلترناتیو را در مقابل کارگران گذاشت که باید به يك نیروی مادی در مقابل بورژوازی تبدیل شد. در مقابل يك نیروی مادی باید نیروی مادی دیگر ایجاد کرد. در مقابلش آگاهی نیست. ضعف اساسی کارگران در دنیا اینست که حزب شان را ندارند. متاسفانه خیلی ها و از جمله مستعفیون، این نکته حیاتی را نمی فهمند.

صابر آزاد: حتی برای فلسفه خواندن هم بهتر اینست که کارگر کفش نو و خانه و ماشین داشته باشد. اتفاقا وقتی اینها را داشت راحت تر می تواند مارکس و هگل و یا بالزاک بخواند. اگر کارگر گرسنه باشد و هشت اش در گرو نه که به آن کارها نمی تواند برسد. بهمین دلیل این جریان ها نمی توانند در بین توده کارگر جا باز کنند. می توانند بعنوان يك فرقه و با روابطی مریدی و مرادی رشد کنند اما به عنوان متحد کننده کارگران و طبقه کارگر نمی توانند ظاهر شوند. به نظرم از این سر که نگاه میکنی می بینی که چقدر این جریان مهجور است. ابراهیم درست میگوید این همان چپ سنتی و ناسیونالیستی و جهان سومی است.

مصطفی صابری: چقدر این جریان واقعا ناسیونالیستی بود؟

ابراهیم ناصری: من به یاد ندارم. تا آنجا که مثلا به موضعشان در قبال جنگ برمبگرده قبلا گفتم که بر خلاف خیلی از چپ های آنوقت که موضع ناسیونالیستی گرفتند، اینها بطور روشن جنگ را محکوم کردند.

صابر آزاد: طبعاً ناسیونالیسم اینها را باید در نمونه ای که چپ ایران بطور کلی داشت جستجو کرد. نظریه رشد صنایع سنگین ملی در بین اینها (منظورم خط ۵ بطور کلی است) وجود داشت. من حتی کسانی را از این طیف میشناختم که بعدها رفتند همین گونه ”صنایع ملی“ را مثلا ریخته گریها را بوجود بیاورند. نه بعنوان فعالیت سیاسی، اما اینطور توجیه اش میکردند.

فهیبه صادقی: من یادم می آید که آن اوائل در مورد این که کدام جناح سر کار باشد بهتر است، بطور غیر رسمی می گفتند آن جناحی که صنایع را رشد می دهد. مثلا در مورد بنی صدر میگفتند که اگر او بیاید صنایع را رشد میدهد. جناحی که کارگر صنعتی را بیشتر کند را ترجیح می دادند. معتقد بودند این جناح بهتر از آن جناحی است که باعث رشد بازار و رابطه تجاری می شود. اما هیچ گونه تبلیغات سیاسی در این مورد نمی کردند.

ابراهیم ناصری: من الان که دارم فکر میکنم يك خاطراتی برابم زنده میشود که بیشتر مربوط به سوال قبلی است. ببینید اینها يك طیف منسجم با نظرات روشن نبودند. همه جور آدمهایی از آن چپ سنتی در بین شان پیدا میشد. کارگرهای کمونیستی هم در بین شان بود. مثلا کسی که من اول باهاش آشنا شدم حرفهای متفاوتی میزد با يك کسی که از فدایی آمده بود. آن بحث کارگر هرچه فقیرتر باشد بهتر است را يك کسی مثل این فدایی سابق میکرد. آن رفیق من یادم هست که میگفت که صرف کارگر بودن و استثمار شدن افتخار نیست. این مایه ننگ است. افتخار آنجاست که علیه این چیزها مبارزه کنی نه اینکه توجیه اش بکنی. بالاخره هسته و محفل بود و

موج اعتصابات و تظاهرات کارگری در هلند

بهمن خانی

میدان تظاهرات و اعتراضات خود تبدیل کردند. مردم در ابعاد ۲۰ و ۳۰ هزار نفره در صحنه های اعتراضات ظاهر شدند. کارگران در بخشهای مهم اقتصاد از جمله در بخش حمل و نقل، راه آهن، شرکتهای اتوبوس رانی، ساختمان سازی، ماشین سازی داف و غیره به میدان آمده اند و دولت را زیر فشار قرار داده اند تا از طرحهای عقب بنشیند.

دولت راستی هلند بیش از هر زمان دیگر بدلیل شرکت و حمایت از جنگ آمریکا در عراق که هزینه های عظیمی را به اقتصاد این کشور تحمیل کرد، و بخاطر زدن از تامينات اجتماعی و حقوق مردم و تحمیل زندگی ای دشوار به کارگران و زحمتکشان این جامعه مورد تنفر مردم قرار گرفته و بیش از پیش بی اعتبار شده است، بطوری که در آخرین نظرسنجیها بیش از ۶۵ درصد مردم خواهان برکناری این دولت شده اند.

اعتراضات کارگران و مردم ادامه دارد و این دولت دست راستی است که باید تکلیف خود را با مردم روشن کند. تا آنجا که به مبارزه کارگران و مردم برمیگردد رهبری این مبارزات عمدتاً در دست فدراسیون اتحادیه های سراسری هلند "اف. ان. اف" است. و این اتحادیه البته نقطه ضعف تیپیک کل جنبشهای اتحادیه ای یعنی فقدان رادیکالیسم را با خود حمل میکند و در نتیجه از قاطعیت کارگران برخوردار نیست. اما تا اینجا این عمدتاً فشار بخش رادیکال کارگری بوده است که در کل این مبارزه احساس میشود. ۸ اکتبر ۲۰۰۳ *

جواب روشن ندارند به حزب ما بپیوندند. ما جواب داریم. اگر این رفقا جواب بهتر دارند، برنامه بهتری دارند ارائه کنند، برنامه ما را نقد کنند و گرنه به حزب ما بپیوندند.

مصطفی صابر: خسته نباشید رفقا. تشکر از وقت و نظراتتان.

بیش از دو هفته است که کشور هلند شاهد اعتراضات مردم و اعتصابات کارگری پی در پی و مدام است که همچنان ادامه دارد. صف آراییی دو طبقه اصلی جامعه به عیان ترین شکل خود اکنون قابل مشاهده است. از طرفی دولتی راست و حامی سرمایه داران عزم جزم کرده مبلغ ۲۸ میلیارد یورو را از طریق زدن امکانات اجتماعی صرفه جویی کند. این مبلغ را دولت قرار است از زدن بودجه آموزش و پرورش، از لغو بسیاری از خدمات درمانی مجانی که تاکنون وجود داشته، از طولانی تر کردن سن بازنشستگی تا سن ۶۵ سالگی، از افزایش هزینه های حمل و نقل و افزایش بسیاری از قیمتها، از زدن بیمه های درمانی و محدود کردن بیمه بیکاری تا حد ۲۵ درصد به جای ۷۰ درصد و غیره تامین کند. سیاستی که دولت راست هلند و در راس آن نخست وزیرش "پیتر بالکننده" پیش گرفته بحدی ضد کارگری و ضد مردمی است که حتی مورد مخالفت هم پارلمانیها و هم حزبیهای خود او قرار گرفته است. این دولت سعی میکند دستاوردهای مبارزاتی مردم و طبقه کارگر را که تاکنون در عرصه های سیاسی و اقتصادی بدست آورده اند، باز پس بگیرد.

در سوی دیگر جدالی که در جریان است، کارگران و مردم قرار دارند. کارگران و اقشار کم درآمد جامعه بیشترین آسیبهای را از اجرای طرح کنونی دولت متحمل شده اند. به همین دلیل بموقع به سیاستهای دولت دست راستی "بالکننده" عکس العمل نشان داده و خیابانها را به

و رفاه و سعادت طبقه کارگر معتقدند، حالا مسائل و مطالبات عمومی برای کل جامعه به جای خودش، حداقل باید جواب روشنی برای اینگونه مطالبات داشته باشند. حزب ما راجع به این مسائل و خیلی مسائل دیگر روشن است و ما بدقت گفته ایم که مثلاً وقتی قدرت دستمان بیفتند چه میکنیم. وقتی که قدرت را نداریم چه میکنیم. اگر این رفقا

زجر روزمره ای که میلیاردها به آن دچار هستند رها شویم احتیاج به حزب داریم. احتیاج داریم قدرت مادی شویم و این اصلش حزب است. راهش این نیست که "قدم به قدم" بریم آگاه بشویم. آگاهی خوب است اما باید نیروی مادی شویم. تنها راه اش اینست که در حزب متشکل شویم. در این حزب کمونیست کارگری ایران که برنامه روشنی دارد متشکل شویم. تنها راه همین است. باید انقلاب بکنیم و انقلاب هم ابزارش حزب است.

فیهیه صادقی: بنظر من به صرف اینکه کسی کارگر کارگر بکند نباید تصور کرد که منفعت طبقه کارگر را نمایندگی میکند. باید یک مقدار عمیقتر و وسیعتر به موضوع نگاه کرد. باید به آن نظری که پاسخ دارد برای رهایی انسانها در این جامعه توجه کرد. باید نقطه حرکت انسان باشد. باید خیلی مشخص در رابطه با همه جوانب انسانی زندگی بشر نظر و موضع داشت. نباید مثل قبل نسبت به مسائل عمومی بی تفاوت بود و مسائل کل جامعه را صرفاً در کارگر خلاصه کرد، یا فقط منفعت صنفی کارگر را دید. اگر منفعت کل جامعه را نبینیم و نمایندگی نکنیم به نظر من محکوم به شکست خواهیم بود. باید بتوان تمام انسانهای شریفی را که میخواهند اوضاع موجود را از بین ببرند به سمت خود کشید و در جهت از بین بردن سیستم سرمایه که عامل اصلی بدبختی انسانها است، متشکل کرد. در آخر توصیه ام این است که به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. این حزب افق و دورنمای درستی از مبارزه طبقاتی را جلو روی انسانها می گذارد.

صابر آزاد: من به چنین رفقایایی خواهم گفت که اگر واقعا دلسوز طبقه کارگر هستید، اگر از این ناراحت هستید که طبقه کارگر استثمار میشود، سرکوب میشود، زندگی درست و حسابی ندارند، تفریح ندارند و غیره، لطفاً شما بگویید که چه چیزی برای طبقه کارگر خوب است. ما میگوییم ۳۰ ساعت کار، دو ماه مرخصی در سال، بیمه بیکاری مکفی و غیره. اگر اینها را روشن نکنید و برایش نجنکید ربطی به آنچه که ادعا میکنید، یعنی منفعت کارگری به هیچ معنی آن نخواهد داشت. اگر واقعا به خوشبختی

هرکسی میتوانست بحثهایش را مطرح کند. من خودم روش زندگی ام متفاوت بود از بحث های آن فدایی سابق. من در کارخانه شیک پوش بودم و خوب لباس می پوشیدم. یادم هست این نه فقط باعث جدا شدن و جدا ماندن از کارگران نمی شد که خیلی هم خوششان می آمد و تعریف میکردند. میگفتند که شما داری مثل آدم زندگی میکنی، ریشت را میزنی، لباست را منظم و مرتب می پوشی، و علاقه شان را به من نشان میدادند. بهر حال میخواستم بگویم این تفاوتها در بین آنها بود.

اگر دو دقیقه فرصت داشتید

مصطفی صابر: سوال آخر من اینست. تصور کنید که فقط چند دقیقه وقت دارید تا برای رفیق و یا رفقای که با این جریان خط پنج یا کارگر کارگری بوده اند صحبت کنید. در این حالت چه حرفی برای آنها دارید؟

ابراهیم ناصری: از همه سوالها این یکی را بیشتر خوش دارم. من با این تفکر کارگر کارگری هیچ موافقتی ندارم. کارگر بخودی خود چیز مقدسی نیست. من می گویم کارگر کمونیست، کارگر آگاه و کارگری که دارد علیه شرایطی که بر او حاکم است مبارزه میکنند و میخواهد آنرا تغییر بدهد، ارزش دارد. برای من آن کارگر حتی اگر نسبت آگاهی اش هم خیلی بالا نباشد ولی میخواهد اوضاعی را که بورژوازی به ما تحمیل کرده عوض کند این کارگر مقدس است. کارگری که کمونیست است، و نه فقط در حرف کمونیست است بلکه در عملش هست یعنی در حیزش متشکل شده است. کارگر هم جزو بشر است دیگر. ما میخواهیم زندگی همه انسانها را بهتر کنیم. ما میخواهیم همه از فرآورده ها و نعمات کار و زحمت بشری برخوردار شوند. من فکر میکنم این اساس مارکسیسم و سوسیالیسم است. دارند سوسیالیسم و کمونیسم را پیچیده میکنند. موضوع ساده است. رهایی و سعادت بشریت هدف کمونیسم است. من برای زندگی بهتر و رفاه برای عموم دارم مبارزه میکنم و بخش عمده کارگرهایی هم که میشناسم دارند برای این میجنگند. برای آنکه بتوان از این فقر و



جریان "کارگر کارگر" و سیاست بورژوازی در طبقه کارگر

گفتگو با

حمید تقوایی

این گفتگو حدود چهار سال پیش انجام شده و در اینجا برای اولین بار در کارگر کمونیست شماره ۳ منتشر میشود.

مصطفی صابر: با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشته اید. همانطور که میدانید در این شماره ما با سه نفر از رفقا در مورد جریانی که به "کارگر کارگر" و یا "خط پنج" معروف بود صحبت کرده ایم. شما هم با این جریان آشنایی هایی داشته اید. شما با کدام طیف از این جریان برخورد داشتید؟

حمید تقوایی: در جریان بحث و آرتاسیونی که قبل از قیام ۵۷ در نقد حزب توده و مائوئیستهای سه جهانی در جلوی دانشگاه داشتیم، با یکی از دوستان کارگر که از صحبت های من خوشش آمده بود آشنا شدم. بعدا از طریق او با چند محفل در رابطه قرار گرفتم. این رفیق کارگرم از خود را کمونیست میدانست و برای من این نقش را تشخیص داده بود که در محافلی که دور و بر خودش تشکیل داده نقش مروج و معلم را ایفاء کنم. کاپیتال تدریس کنم و راجع به مسائل سیاسی و سوالاتی که آنوقت حول موضوعات مختلف مطرح بود برای کارگران صحبت کنم. این دوست کارگرم آن که در راس این محافل بود خودش مشخصا طرز فکر خط پنجی داشت و بیشتر باین دلیل از صحبت های من خوشش آمده بود که در نقد خط توده ای و سه جهانی صحبت کرده بودم.

مصطفی صابر: بنابراین اینها يك سری محافلی بودند که قبلا در محیط های کارگری شکل گرفته بودند؟

حمید تقوایی: بله اینها از همان نوع محافلی بودند که بعدا در ادبیات ما بعنوان اشکال سازمانی داده شده و موجود درون طبقه کارگر از آنها صحبت شد و گفتیم که حتی در پراکنده ترین حالت طبقه کارگر، در بخش پیشرو طبقه این نوع محافل وجود دارند و با یکدیگر در تماس هستند. کارگرانی که من با آنها تماس داشتم این شکل طبیعی را ظرف و بستر فعالیت خود قرار داده بودند تا يك شکل طرح ریزی شده و سازمان یافته که از بالا بوجود آمده باشد. اینگونه محافل و شبکه محافل از مدتها قبل از انقلاب ۵۷ در بین کارگران وجود داشت.

مصطفی صابر: میخواهید بگویید که در تمایز با طیف های دیگری از خط پنج، مثلا سازمان سرخ کارگران که از صحبت رفقا در میز گرد اینطور به نظر میرسد

منشاء و هسته اصلی اش بر میگردد به زندان و زندانیان سیاسی و روشنفکر هایی که خودشان را مارکسیست میدانستند، جریانی که شما با آن تماس داشتید مستقیما از بین محافل کارگری رشد کرده بود؟

حمید تقوایی: من سازمان سرخ کارگران را درست نمی شناسم. این جریانات کارگر کارگری هم ادبیات چندانی نداشتند. چنین پیداست که این سازمان سرخ چه از نظر سیاسی و چه تشکیلاتی تعریف شده تر بوده است. جریانی که من با آن تماس داشتم، همانطور که گفتم، این شکل را نداشت. اما در عین حال از لحاظ فکری يك جریان خودجوش از درون طبقه کارگر هم نبود. بهیچ وجه اینطور نبود. اگر اشتباه نکنم یکی از زندانیان سیاسی آن دوره که به "احمد مائو" مشهور بود از پیش کسوتان فکری این جریان بود. او که يك مائوئیست بود تزهایی داشت که کارگران باید مستقلا متشکل بشوند و مقصود از مستقلا هم مستقل از روشنفکران بود. گفته میشد که به روشنفکران نباید زیاد میدان داد، نباید زیاد به بازی شان گرفت، نباید به آنها متکی شد، نباید با آنها حزب تشکیل داد. بخصوص نباید گذاشت که آنها به موقعیت رهبری برسند چونکه روشنفکر کارگر نیست و بهر حال خطرناک است. این طرز فکر در نهایت منطقی اش میرسید به نقد و نفی لنین و لنینیسم بعنوان يك خط روشنفکری ضد استقلال کارگر. جالب است که خود این تزها از جانب روشنفکران داده شده بود. این بحث ها بالاخره از بیرون کارگران آمده بود، از طریق فعالین حرفه ای سیاسی نه از طریق کارگران. تنها از لحاظ تشکیلاتی این خط خودش را متکی کرده بود به محافل فی الحال موجود در درون طبقه کارگر. من فکر نمی کنم فعالین این جریان بر شکل تشکیلاتی که فی الحال طبقه کارگر داشت چیزی افزودند.

مصطفی صابر: این تزهای ضد روشنفکری چقدر در بین کسانی که شما با آنها رابطه داشتید قوی بود؟ شما در تعریف آنها بهر حال يك روشنفکر بودید ولی آنها به سراغ شما آمده بودند. اینرا برای خودشان چطور توجیه میکردند؟

حمید تقوایی: فردی که ابتدا با من تماس گرفت و باعث آشنایی من با باقی

کارگران شد، خودش این دیدگاه را نمایندگی میکرد و نه لزوما بقیه افرادی که من با آنها آشنا شدم. البته خود او هم به این معنی که اصلا نباید جواب سلام روشنفکر را داد، نقدی به روشنفکران نداشت. او هم روشنفکر را بعنوان کسی که سواد دارد، کاپیتال خوانده، سیاست را احتمالا بهتر تحلیل میکند، بعنوان کسی که باید به کارگران آموزش بدهد قبول داشت. همانطور که گفتم مرا برای آموزش دادن و پاسخ دادن به سوالات متعددی که در آن دوره انقلاب مطرح بود مفید میدانست. ولی فقط تا همین حد، نه بعنوان يك همسنگر، بعنوان مبارزی که در کنار همدیگر ایستاده ایم و با بورژوازی میجنگیم. روشنفکر نقشش این بود که آموزش و نوعی سرویس به کارگران بدهد. من آنموقع یکی از فعالین سهند بودم که بعدا به اتحاد مبارزان کمونیست متحول شد. بخصوص این دوست ما که همه در آن محافل قبولش داشتند، حساسیت شدیدی داشت که نکند کارگرانی که با من تماس داشتند بیایند و در سازمان ما متشکل شوند. بعد از این که بالاخره تعدادی از آنها به اتحاد مبارزان کمونیست پیوستند، این موضوع باعث ناراحتی و دلخوری شدید او شد. اینرا به نوعی همان "از پشت خنجر زدن روشنفکر" میدید. اما واقعیت این بود، همانطور که فهمیه صادقی به آن اشاره کرده است، که آن کارگران بعد از مدتی فعالیت در يك دور باطل می افتادند. معلوم نبود چه کار میخواستند بکنند. دور هم جمع می شدند و مطالعه میکردند و این که افراد جدید بیشتری پیدا کنیم و به محفل جذب کنیم. خواه ناخواه بعد از يك مدتی برای همه این سوال پیش می آمد که بالاخره چه؟ بخصوص در آن دوره تلاطم های شدید سیاسی چه قبل از قیام بهممن و چه بویژه بعد از آن، کارگران خود بخود با این سوال روبرو می شدند که ما چطور میخواهیم دخالت کنیم، نقش ما چه می شود و اینها جواب نداشتند. جز اینکه بگویند بیشتر دور هم می نشینیم و بیشتر مطالعه می کنیم.

مصطفی صابر: ولو اینکه ادبیات کمونیستی و مارکسیستی را مطالعه میکردند؟

حمید تقوایی: ببینید شما يك عده کارگر را دور هم جمع میکنید و از مارکسیسم

و مارکس و کاپیتال برایشان صحبت می کنید و بعد هیچ آلترناتیو روشن و مشخصی جلویشان نمی گذارید، نه یک شکل، نه یک سیاست و شعار و برنامه مبارزاتی، نه یک تریبون و روزنامه و نه حتی یک فعالیت اجتماعی تاثیر گذار. خواه و ناخواه این مساله مطرح میشود که داریم و قتمان را تلف میکنیم، داریم درجا میزیم، باید جلوتر رفت. باید بروند خودشان را با تشکل هایی که بحث دارند، تریبون دارند، پرچم سیاسی معینی را بلند کرده اند، تداعی کنند و به آنها بپیوندند. چیزی طبیعی تر از این نبود. فعالین این جریان خط پنج به ناگزیر، به استثنا شاید تعدادی از بالایی هایشان و کسانی که بطور سیستماتیکی این تئوری های ضد روشنفکری ملکه ذهنشان شده بود، خواه و ناخواه جذب نیروهای سیاسی چپ میشدند. نمی توانستند در آن محافل باقی بمانند. بخصوص در آن دوره التهاب و انقلاب. در دوره سرکوب و اختناق البته موضوع میتواند فرق کند. در دوره اختناق خیلی ها اعدام شدند، زندان شدند، به خارج رفتند و تبعید شدند و ضربه اساسی به سازمانهای سیاسی و اپوزیسیون وارد آمد. ولی در آن دوره رونق انقلابی که تا سرکوب سال ۶۰ ادامه داشت فعالین خط پنج نمی توانستند دور و بر این خط باقی بمانند.

مصطفی صابری: به نظر شما خصوصیت اصلی دیدگاه این جریانی که به بخط پنج مشهور شد، چیست؟

حمید تقوایی: خصلت اصلی این جریان این بود که کارگران را بعنوان یک طبقه نمیدید، نمی فهمید و برسمیت نمی شناخت. طبقه کارگر یک مفهوم اجتماعی است. طبقه کارگر وقتی میتواند بعنوان یک طبقه به اصطلاح مارکس "برای خود" بشود که خودش را در تمایز با طبقات دیگر ببیند. و این بلافاصله یعنی سیاست. این یعنی نقش و مکان طبقه کارگر در جامعه. یعنی ادعاهای طبقه کارگر و سیاست و برنامه طبقه کارگر برای کل جامعه. در رابطه با قدرت سیاسی، در رابطه با مسائل اساسی مبارزه طبقاتی که بهیچ وجه به کارخانه ها محدود نمی شود. مساله زنان، مساله مسکن، مساله مذهب، مساله دیکتاتوری و نقد احزاب و سیاستهای بورژوازی، مساله رهایی و برابری انسانها، عدالت اجتماعی و غیره

مسائلی است که در برخورد به اینها، بسته به نوع پاسخ به اینهاست که طبقه کارگر خودآگاه میشود و طبقه ای برای خود میشود. این جریان طبقه کارگر را به این معنی نمی دید. طبقه کارگر برایشان "کارگران" بود. وقتی شما طبقه کارگر را اینطور ببینید، انقلابیگری و رادیکالیسم کارگری هم برای شما محدود میشود به مرزبندی با افراد غیر کارگر و یکسری مسائل و روابط درون صنفی و حتی یکسری خصایل و اخلاقیات، یکجور ایمان و رابطه عرفانی پیدا کردن با کارگران. شما هرچه کارگر تر باشید، همانطور که رفقا در میزگرد شما اشاره کرده اند، هر چه جزو اقشار فقیرتر و غیر فنی و غیر متخصص طبقه کارگر باشید بیشتر ارج و قرب دارید. مناسبات و روابط شما هرچه بیشتر در درون صنف باشد شما بیشتر کارگری هستید. هرکس خارج از این مرز و حصار، کارگری نیست. کارگر به اضافه آموزش کمونیستی که قرار بود روشنفکر برای او بیاورد میشد طبقه کارگر. این دید خواه و ناخواه کارگر را به صنف تنزل میدهد، خواه و ناخواه در کارخانه میماند و از آن فراتر نمیرود. آن ضدیت با روشنفکر را هم باید در اینجا دید که مرز را نه بین طبقات، نه بین بورژوازی و پرولتاریا بلکه بین فرد کارگر و غیر کارگر می کشیدند. وقتی شما غیر کارگر بودید مارکسیسم تان هم زیاد فایده ای نداشت، باید مارکسیسمتان را به کارگران منتقل میکردید و میرفتید بی کارتان.

این درک محدود از طبقه کارگر اساس ضعف اینها بود. اگر همین را ادامه دهیم می بینیم که برای این جریان حزبیت بی معنی است. منظوم مفهوم سیاسی و اهمیت سیاسی حزب است. کل خط پنج را نمیدانم اما جریانی که من با آن تماس داشتم حزب را بعنوان یک هدف غائی که بالاخره روزی باید به آن رسید، بهمان معنا که خط چریکی و پوپولیسم خط سه به آن قائل بود، قبول داشت، اما این فقط یک ایمان قلبی بود تا درک ضرورت حزب بعنوان یک امر عاجل کارگران برای پیشبرد همه جانبه مبارزه شان علیه بورژوازی.

ما فکر میکنیم که کارگر بدون حزب نمی تواند قدرت سیاسی را بگیرد. حتی نمیتواند به آن نزدیک بشود. حزب برای طبقه کارگر قیل از هر چیز ابزاری است که با اتکا به آن بشود مهمترین سنگر بورژوازی در جامعه یعنی دولت را

از چنگ او درآورد. به این معنی اینها حزبیت نداشتند و به حزبیت معتقد نبودند.

از لحاظ سیاسی مثلا، اینها میتوانستند با هر حزب غیر پرولتری در جامعه خودشان را تداعی کنند. به این دلیل که وقتی همه را بعنوان روشنفکر کنار میگذاشتند دیگر مهم نبود که شما روشنفکر نوع بنی صری باشید و یا نوع دیگری. در هر حال مارکسیست و یا غیر مارکسیست، شما خارج از طبقه بودید. حتی به روشنفکران غیر مارکسیست و یا آن نوع "مارکسیست" هائی که ادعای رهبری و سازماندهی مبارزات کارگری را نداشتند، سمپاتی و نزدیکی بیشتری حس میکردند. نظرات و آلترناتیو سیاسی این نوع روشنفکران در خط پنج مقبولیت بیشتری داشت. وقتی خط را بین کارگر و غیر کارگر بکشید دیگر برایتان مهم نیست که در این جبهه غیر کارگری تفاوتها چیست و در عرصه سیاست و در رابطه با دولت چه حزب و نیروئی کارگران را نمایندگی میکند. همه غیر خودی اند و سر و ته یک کریاسند. و وقتی همه بیگانه و غیر خودی شدند تفاوتهایشان هم علی السویه است. اینها مدام همیشه گله میکردند که شما چپ ها چرا باهم کنار نمی آید چرا وحدت نمی کنید. چرا؟ چونکه فلسفه شان این بود که شمایی که همه تان نقش تان سرویس دادن به من کارگر است دیگر دعویاتان با همدیگر چه معنی میدهد. اختلافاتتان را بگذارید کنار بیائید به من سرویس آموزشی بدهید.

مصطفی صابری: این تمایل "اختلاف را کنار بگذارید و وحدت بکنید" در بین خود چپ ها هم بود. آن "کنفرانس وحدت" که از چپ ها بوجود آمد برای مثال نمونه ای از این بود. نمی دانم چقدر میشود تمایل "اختلافاتتان را کنار بگذارید" را بر اساس دیدی که این جریانات خط پنج به روشنفکران بطور کلی داشتند، توضیح داد.

حمید تقوایی: چپ ها بیشتر از خلق گرایی و پوپولیسم شان بود که میگفتند اگر آن دوره همه ضد شاه بودیم خوب حالا هم همه ضد خمینی هستیم و باید وحدت کنیم. امروز هم بعضی چپ ها دارند هنوز شبیه آن حرفها را تکرار میکنند. ممکن بود که جنبه ای که در مورد جریان خط پنج گفتیم از این گرایشات عموم

خلقی چپ ها متأثر بوده است. ولی در مورد اینها فاکتور بی اعتنائی و شانه بالا انداختنشان برای تحولات درون چپ هم مزید بر علت بود. خودشان را به هیچکدام از این چپ ها نزدیکتر و دورتر نمی دیدند و اصراری هم نداشتند که مرزبندی ها و اختلافات روشن باشد. منفعت خاصی در این نداشتند.

مصطفی صابری: با این تصویر عمومی که شما از مشخصه اصلی فکری و سیاسی این خط دادید، فکر میکنید که آیا این جریان یک جریان ایرانی بود؟ آیا چیزهای شبیه به آن را در کشورهای دیگر شاهد بوده ایم.

حمید تقوایی: خاصیت منحصر به فرد ایرانی نداشتند. از نظر خط و سیاست بطور کلی میشود اینها را تحت عنوان آنارکو سندیالیسم و آنارکو سوسیالیسم دسته بندی کرد. به این معنی که اینها خودشان را کمونیست و سوسیالیست میدانستند و در عین حال فکر میکردند طبقه کارگر از فابریک و کارخانه و با گسترش مبارزات اقتصادی اش مستقیما میتواند برود قدرت را بگیرد. همانطور که گفتم هیچ نقش سیاسی و اجتماعی برای طبقه و مبارزه اش قائل نبودند. از لحاظ تشکیلاتی هم بهشان نگاه بکنید این حالت تدریجی و گام به گام که یواش یواش رشد میکنیم را دارند. یک هسته مان میشود دوتا، ده تا و صدتا، کارگرها دور هم جمع میشوند مارکس میخوانند و اینقدر وسیع میشود تا بالاخره بخش اساسی طبقه را در بر میگیرد و حالا این بخش اساسی میتواند حزب درست کند و یا قدرت را بگیرد. به این معنی اینها خیلی شبیه به آنارکوسندیالیست ها هستند.

مصطفی صابری: آنارکوسندیالیسم بهر حال یک جریان روشن و سروهه داری هست در جنبش کارگری در جهان. چقدر این درک خط پنج از حزب و اهداف سازمانی اش را میشود با افق محدود و کوتاه نظری که عموما چپ ایران به آن آغشته بود توضیح داد؟ چپ ایران بطور کلی در آن مقطع هم زیاد به چهارچوب اجتماعی مبارزه سیاسی توجه نداشتند. میل به قدرت سیاسی و اینکه باید بیابند مستقلا قدرت را بگیرند، را زیاد نمی شد در بین شان دید. آنارکوسندیالیسم بهر حال از طریق سندیکاهایش دارد یکجور

به قدرت نگاه میکند، از طریق اقدام مستقیم این سندیکاها می‌خواهد تکلیف قدرت در جامعه را تعیین کند. چقدر این خط پنج واقعا اینطور بودند؟

حمید تقوایی: مسلما این خط پنج از تفکرات و سندهای رایج در آنوقت چپ مستقل و میرا نبود. همان جنبه های پوپولیستی، همان جنبه بیشتر به جبهه فکر کردن به ائتلافی از طبقات و اقلیت مختلف که باید علیه شاه و یا خمینی بلند شود و کار را یکسره کند، این نوع تفکرات طبعاً بود. تفاوتی که بین خط پنج و باقی چپ هست اینست که این جریان بالاخره کارگر را محور می‌گذارد. اینکه ما باید خودمان امر خودمان را بدست بگیریم و خودمان خود را رها کنیم. همانطور که گفتم اشکال این بود که منظورشان از خودمان افراد کارگر بود و نه طبقه کارگر. به این معنی متفاوت بودند با پوپولیستها و یا جریاناتی که معتقد به مبارزه خلق علیه استبداد بودند. به این معنی به آنارکوسندیکالیست ها نزدیکتر بودند چون بالاخره قدرت را امر کارگر میدانستند. چیزی که اینها را در بحث و نظراتشان مستقیماً به قدرت متصل میکرد این بود که کارگران آگاه میشوند، فلسفه یاد میگیرند و بعد هم می‌توانند آقای خودشان بشوند. مثلاً جریانی که من مشخصاً با آن تماس داشتم اینطور فکر میکرد که بورژوازی چون تحصیل کرده است چون بلد است چگونه حکومت کند، قدرت را در دست دارد و کارگرها هم باید یاد بگیرند چطور حکومت کنند. زبان خارجی یاد بگیرند، علوم و هنر یاد بگیرند، حتی تئاتر داشته باشند و غیره. در جریانی که من می‌شناختم اینگونه فعالیتها هم مطرح بود. یکعده شان اصلاً از این سنت تئاتر در کارخانه گذاشتن و نمایشنامه بازی کردن آمده بودند. اگر بخواهیم قدری موضوع را ساده کنیم، این تفکر بورژوازی و پرولتاریا را تقسیم میکرد به کسانی که سواد دارند و بلد اند و کسانی که سواد ندارند و سرشان کلاه می‌رود. اینطور نمی‌دیدند که یک مبارزه سیاسی در جامعه در میگیرد و کارگر باید اسلحه و ابزار مبارزه سیاسی اش که همان حزب است را داشته باشد تا قدرت را بگیرد. روشن است که نزدیکی به قدرت سیاسی صرفاً از طریق عالم شدن و با سواد شدن و روشن شدن یک یک کارگران و بعد گسترش کمی این یک یک

کارگران صورت نمی‌گیرد. ولی اگر بخواهم موضوع را ساده کنم استراتژی اینها همین بود. مبارزه طبقاتی، مبارزه سیاسی، عرض اندام طبقه کارگر در صحنه سیاست و ادعای او برای قدرت سیاسی غائب است در این دیدگاه. آن رفیق کارگری که در صدر گروهی بود که من با آنها تماس داشتم با خمینی خیلی بد بود ولی با بنی صدر و لیبرال چپ های موافق بنی صدر دعوی آنچنانی نداشت. چندین بار یادم هست که در مورد نقش بنی صدر بشدت بحثمان شد.

مصطفی صابری: چرا با بنی صدر دعوی آنچنانی نداشت. مشخصاً چطور؟

حمید تقوایی: بنی صدر آنوقت که رئیس جمهور بود در مقابل جناح دیگر مثلاً حرف از "آزادی" می زد. پزهای لیبرالی بخودش میگرفت و یک عده از لیبرال چپ ها را هم دور خودش جمع کرده بود. جذابیت این خط لیبرالی برای خط پنج و مشخصاً دوست کارگر ما این بود که از یک طرف خود را چپ میدانست و از طرف دیگر هیچ برنامه و سیاست مستقلی برای سازماندهی و مبارزات کارگران نداشت و این البته به مذاق خط کارگر کارگری بسیار خوش میامد. آقا معلمی که خودش هم ادعای بیشتری از آقا معلمی ندارد. این خط لیبرال چپ امروز هم وجود دارد و تا آنجا که من اطلاع دارم نقش همین تسمه نقاله را حالا امروز بین جریان دو خرداد و بقایای خط پنج بازی میکند. این فرد مشخصی که از او صحبت میکنم امروز به خاتمی تمایل دارد. این خط کلاً در عرصه سیاست دنباله رو گرایشات بورژوازی بود. مثلاً در کردستان این گرایش و همین فرد معین همانقدر با کومه له خوب بودند که با حزب دمکرات. با حزب دمکرات هم دعوی چندانی نداشتند. می‌خواهم بگویم که در سیاست اینها عرصه را کاملاً به بورژوازی می‌باختند. چرا که آنقدر که خصلت کارگری و صنف کارگر برایشان اهمیت داشت، سیاست کارگری برایشان اهمیت نداشت. به چنین مقوله ای قائل نبودند. سیاست طبقه کارگر در قبال بنی صدر و یا مثلاً جنگ چیست؟ نه به این عنوان فرموله میکردند و نه بحث را میکردند. به احزاب نگاه میکردند و میگفتند که از این احزاب الف و ب و جیم مثلاً حزب جیم درست تر میگوید راجع به جنگ. کارگران همیشه

باید انتخاب میکردند. وقتی خود شما پرچم سیاسی روشنی ندارید راهی هم جز این نیست. اینرا تنوریزه هم میکردند. یا میگفتند آماده نیستیم و موضع گیری را زود می دانستند و یا اصلاً مساله را متعلق به خودشان نمی دانستند. اینگونه تئوری بافی برای تن زدن از وظایف سیاسی را میتوان نفوذ سیاست بورژوازی در طبقه کارگر تعریف کرد. همانطور که آنارکوسندیکالیسم در تحلیل نهایی اینطور است. یعنی نفوذ سیاست بورژوازی در طبقه کارگر است. همینطور کارگر کارگر و تقدیس کارگر بعنوان یک صنف را میشود اینطور دید. در نهایت یک سیاست بورژوازی است زیرا در تحلیل نهایی عرصه سیاست را برای بورژوازی باز میگذارد و خودش را به روابط درون صنف کارگر سرگرم میکند.

مصطفی صابری: نقش این جریان در مبارزات اقتصادی و جاری کارگری چه بود؟

حمید تقوایی: تا آنجایی که من از این جریان شناخت دارم، سران و فعالینش بیشتر کارگران مورد اعتماد بقیه بودند، تا رهبران عملی مبارزات کارگری. بیشتر در نقش یک مددکار اجتماعی، کسی که خدماتی میدهد، با کارگران راجع به مشکلات و مسائلشان صحبت کند و هدفش حل این مشکلات است ظاهر میشدند. از این طریق نفوذ پیدا میکردند تا کسانی که در صف اول اعتراضات کارگری می بینیم. رهبر عملی که ما بعدها در ادبیاتمان به آن اشاره کردیم و حتی مفهوم محافل کارگری در ادبیات ما مفهوم بسیار فراتر و عمیقتر و متفاوت تری است تا این محافل خط پنج و کارگرانی که در راس این محافل بودند. به این معنی نقش تعیین کننده ای در مبارزات جاری و روزمره کارگری نداشتند و بعضی هایشان چنین نقشی را هم برای خودشان قائل نبودند. وقتی هم توجه میکردند بیشتر بعنوان یک گزارشگر و رپورتر و کسی که خبر دارد ظاهر میشدند. تا اینکه مثلاً حرف اثباتی شما در مورد ۳۰ ساعت کار چیست، در مورد دستمزد و بازنشستگی چه میگوید. در اینگونه موارد چیزی یا چیز چندانی از این خط نمی بینید و ندیده ایم. یادم هست که در سال ۵۹ سر مساله سود ویژه مبارزه جدی بین کارگران و بورژوازی و دولت اسلامی در گرفته بود.

آنوقت که ما بعنوان اتحاد مبارزان کمونیست موضع روشنی در مورد سود ویژه اتخاذ و اعلام کردیم، این جریان هم وجود داشت. دیگر از این مساله کارگری تر، حتی به معنی صنفی اش وجود نداشت. اما اینها، بجز موضع گیری ها و بحث های درون خودشان، چیزی نمی گفتند. ساکت بودند. گسترش فعالیت شان را مثلاً در این نمی دیدند که چقدر در رهبری و سازماندهی اعتصابات کارگری موفق بوده اند، بلکه در بهترین حالت در این می دیدند که چقدر تعداد افراد شبکه شان زیاد شده است. چقدر احتمالاً مارکس خوانده اند و با ادبیات چپ آشنا شده اند.

مصطفی صابری: چه تعریفی از سوسیالیسم داشتند؟ چه نقدی از انواع جریانات تحت نام سوسیالیسم مثلاً روسیه و چین آنوقت داشتند؟ آیا هیچ تبیین روشنی از سوسیالیسم مورد نظر خودشان ارائه میدادند؟ آیا چنین تبیینی وجود داشت؟

حمید تقوایی: اگر بعدها چنین تبیینی داده باشند من خبر ندارم. یک مشکل با این جریانی که به خط پنج مشهور شد اینست که گویی ما با یک شیخ روبرو هستیم. هیچوقت تعیین تشکیلاتی سیاسی روشنی پیدا نکرده است. البته باز تاکید میکنم که من سازمان سرخ کارگران را درست نمی شناسم و بهر حال این جریانات خط پنج همه هم مثل هم نبوده اند. هرکدام از رفقای ما با یک گوشه این شیخ برخورد داشته و تصویری برای خودش دارد. بهر حال آن بخشی که من با آن برخورد داشتم تبیین مشخصی از سوسیالیسم نداشت. و بیشتر گوش شنوا داشتند و به بحث هایی که من می کردم، بحث هایی که ما آنوقت در "سهند" و "اتحاد مبارزان کمونیست" در مورد سوسیالیسم و حتی شوروی داشتیم، گوش میدادند و ظاهراً قبول هم داشتند. چون هیچوقت مورد نقد و سوال قرار نمی گرفت. با ما و سنت مائویستی البته اینها نزدیکتر بودند. مائویسم به معنای تاکید بر توده فقرا و اینکه ایران عقب مانده است، یا تولید در ایران عقب مانده است. یادم هست که اینگونه بحث ها را باهم داشتیم. ولی در عین حال خیلی با سنت های مائویستی چپ ایران فرق میکردند. چون کارگر لاقبل بعنوان صنف و فرد جایگاه مهمی در دیدگاهشان داشت.

مصطفی صابری: چقدر این جریان از ناسیونالیسم جهان سومی ضد امپریالیست آن موقع، ناسیونالیسم میلیتانت ضد آمریکایی و ضد غربگرایی ملهم بود؟ چقدر از سنت شرقگرایی و ضد "غربزدگی" روشنفکران ایران که در نویسندگان از آل احمد و قبل و بعد از او و همینطور چپ ایران از توده ای تا فدایی و غیره نفوذ داشته و دارد، تاثیر گرفته بودند؟

حمید تقوایی: در بین گروهی که من با آنها تماس داشتم سنتهای فرهنگی خط سه نفوذ چندانی نداشت. در میان آنها تقدیس فقر و لباس پاره پوره و اینطور چیزها که در تفکر پوپولیستی جایگاه مهمی داشت، مقبولیتی نداشت. کسی که من با او رابطه داشتم خودش شیک پوش بود و سعی میکرد منظم و مرتب باشد و میگفت که بارها و بارها با دور و بری هایش بحث داشته که اینطور باشید. که کارگر باید بهترین زندگی را داشته باشد، کارگر تا آنجا که میتواند باید خوب لباس بپوشد، خوب زندگی کند. به این معنی "غربزدگی" بهیچ وجه مورد انتقاد نبود. و در سنت فرهنگی و اخلاقیشان مطرح نبود. اما از لحاظ سیاسی بطور عمومی اینکه امپریالیسم غارت کرده و خورده و برده است و باید با آن مبارزه کرد، یا اینکه میگفتند صنایع سنگین نداریم و صنایع ایران بطور اصولی رشد نکرده، اینگونه تفکرات در بین شان بود.

مصطفی صابری: در مورد زنان و ستمکشی زنان در جامعه چقدر بحث داشتند و چقدر حساسیت داشتند؟

حمید تقوایی: زیاد امرشان نبود. همینطور خیلی موضوعات اجتماعی دیگر. حتی اگر اینها از من سوالی هم میکردند هنوز معلوم نبود چقدر مساله شان هست. همانطور که گفتم مرا مثل آقا معلمی می دیدند که راجع به در و

دیوار و دنیا میتواند برایشان صحبت کند و هر سوالی که داشتند مطرح میشد. بخصوص در دوره ای که اینها مساله روز میشد. مثلاً همان مساله ستمکشی زن. راهپیمایی زنان علیه حجاب برای مثال در هسته هایی که من میرفتم بحث و سوال مطرح کرده بود. اینرا نمی شد شاخص چیزی دانست. چرا که در آن دوره همه داشتند راجع به این موضوع صحبت میکردند. دوست داشتند که بدانند و آگاه شوند که ما یا باقی جریانات سیاسی چه میگویند. موضعگیری به این معنی که چیزی را در جامعه تبلیغ کنیم و جا بیندازیم در هیچ سطحی برای اینها معنی نداشت. اینها آگاهی به معنای پاسیوی که قبلاً توضیح دادم برایشان مطرح بود. میخواستند راجع به مذهب و کردستان و زنان بدانند. یاد هست که یک سوالی بود که "پایه طبقاتی خمینی چیست". ولی اینکه این دانش تبدیل به موضعگیری سیاسی شود، اینرا نمی دیدی. یاد هست همانموقع که ما چند نفر سهند را تشکیل داده بودیم وقتی بحثی میکردیم به موضعی میرسیدیم و اعلامیه ای می نوشتیم و می رفتیم به محلات شلوغ و جنوب شهر در کارخانه ها و دانشگاه هرجا که دستمان می رسید پخش میکردیم و بالاخره سعی میکردیم حرفی را که میزدیم تبدیل کنیم به یک باور عمومی و به یک حرکت و اعتراض. ولی این گروهی که من با آنها تماس داشتم دهها نفر شاید بودند و بالاخره خیلی بیشتر از "سهند" آتموقع بودند و فقط میخواستند از ما بشنوند که ما چه می گوئیم. فقط میخواستند بدانند. این نحوه نگرش اینها به کار و فعالیت سیاسی بود.

مصطفی صابری: این جریان بعدا چه تحولی پیدا کرد؟ منظورم بعد از یکی دو سال اول انقلاب، بعد از سرکوب سال ۶۰ است. سرانجامشان به کجا کشید؟

حمید تقوایی: من تحولات اینها را خیلی

دنبال نکرده ام، بخصوص از وقتی که ایران را ترک کردم. بعلاوه همانطور که میدانید اینها هیچوقت بروز خارجی چندانی نداشتند. حتی آنهایی هم که متشکل تر بودند نشریه ای و یا بروز اجتماعی نداشتند. بعدا در خارج کشور محافلی از کارگران تبعیدی و یا روشنفکرانی که به این خط پیوسته بودند، خودشان را بعنوان یک سنت فکری ادامه دادند. این سنت در واقع یکجور چپ سرخورده است که بعد از سرکوبهای جمهوری اسلامی توجیهی پیدا کرد. بعضی چپ ها گفتند که همه خطا میرفتیم و باید رفت به طرف کارگرا، مثل آنهایی که گفتند "عقب نشینی به درون طبقه کارگر". این خط پنج هم ظاهراً توجیهی برای خودش پیدا کرد. بهر حال در خارج کشور میشود دید که این خط بصورت یک سنت، یک طرز فکر، روح سرگردانی که بالاخره نگاه معینی بدینا دارد هر چند بشکل خیلی ضعیف، وجود دارد. به اعتقاد من تا مدتی اینگونه عکس مار کشیدن و علم کارگر را بلند کردن هر زمان که قافیه تنگ بیاید و به بن بست برخورد کنید زمینه دارد. یکی از عوارض شکست طبقه کارگر میتواند رو آوردن به این گونه گرایشات باشد. در دوره شکوفایی مبارزه و دوران انقلاب، دور و بر ۵۷، همانطور که گفتم خط پنج داشت نیرو از دست میداد. چرا که در آن دوره نمی توانست به نیازهای سیاسی و مبارزاتی آنها پاسخ بگوید. ولی در دوره شکست و عقب نشینی این گرایش دوباره میتواند گسترش پیدا کند.

مصطفی صابری: فکر میکنید هم اکنون با توجه به اوضاع سیاسی ایران و جنبش کارگری همین ایده ها و طرز تفکر چه نقشی میتواند ایفا بکند؟

حمید تقوایی: در شرایط امروز ایران ما با یک مبارزه رو به اوجی روبرو هستیم. البته این یک مبارزه عمومی ضد رژیم

است که در ایران شکل گرفته است و با افت و خیزهایی دارد پیش می رود. در این دوره این خط حرف زیادی برای گفتن ندارد چرا که مساله اصلی کارگران مساله قدرت سیاسی است. اینکه در مورد جناح ها و دعوایشان شما چه میگوئید، آئرناتیو کارگران چه هست و غیره. خط پنج سنتا برای اینگونه سوالات جوابی ندارد، جز اینکه فعلاً به ما مربوط نیست. اینرا همینجا بگوئیم که وقتی از این جریانهای موسوم به خط پنج می پرسیدی که موضع تان راجع به این و آن جناح چیست می گفتند اینها هیچکدام کارگری نیستند و مهم نیستند. اینرا بعضی ها به حساب رادیکالیسم این خط میگذاشتند. در میزگردی که شما دارید رفا بر این تاکید دارند. اما به نظر من اینرا نباید به حساب رادیکالیسم اینها گذاشت. اینرا باید به حساب این گذاشت که خودشان را بی ارتباط می دیدند. این را باید به حساب شانه بالا انداختن و بی اعتنائی اینها به مسائل سیاسی گذاشت. این خیلی فرق میکند با موضعی که سیاستها و مواضع احزاب و نیروهای سیاسی را به کارگران مربوط میداند، احزاب بورژوازی را نقد میکند، ماهیت ضد کارگیشان را نشان میدهد و معلوم میکند که جنبش ما، جنبش کارگری، گرایش کمونیستی در جنبش کارگری چه سیاستی را باید در قبال این نیروها به پیش برد. امروز بعضی ها در سنت خط پنج شاید به این معنی رادیکال باشند که میگویند هیچکدام از اینها، نه خاتمی و نه دیگری به ما مربوط نیست. ولی اینکه ما خودمان چه میگوئیم و برنامه و موضع اثباتی مان چیست، این دیگر غائب است در این جریان و همین او را بی ربط تر می کند به اوضاع متحول ایران و قدرت سیاسی که مساله اصلی در این شرایط است.

مصطفی صابری: با تشکر مجدد.

یک دنیای بهتر
برنامه حزب کمونیست کارگری
را بخوانید

کارگران!
به حزب کمونیست کارگری
پیوندید!

سازمان دادن اعتصابی که رژیم شاه را فلج کرد

گزارش دست اول یکی از کارگران صنعت نفت

برگردان: ناصر اصغری

مقدمه مترجم

اعتنائی به این درخواست نکردند. زمانی که شریعتمداری پیام حمایت و پشتیبانی به اعتصاب کارگران نفت فرستاد، سران رژیم شاه از جمله انصاری که در این گزارش به آن اشاره شده است، یکی پس از دیگری از ایران می‌گریختند.

این گزارش به یکی از مهمترین اقدامات سیاسی کارگران صنعت نفت در انقلاب ۵۷، یعنی بستن لوله‌های نفت بر رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی و اسرائیل، اشاره نمی‌کند، احتمالاً بدلیل اینست که گزارش قبل از آن نوشته شده است. اما یک ایراد جدی دیگر که در گزارش منعکس است، خواست اخراج کارگران خارجی بعنوان یکی از مطالبات دوازده گانه کارگران در آن دوره بوده است. این خواست بیش از هر چیز ناروشتی برخی از رهبران اعتصاب را تحت تاثیر گرایش‌های ناسیونالیستی نشان می‌دهد که در متن طرح خواسته‌های اقتصادی خود اهمیت هم سرنوشتی طبقاتی کارگران مستقل از محل تولد آنها و اتحاد همه کارگران را زیر سوال می‌برد. چنین به نظر می‌رسد که جغرافیای تولد یک انسان برای رهبران اعتصاب، جایگاه مهمتری از هم طبقه ای بودن را دارا بوده است. امروز خوشبختانه چنین گرایشی در جنبش کارگری ایران نفوذ جدی ندارد.

امروز نیز، همچون انقلاب ۵۷، چشم‌ها به نقش کارگران نفت خیره تر شده است. کارگر نفت بار دیگر میتواند و لازم است برای سرنوشتی جمهوری اسلامی و رها شدن کارگران و کل مردم از شر حکومت اسلامی نقش زیر و رو کننده خود را در انقلابی که در راه است ایفا کند. و اینبار قدرتمند تر از قبل و در شرایطی که برخلاف ۵۷، حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست کارگری ایران، قدرتمند در صحنه سیاست ایران حضور دارد، به میدان بیاید.

ناصر اصغری - سپتامبر ۲۰۰۳

نوشته زیر در ژانویه ۱۹۷۹ در شماره ۳ مجله Intercontinental چاپ رسید. این نوشته همراه چند مطلب دیگر در مجموعه ای تحت عنوان Oil and Class Struggle در سال ۱۹۸۰ به چاپ رسید که مسائل مربوط به نفت را مورد بررسی قرار داده بودند. ظاهراً امضا نویسنده محفوظ مانده است.

هدف من از ترجمه این گزارش تأکید بر موقعیت حساس کارگر در اقتصاد و دخالت کارگران در سیاست و مسائل مختلف در جامعه است که در گزارش منعکس است. نکته مهم دیگر این گزارش اهمیت و نقش کلیدی اتحاد کارگران و مجامع عمومی کارگری است که در جریان اعتصاب مذکور امکان اعمال قدرت جمعی کارگران را به روشنی منعکس میکند. همچنین، یک خواست دیگر کارگران کلیدی‌ترین بخش اقتصاد ایران، رفع تبعیض از کارگران زن است، و خود این اهمیت خواست برابری زن و مرد در شرایط امروز ایران که زن ستیزی یکی از ارکان اساسی حکومت اسلامی است را صد چندان برای طبقه کارگر برجسته میکند.

اما این گزارش از جهاتی اشکالات عمده‌ای را نیز منعکس میکند. این اشکالات، تا به این گزارش برمی‌گردد، مربوط به افق حاکم بر ذهن بخشی از رهبران اعتصابی است. با اینکه در نهایت حرکت کارگران نفت توانست رژیم شاه را سرنوشت کند، اما در زمانی که بخش عظیمی از جامعه با شعار "کارگر نفت ما، رهبر سر سخت ما" انتظار رهبری انقلاب را از کارگران صنعت نفت داشت، برخی از رهبران اعتصاب انتظار حمایت آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خمینی را داشتند. بنابراین یکسری گزارشات نمایندگان اعتصاب نفت برای جلب پشتیبانی، سراغ تعدادی از آخوندها از جمله شریعتمداری و گلپایگانی رفتند که آنها هیچگونه

جنبش عظیمی که در سراسر کشور در حال پیشروی بود، ما را به این نتیجه رساند که ما هم به عنوان کارگران صنعت نفت، جزئی از این کشوریم و باید در این جنبش سهیم باشیم. در نتیجه اعتصاب را شروع کردیم. از همان اول می‌دانستیم که اگر کار را بخوابانیم، اعتصابمان می‌تواند نقش عظیمی در این جنبش ایفا کند.

از آنرو روز ۱۸ اکتبر (۲۶ مهر) قسمت‌های مختلف شروع به اعتصاب کردند. در عرض دو سه روز تقریباً تمامی بخش‌ها به اعتصاب ما پیوستند. البته پنج روز قبل از آن شنیده بودیم که پالایشگاه آبادان وارد اعتصاب شده است. اما خبری از صحت آن نداشتیم.

از همان ابتدا نیاز به سازمان دادن کمیته‌ای که سمت و سویی سیستماتیک به اعتصاب بدهد را احساس می‌کردیم. هدف از انتخاب یا قرار دادن یک کمیته انتخاب رهبری نبود. خیلی‌ها احساس می‌کردند که اگر گروه مشخصی را برای رهبری تعیین کنیم، دولت آنها را دستگیر خواهد کرد که این ما را در یک موقعیت دشواری قرار می‌دهد. اما در همان زمان جریانی پیش آمد که سازماندهی یک کمیته اعتصاب را ضروری به نظر می‌رساند. دولت به ما گفت که می‌توانیم انجمن کارمندان را تأسیس کنیم. در نتیجه تصمیم گرفتیم برای هر ۵۰ نفر یک نماینده انتخاب کنیم. اما اگر بخشی بیش از ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر هم کارگر داشت، باز هم نمی‌توانست بیش از ۳ یا ۴ نماینده داشته باشد. انتخاب نمایندگان علنی بود. هیچگونه رای گیری مخفیانه‌ای در کار نبود. لیستی را به دیوار چسبانیدیم و هر کس امضایش را روی روی اسم کاندیدش می‌گذاشت. معمولاً هر بخشی ۵ یا ۶ کاندید داشت. اولین وظیفه نمایندگان سازماندهی انجمن متخصصین و کارگران دفتری بود. از آنرو ما به این تعداد، عنوان "کمیته سازمانده کارمندان

صنعت نفت" را دادیم. اما از همان اولین روزهای اعتصاب متوجه شدیم که با سئوالات مهمتری روبرو هستیم. خود اعتصاب باید سازماندهی می‌شد. باید اهدافمان را تعریف می‌کردیم. باید برای همکارانمان روشن می‌ساختیم که هدف نهائی مان چیست. برای خیلی‌ها این هنوز بخوبی مشخص نبود. باید مطالباتمان را مشخص می‌کردیم. هر کس چند تا مطالبه در نظر داشت. اما همه آنها باید خلاصه شده و در یک لیست به شرکت نفت عرضه می‌شد. در نتیجه کمیته اعتصاب بیشتر انرژی خود را صرف سازماندهی اعتصاب و معین کردن مطالبات اعتصاب کرد تا اینکه انجمن مذکور را بنا نهد. گفتیم که وقت کافی برای آن در آینده وجود خواهد داشت. نشستیم نقشه اعتصاب را کشیدیم و خط مشی آن را مشخص کردیم. کلی وقت به بحث حول یکسری سئوالات اختصاص دادیم. اما در نهایت منجر به یکسری تصمیم‌های درست گردید.

یکی از این سئوالات، که وقت زیادی را بخود اختصاص داد، این بود که آیا ما اعتصاب را به سراسر صنعت نفت بگسترانیم، یا اینکه یکسری بخشهایی مانند بیمارستان، قسمتی از شبکه ارتباطات تلفنی و تیم های اضطراری برای تعمیر لوله‌های نفت و غیره به کار خود ادامه دهند. مخصوصاً اینکه همیشه خطر انفجار لوله های نفت وجود دارد. که در چنین حوادثی آدمهایی که در اطراف این لوله‌ها هستند کشته خواهند شد. در نتیجه تصمیم گرفتیم که یک گروه را به تعمیر اضطراری اختصاص بدهیم که اگر حادثه‌ای پیش آمد و یا کسی عمداً خواست خرابکاری کند، با آن مقابله کنیم. بنابراین آخرین تصمیم جلسه مان این بود که تعدادی از کارگران برای مقابله با یک چنین وضعیتی سر کارشان بمانند. همچنین بحث زیادی روی تولید به اندازه کافی برای مصرف داخلی شد.

بالاخره تصمیم گرفتیم که مصرف داخلی را تأمین کنیم. مصرف داخلی در حدود ۲۵۰ تا ۳۵۰ هزار بشکه در روز است. مصرف نفت معمولا در تابستان کمتر است. اما زمستان های ایران سرد می شود. فصل سرما در راه بود و می دانستیم که مصرف بالا خواهد بود. می بایست حداقل ۳۵۰ هزار بشکه تأمین می کردیم. تعدادی کارگر را در اهواز مأمور کردیم که به تولید در یکی از چاهها، معروف به چاه شماره ۲ ادامه بدهند. این چاه، نفت خالص پالایشگاههایی که مایحتاج نفت مصرف داخل را برعهده دارند تأمین می کند. تصمیم گرفتیم که اجازه دهیم این چاه به تولیدش ادامه بدهد. همچنین اجازه دادیم چاه شماره ۱ که شامل سیستم تلمبه زدن است، به کارش ادامه بدهد و نفت خالص را به پالایشگاههای آبادان و جاهای دیگر برساند.

بعدها متوجه شدیم که با یکسری مشکل روبرو شده ایم. در واقع حتی بیشتر از نفت مورد نیاز مصرف داخلی را که ۲۵۰ تا ۳۵۰ هزار بشکه بود تولید می کردیم. اطلاع پیدا کردیم که "آبشار ری" وارد اعتصاب شده است. به یک معنا، نفت خالصی را که برایشان می فرستادیم، پالایش نمی کردند. همین کار در پالایشگاه آبادان هم اتفاق افتاد. با کارگران این پالایشگاه ها صحبت کردیم و از آنها خواستیم که نفتی را که برایشان می فرستیم، تصفیه کنند. استدلال کردیم که دولت از این وضعیت بهره برداری خواهد کرد. گفتیم برای اینکه اجازه ندهیم دولت از عمل ما تصویر غلطی ارائه دهد و یک بخش از جامعه را علیه بخش دیگری تحریک کند و یک کمپین ضد ما را شروع کند، بهتر است که کارگران این پالایشگاه ها سوخت مورد نیاز مصرف داخلی را تصفیه کنند. گفتیم اگر نفت مورد نیاز مصرف داخلی تأمین شود، دولت نمی تواند توجه مردم را از موضوعات اصلی اعتصاب ما با بوجود آمدن صف های طولانی در مقابل مراکز توزیع سوخت و پمپ بنزین ها منحرف کند.

کارگران این پالایشگاه ها نظر ما را قبول کردند و تصمیم گرفتند تا تولید لازم را انجام دهند. اما روز بعد به ما گزارش رسید که دولت همه سوخت تولید شده در این پالایشگاه ها را برای مصرف

اهداف نظامی اش برداشته است. با این نیت که ما با تصمیم شان موافقت خواهیم کرد، گفتند که اعتصاب خود را از سر خواهند گرفت. ما هم گفتیم که از آنجائی که خودشان شرایط محلی را بهتر می دانند، هر طوری که خودشان صلاح می دانند، ما حرفی نداریم. دوباره تصریح کردیم که هدف اصلی ما رساندن سوخت کافی برای مصرف داخلی است، اما اگر بنا به هر دلیلی فکر می کنند که به این هدف نمی رسند، خودشان هر کاری که صلاح می دانند، انجام دهند. تصمیم شان این بود که برای ۱۱ روز به اعتصاب بگردند. همچنین از همه کارگران خواستند که شرکت را بایکوت کنند. دلیل این کار هم این بود که قبلا تعدادی از کارگران به سرکار برگشته بودند تا کم کاری کنند. با بایکوت می خواستند که کسی، به هر دلیلی سر کار حاضر نشود.

به همین دلیل بسیاری از شهرها، از جمله تهران با کمبود سوخت روبرو شدند و صف های طولانی جلوی پمپ بنزین ها تشکیل شد.

سه چهار روز بعد کارگران بخش تولید اهواز یک هیأت نمایندگی به انجمن ما فرستادند و قول دادند که از اعتصاب ما حمایت کنند. گفتند که حاضرند با ما همکاری کنند فقط اگر ما در اعتصابمان مصمم بمانیم و همراه آنها تا آخرین لحظه در اعتصاب باشیم. هشدار دادند که این اعتصاب را نیمه کاره ول نکنیم. ما هم از آنجا که مصمم بودیم تا رسیدن به اهدافمان در اعتصاب بمانیم، با این خواست آنها موافقت کردیم. نیت و هدفمان را با آنها در میان گذاشتیم و آنها نیز به ما پیوستند.

خودمان حدود ۶۰ نماینده داشتیم و هیچ سالنی به آن بزرگی نداشتیم که بتواند نماینده هر دو انجمن را در خود جای دهد. این مشکل را با بخش تولید مطرح کردیم و گفتیم که اگر شما ۷۰ و یا ۸۰ نماینده انتخاب کنید، روی هم می شویم حدودا ۱۴۰ نفر و جایی به آن بزرگی نداریم که در آن گرد هم آئیم. گفتند که تا بحال ۲۰ تا ۳۰ نماینده را انتخاب کرده اند، اما اگر این مشکل پیش می آورد و ما راضی باشیم، تنها ۷ تا ۱۰ نفر را می فرستند که آنها را نمایندگی کنند. البته این پروسه خیلی دمکراتیکی نبود ولی چون چاره دیگری نداشتیم، تصمیم گرفتیم که با آن کنار

بیائیم.

بعد از اینکه کارگران بخش تولید به ما پیوستند، خبر اعتصاب عملا به تمامی مناطق نفت خیز رسید. شاید بهتر باشد نام بعضی از مناطق نفت خیز ایران را یادآور شوم: اهواز، آغاچاری، مارون، گچساران، و همچنین از مناطقی که حاشیه ای و یا فرعی خوانده می شدند، می توان از نفت سفید، باباحکیم و کازرون نام برد. کارمندان و کارگران نفت در همه این مناطق به ما پیوستند. در نتیجه تولید نفت به شدت تنزل پیدا کرد. میانگین روزانه استخراج نفت ایران ۶/۵ میلیون بشکه است، و یا بود، که ناگهان به ۸۰۰ هزار بشکه تنزل پیدا کرد. در این موقع بود که تانکرهای نفت کش که به جزیره خارک برای حمل نفت می آمدند می بایست اکنون لنگر بیاندازند و تا حدودا ۴۰ ساعت انتظار بکشند. از نفت خبری نبود. روزهای بعدی، استخراج حتی بیشتر از این هم تنزل کرد، به حدود ۵۰۰ هزار بشکه در روز رسید.

هم دولت و هم شرکت نفت ایران ناگهان دریافتند که ما درباره مطالباتمان که از همان شروع اعتصاب مطرح کرده بودیم، جدی هستیم. یک لیست ۱۲ مطالبه ای به آنها دادیم. ۳ تا از آنها مطالبات غیر اقتصادی بودند که آنها را جدا آورده بودیم. مطالبات غیر اقتصادی پایان دادن به حکومت نظامی، همبستگی کامل با معلمان اعتصابی، و آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی را شامل می شدند. مطالبات اقتصادی ما هم شامل؛ ملی کردن شرکت نفت، کلیه ارتباطات به زبان فارسی، و اخراج کلیه پرسنل خارجی، بودند. درباره اخراج کارمندان خارجی، نظر این بود که این باید به تدریج و بر مبنای نقشه قبلی صورت بگیرد. یکسری از این کارمندان به سادگی اضافی بودند. دستمزد می گرفتند ولی کاری انجام نمی دادند. چنین افرادی باید سریعاً کشور را ترک کنند در غیر اینصورت خودمان آنها را بیرون خواهیم انداخت. در مورد دیگران، باید طرحی برای جایگزینی آنها را بریزیم.

دومین خواست اقتصادی، پایان دادن به تبعیض علیه کارگران و کارمندان زن بود. سومین خواست، اجرای قانون تازه ای بود که هر دو مجلس سنا و شورای ملی آن را تصویب کرده بودند تا

مشکل مسکن کارگران و کارمندان صنعت نفت را حل کنند. یکی دیگر از خواسته ها تجدیدنظر در نظرات بر آئین نامه های بازنستتگی کارمندان و آخرین مطالبه، حمایت از مطالبات کارگران بخش تولید بود. کارگران بخش تولید مطالبه ای را مطرح کرده بودند که در لیست مطالبات کارمندان صنعت نفت نیامده بود. آنهم انحلال ساواک بود. بقیه مطالبات کارمندان بخش تولید تماما با مطالبات ما یکی بودند.

وقتی که این مطالبات را مطرح کردیم، مقامات شرکت نفت فهمیدند که باید با ما مذاکره کنند. تولید نفت کاملاً متوقف شده بود. دیگر بهیچوجه برایشان مفید نبود که نفتکش ها را بارگیری کنند. بعلاوه کارمندان و کارگران بارانداز در جزیره خارک هم در حال اعتصاب بودند. حتی اگر ما شروع به استخراج نفت می کردیم، کسی نبود که آن را به تانکرها بار بزند. از آنجائی که خارک جزیره کوچکی است، بعد از پر کردن تانکرها، نمی شود آنها را برای مدت زیادی آنجا نگه داشت. می تواند بسیار خطرناک باشد. در نتیجه اگر نفت منتقل نشود، تانکرها را خالی نگه می دارند تا از انفجار احتمالی آنها جلوگیری شود.

دیدیم که آقای انصاری - یکی از مقامات شرکت نفت - اول به مناطق جنوبی پالایشگاه رفت. یک گشت بازرسی در حوزه های حاشیه ای مانند گچساران و آغاچاری را شروع کرد. ظاهراً فکر کرد در این مناطق آسان تر می تواند کارگران را متقاعد و یا مرعوب کند. بعد به جزیره خارک رفت و دوباره به مناطق جنوبی برگشت. آنجاها کارگرانی که با او و همراهانش حرف زدند، گفتند که مطالباتشان همان مطالبات کارگران اهواز هستند. در واقع کارگران متوجه منظور او شده بودند. به آنها گفته بودیم که با این هدف که آنها در اقلیت بودند و اینکه بتوانند آنها را مجبور به برگشتن بر سر کار کند، آنجاها را انتخاب کرده بود. با این کار ما را هم مجبور می کرد به سر کار برگردیم. بهشان گفتیم که نباید سر کار برگردند و نباید با انصاری مذاکره کنند. نتیجتاً کارگران نفت آبادان به انصاری گفتند که مطالباتشان همان مطالبات کارگران نفت اهواز است. او به آنها گفته بود: پس شما باید بدانید که آن مطالبات چه هستند و بتوانید با ما

مطرح کنید. کارگران در جواب گفتند: از آنجا که شما حاضر به مذاکره هستید، بهتر است کارگران اهواز را دعوت کنیم به اینجا تا آنها مطالبات را خودشان مطرح کنند. انصاری باز هم سعی کرده که کارگران آبادان مطالبات خود را مطرح کنند، ولی آنها باز هم جواب رد داده بودند. در نتیجه وی آبادان را بدون کوچکترین دستاوردی ترک کرد و مجبور شد به اهواز برود.

انصاری در مجمع عمومی ما در اهواز شرکت کرد و سعی کرد پیشنهاد دولت را به ما بقبولاند. گفت که آمده اینجا در باره مطالباتمان با ما مذاکره کند. گفت که پول درآوردن تخصص اوست. اگر پول بیشتری، یا بیمه بازنشستگی بهتری می خواهیم، حاضر است که آنها را برآورده کند. همچنین یکسری قولهای دیگری را هم داد. گفت که از آنجائی که تعداد خیلی زیادی از ما اینجا هستیم - حدوداً ۷۰۰۰ نفر - امکان ندارد که بتواند با همه صحبت کند. گفت که تعدادی نماینده برای خودتان انتخاب کنید تا شاید بتوانیم به توافقاتی برسیم. در همان جلسه بار دیگر ۱۲ خواستمان را بیان کردیم. گفت که به مطالبات اقتصادی ما فکر خواهد کرد، اما مطالبات غیر اقتصادی در صلاحیتش نیست. گفتیم از آنجائی که او بالاترین مقام شرکت نفت است، فقط انتظار داریم که این مطالبات را به اطلاع دولت برساند. گفت که مایه خوشحالی او خواهد بود. در همین هنگام تصمیم گرفتیم که مجمع عمومی دیگری را فراخوان دهیم.

میتینگ برای روز بعد، ساعت پنج و نیم مقرر شد. وقتی آقای انصاری رسید در واقع یک ساعت بود که میتینگ را شروع کرده بودیم. با اینکه بدلتلی یک ساعت دیرتر از زمان تعیین شده برگزار شده بود، او ساعت هفت و نیم رسید و از ما خواست مطالباتمان را مطرح کنیم. برای سرعت بخشیدن به کارها، یک نفر را انتخاب کرده بودیم تا به نمایندگی از طرف ما صحبت کند. او شروع کرد به خواندن خواسته هایمان. اولین خواست ما پایان دادن به حکومت نظامی بود. در این هنگام انصاری صحبت های وی را قطع کرد و گفت مطالبات غیر اقتصادی را نخواند. گفت که این مطالبات به او ربطی ندارند. به او خاطر نشان کردیم که

قول داده بود تمامی خواسته هایمان را به اطلاع مقامات دولتی برساند. او در جواب گفت که این کار از عهده او خارج است و خواست که فقط مطالبات اقتصادیمان را مطرح کنیم.

وقتی که متوجه شدیم او عملاً زیر قولش زده، به او گفتیم که ما تمایزی بین خواست اقتصادی و غیر اقتصادی قائل نمی شویم، تنها یک مجموعه مطالبه داریم، از یک تا دوازده. تا آن موقع ما مطالباتمان را از یک تا سه غیراقتصادی و از چهار تا دوازده را هم اقتصادی دسته بندی کرده بودیم. اما اکنون فقط یک مجموعه مطالبه داریم، از یک تا دوازده.

انصاری اصرار داشت که ما مطالبات غیراقتصادی خود را مطرح نکنیم، اما آن را قبول نکردیم. در این لحظه او به ما کلکی زد. یک نفر وارد میتینگ شد و به او گفت که تلفن مهمی دارد. انصاری ظاهراً اجتماع ما را به قصد جواب دادن به تلفن ترک کرد، اما هرگز برنگشت. رویهمرفته میتینگ ما با او حدوداً ۳ دقیقه طول کشید. بعداً پیغامی به ما داد و گلابه کرده بود که فضای میتینگ غیرقابل تحمل بود. پیشنهاد کرده بود که ۳، ۴، و یا ۵ نفر از ما در محل دیگری با او ملاقات کنیم. در جواب به او گفتیم نه تنها پیشنهاد او را رد می کنیم بلکه تأکید کردیم که هرگونه ملاقاتی اگر داشته باشیم، باید در همان سالن، با همان تعداد نفرات و در همان روز باشد. یعنی اینکه باید همان روز شروع شود و شاید ۴، ۵ روز هم طول بکشد. او پیشنهاد ما را قبول نکرد و به تهران بازگشت.

انگار تولد شاه بود و انصاری می خواست در تشریفات شاهنشاهی شرکت کند. بعدها نوجه هایش شایع کردند که ما به او توهین کرده، گویا پاهایمان را روی میز گذاشته و در صحبت هایمان ادب را رعایت نکرده و به احترام او بلند نشده بودیم و از این قبیل حرفها. همچنین گفتند که ما یک نوع عقده هائی داریم. هدف از این داستان ها، نفاق انداختن بین منتخبین نمایندگان و انتخاب کنندگان بود. اما خوشبختانه این تاکتیکهای تفرقه افکنانه نگرفت. ما گزارش میتینگ را، همانطوریکه اتفاق افتاده بود، به همکارانمان رساندیم. اکثریت بالائی با تصمیم ما موافق بودند، اما تعدادی هم مخالفت کردند.

فکر می کردند شاید انصاری حرف بی ربطی زده باشد. بهرحال لازم دیدیم کاری کنیم که این تاکتیکها را خنثی کنیم. همزمان همکارانمان به ما فشار می آوردند تا ببینند قدم بعدی ما چه خواهد بود. می خواستند بدانند حالا که ما مذاکره با انصاری را رد کرده ایم، با چه کسی می خواهیم مذاکره کنیم. ما هم گفتیم که ما خواستیم با او مذاکره کنیم، این اوست که نمی خواهد با ما مذاکره کند.

برای اینکه ما از انصاری برای این نوع تاکتیکها عقب نمانیم، تلگرافی با رونوشت به روزنامه های کیهان و اطلاعات، به انجمن حقوقدانان ایران فرستادیم. همچنین یک کپی از آن را به هیئت شکایات مجلس شورای ملی و یک کپی هم به انجمن وکلای ایران فرستادیم. در این تلگراف موقعیتی را که اعتصاب کارگران صنعت نفت در آن صورت گرفته بود شرح دادیم و ضرری را که به اقتصاد کشور وارد می کرد را خاطر نشان ساختیم. همچنین در آن تلگراف گفتیم که از آنجائی که آقای انصاری نمی خواهد با ما به مذاکره بنشیند، مسئولیت ادامه اعتصاب با اوست. در آخر، از همه مردم ایران خواستیم که این سؤال سرنوشت ساز سیاسی را مورد توجه قرار دهند تا اطلاع داشته باشند که مسئولیت ادامه اعتصاب کجا قرار گرفته است.

وقتی آقای انصاری فهمید که یک کپی از نامه مان را به هیأت شکایات مجلس فرستاده ایم، با آقای پزشکپور، رئیس این هیأت تماس گرفت. انصاری گفت که کارگران دروغ گفته اند، او حاضر بوده که با هر تعداد از نمایندگانمان، در هر کجای ایران و هر زمانی که آنها بخواهند بنشینند. آقای پزشکپور هم بنوبه خود به ما زنگ زد و آنچه را که انصاری به وی گفته بود، به ما بازگو کرد. ما هم به وی گفتیم که به انصاری تهمت نمی زنیم. برای اینکه به آقای پزشکپور ثابت کنیم که انصاری دروغ گفته، تمایل خود را به ملاقات با او در هر زمان و هر جای ایران اعلام کردیم. پزشکپور از ما خواست که ۱۵ تن از نمایندگان خود را بفرستیم به هیأت شکایات مجلس تا با او ملاقات کنند و ما هم قبول کردیم. از آنجا که شرکت هواپیمائی ایران ایر در اعتصاب بود، ما با هواپیمای مخصوص شرکت نفت خودمان را به تهران رساندیم و از هتل و تمامی دیگر تسهیلاتشان

استفاده کردیم.

وقتی به دفتر آقای پزشکپور رسیدیم، او پیغامی را از آیت الله شریعتمداری (یکی از رهبران مذهبی) به ما داد که از اعتصاب ما حمایت کرده بود. این علیرغم این بود که آقای شریف امامی، نخست وزیر وقت، اعتصاب ما را یک خیانت خوانده بود، چون که یک ضربه جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد آورده بود. آقای شریعتمداری در پیغامش نه تنها ما را خائن خوانده بود، بلکه عمل ما را ستوده و آن را در راستای منافع ملی خوانده بود.

آقای پزشکپور در مقام خود بعنوان رئیس هیأت شکایات مجلس، اعتصاب ما را قانونی خواند و گفت کسی حق ندارد آن را غیرقانونی بخواند و یا سعی کند آن را درهم بکوبد. او همچنین خاطر نشان ساخت که ۳ مطالبه غیراقتصادی ما در واقع مطالبات ملی اند، زیرا تمام ایران از آنها حمایت می کند. در نتیجه پانزده نماینده ما با آقای پزشکپور ملاقات کردند، اما آقای انصاری پیدایش نشد. همان روز ایران را ترک کرد و ۴۸۰ میلیون تومان (حدوداً ۷۰ میلیون دلار) را نیز با خودش برد. انصاری دو وکیل، آقایان نجم آبادی و ناجند، را عوض خودش فرستاده بود. جلسه مان را شروع کردیم و اولین سئوالی را که کردیم این بود که انصاری کجاست؟ در جواب به ما گفتند که مریض است. بعداً گفتند که یک ناراحتی قلبی داشته و برای معالجه باید به آمریکا یا فرانسه می رفت.

در هر صورت انصاری را بدجوری رسوا کردیم. به تمام مردم ایران گفته بودیم که او حاضر نیست با ما مذاکره بکند. بار دیگر بیانییه ای به مطبوعات فرستادیم و در آن یادآور شده بودیم که انصاری به قرار ملاقاتش نیامد. در نتیجه کل کشور حرکت ما را تأیید کرد.

در آن جلسه آقای نجم آبادی خواست نطقی درباره تاریخچه شرکت نفت ایران ایراد کند. گفتیم که لزومی برای این کار نیست، خودمان بهتر از هر کسی تاریخچه آن را می دانیم. در واقع می خواست، مسائل را قاطی کند و طفره برود. آقای نجم آبادی هم حاضر نشد به مطالبات غیراقتصادی ما گوش کند. گفت که به او ربطی ندارند. درباره مطالبات اقتصادی گفت که به آنها رسیدگی شده و چیز دیگری به دستمزدها

کارگران شرکت نیروگاه برق تهران خواهان افزایش دستمزد هستند

خواسته‌هایشان پایان یافت. بنا به گزارش دریافت شده کارگران اعلام کردند در صورتیکه تا سه هفته دیگر دستمزدهایشان افزایش نیابد و به خواسته‌هایشان پاسخ مثبت داده نشود، مجدداً دست به اعتصاب و اعتراض خواهند زد. *

روز پنجشنبه ۱۷ مهرماه بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران شرکت نیروگاه برق تهران دست از کار کشیدند و در مقابل این شرکت دست به تجمع و تحصن زدند. کارگران خواهان افزایش دستمزدها و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل هستند. تجمع اعتراضی کارگران پس از اعلام يك اولتیماتوم برای عملی شدن

کارهایمان و تماس با تشکلات و افراد دیگر برای تقاضای کمک از آنها بود. اسم این جمع را هم کمیته هماهنگ کننده گذاشتیم. وظیفه تنظیم اساسنامه انجمن نیز بر عهده این کمیته گذاشته شد. يك پیش نویس اولیه نوشته شد و بین کارگران توزیع گردید. فکر کنم تا این موقع اساسنامه می بایست توسط مجمع عمومی اعضا تصویب شده باشد.

يك نکته دیگری را هم باید یادآور شوم. زمانی که اعتصاب را شروع کردیم، عملاً از طرف مطبوعات اصلی از جمله کیهان و اطلاعات و حتی بی بی سی هم مورد بی اعتنائی قرار گرفتیم. روزنامه ها خبرنگارانشان را به جلسات ما می فرستادند اما هیچگونه پوشش خبری به ما نمی دادند. لذا تصمیم گرفتیم بایکوتشان کنیم. وقتی که به عدم انعکاس فعالیت‌هایمان اعتراض کردیم، گفتند که خبرنگارانشان در بیرون آوردن اطلاعات دقیق از جلساتمان مشکل دارند. گفتند انعکاس فعالیت ما مایه خوشحالی شان خواهد بود اگر فردی یا افرادی را انتخاب کنیم تا آنها بتوانند با وی در تماس باشند و آنها را از مطالباتمان با خبر کنند.

لذا تصمیم گرفتیم که کمیته ای برای تماس با مطبوعات درست کنیم. يك کمیته ارتباطات ۶ نفره ایجاد کردیم. یکی از آنها مسئول ارتباطات بین نمایندگان اعتصاب و هیئت مدیره شرکت نفت بود. یکی دیگر مسئول ارسال و دریافت تلگراف ها بود. یکی دیگرشان مسئول ارتباط با رسانه ها شد. کار این کمیته، کمک عظیمی به جلب حمایت افشار بیشتری از جامعه به اعتصاب ما کرد. *

متفرق شدن کردند. مجمع عمومی مان را به جلوی بیمارستان شرکت نفت منتقل کردیم. برای دو سه روزی توانستیم آنجا تجمع کنیم اما از آنجا هم رانده شدیم. بالاخره تاکتیک دیگری را پیشنهاد کردیم. قرار شد دستور جلسه و دستور العمل هایمان به کارگران اعتصابی را آماده کرده و همه شان را در يك جای مشخص جمع کنیم و دستورالعمل ها را به آنها ابلاغ کنیم. می توانستیم این کار را در نیم ساعت قبل از سر رسیدن ارتشی ها، انجام دهیم.

با وجود تمامی تاکتیک هایمان، بسیاری از همکارانمان مجبوراً به سر کار برگشته بودند و استخراج بطور قابل ملاحظه ای بالا رفته بود. تصمیم گرفتیم که با بقیه کارگران به سر کار برگردیم و خودمان را برای اعتصابی دیگر آماده کنیم. خودمان را شکست خورده نمی دانستیم، چرا که تمامی ایران در يك جنبش بی وقفه شرکت کرده بود.

يك گروه امروز عقب نشینی می کرد، روز بعد آن را در يك شکل دیگری به پیش می برد. بهمین دلیل ما تصمیم گرفتیم که به سر کار برگردیم و همه را برای اعتصاب دیگری آماده کنیم. این به ما فرصت داد تا نقاط قدرت و ضعفمان را بسنجیم و خود را برای مبارزه دیگری آماده کنیم. همزمان تصمیم گرفتیم که بنیه انجمن کارمندان صنعت نفت را تقویت کنیم.

اولین اعتصابمان ۳۳ روز طول کشید. اولین روزی که به سر کار برگشتیم، مجمع عمومی فراخوان دادیم. دستور جلسه آن پرداختن به تأسیس انجمن بود. يك کمیته ۱۵ نفره انتخاب کردیم. کار اصلی آنها هماهنگ کردن

و بیمه ها اضافه نخواهد شد. لذا شروع به بکارگیری شیوه های ارباب کردند تا ما را مجبور به بازگشت به سر کار نکنند. در عین حال از تاکتیک دیگری استفاده کردند تا اعتصاب ما را در هم بشکنند. ۲۰۰ نفر از کارگران و کارمندان بازنشسته را با پرداخت دستمزدهای هنگفتی آوردند و سعی کردند چاه ها را راه بیندازند. ولی آنها قادر نبودند آن تأسیسات را بکار بیندازند. با تمام دستگاه های تازه ای که بعد از بازنشستگی آنها به صنعت نفت وارد کرده بودند، آشنائی نداشتند. دو تا از پمپ ها و توربین ها را سوزاندند.

بعد از اینکه این تاکتیک شکست خورد، ۲۰۰ تکنسین از نیروی دریائی آوردند. اینها تکنسین های دوره دیده ای هستند که معمولاً برای آموزش به خارج فرستاده می شوند. یکی از ایستگاه های پمپاژ را برای مدتی راه انداختند، اما همین که متوجه شدند که مسیر جریان نفت را نمی دانند، ترس برشان داشت. این البته بسیار وحشت زا است. برای اینکه هر عمل اشتباهی احتمال آتش سوزی بهمراه دارد. نهایتاً همکاران ما به کمکشان رفتند تا دستگاه ها را خاموش کنند و از آنجا دور شوند.

مقامات در آخر به این نتیجه رسیدند که ما تنها کسانی در ایران هستیم که می توانیم صنعت نفت را راه بیندازیم. بهمین دلیل با ارتش به خانه های کارگران در شهرهای گچساران و آغاچاری رفتند تا آنها را از خانه هایشان بیرون کشیده و به نیروگاهها بفرستند و آنجا آنها را مجبور به کار نکنند. اما کارگران در آغاچاری انتظار این را داشتند و برای همین هم در آخر هفته منطقه را ترك کرده بودند تا اینکه اجباراً به سر کار فرستاده نشوند.

آنها اما در گچساران موفق شدند یکسری از کارگران را با کمک سربازان مسلح به سر کار بفرستند. در نتیجه استخراج نفت به ۵۰۰ هزار، ۸۰۰ هزار، ۹۰۰ هزار و حتی ۵،۱ میلیون بشکه در روز نیز رسید. پس از اینکه کارگران بعد از تعطیلات آخر هفته در گچساران به خانه هایشان برای سر زدن به خانواده هایشان برگشتند، ارتشی ها آنها را برداشته و بر سر کار فرستادند. این کار اجباری نهایتاً استخراج نفت را به ۴ میلیون بشکه در روز بالا برد.

فهمیدیم که اعتصابمان متحمل ضربه سختی شده است. دیگر مؤثر نیست. دولت می توانست همینطور ما را مجبور به کار کند تا میزان استخراج را باز به ۶/۵ میلیون بشکه در روز برساند. لذا تصمیم گرفتیم به سر کار برگردیم. اما چند تا اتفاق با هم افتادند که فعالیت های اعتصاب شکنانه دولت را بهم زد. در آن روزها که شریف امامی نخست وزیر بود و رادیو و تلویزیون تا حدودی از زیر سانسور درآمده بودند، هر روز لیست سازمان و نهادهایی دولتی و غیردولتی را که از اعتصاب ما حمایت کرده بودند را می خواندند. بعضی اوقات خواندن این لیست تا يك ساعت هم به درازا می کشید. این حمایت از اعتصاب ما را نشان می داد، اما به يك پشتیبانی قابل ملاحظه تری احتیاج داشتیم.

البته آیت الله خمینی بیانیته ای صادر کرده بود که در آن از اعتصاب ما حمایت کرده و قول داده بود که کمک مالی بکند. چون ما می توانستیم يك چند ماهی سختی مالی بکشیم زیاد نگران پول نبودیم. همچنین فکر نمی کردیم که از دو سه ماه تجاوز کند. چونکه تمام کشور به این جنبش پیوسته بود، فکر می کردیم دولت دیر یا زود عقب خواهد نشست و مطالباتمان را برآورده خواهد کرد. اما این اتفاق نیافتاد.

هر چیزی که از دست دولت بر می آمد انجام داد تا اعتصاب ما را منزوی کند و نگذارد که کمکی از بخشهای دیگر مردم به ما برسد. اساتید و دانشجویان دانشگاه های متعددی سعی کردند دانشگاه هایمان را باز نگهدارند و تظاهرات برپا کنند. این باعث می شد که فشار ارتش روی اعتصاب نفت کمتر شود. اما دولت از بازگشائی مدارس ممانعت بعمل آورد.

شاید اینجا بهتر باشد چند جمله درباره اشغال و فشار نظامی که در مناطق نفت خیز بر ما وارد می شد، بگویم. اوایل که اعتصاب را شروع کردیم، در سالن ها و اتاق های ساختمان مرکزی تجمع می کردیم. سربازها ساختمان را محاصره و آنرا به اشغال خود در می آوردند و ما را مجبور می کردند که متفرق شویم. بعدها در پارکینگ ساختمان مرکزی اجتماع می کردیم. اما کماندوها و سربازان ویژه آن منطقه را به اشغال خود در آوردند و ما را مجبور به



سالروز یک اعتصاب تاریخی!

یک یادآوری مهم

سامی نیکنام

میکنند. سامی خود عضو کمیته مخفی رهبری اعتصابی بود که در ابتدای نوشته اش به آن اشاره میکند. او یکی از همان ۸ نفری است که توسط فرمانداری نظامی شاه دستگیر شد و بدنبال اعتصاب سراسری کارگران بعد از چند ساعت آزاد شدند. سامی همچنین کسی است که چند روز بعد از قیام ۲۲ بهمن در اجتماع بزرگ کارگران نفت خواست رهبران نفت برای شرکت یک نماینده کارگر و یک نماینده کارمند در شورای انقلاب را رسماً از پشت تریبون اعلام میکنند. وی در دوره بعد از جنگ (جنگی که یک وظیفه آن تار و مار کردن کارگران نفت و شکستن ستون فقرات جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران بود) در شورای ۱۲ نفره جنگ زدگان و بعنوان نماینده کارکنان صنعت نفت شرکت داشت. این شورا هدایت مبارزه جنگ زدگان را بر عهده داشت و تا آنجا که خاطر هست اعضای آن در یک هجوم جمهوری اسلامی دستگیر شدند. از سامی بخاطر نوشته اش تشکر میکنیم و امیدواریم در آینده خاطرات او را جهت اطلاع جوانان به چاپ برسانیم.

*** **

آتش سوزی سینما رکس آبادان که منجر به مرگ ۴۰۰ انسان بیگناه گردید، فضای شهر آبادان را به اوج التهاب و خشم رسانید. کارمندان و کارگران چپ و کمونیست در یک بحران سیاسی و اجتماعی پس از وقوع حادثه دردناک سینما رکس در اندیشه یک حرکت اعتصابی - سیاسی تعیین کننده قرار داشتند. رهبران عملی و فعالین کارگری که در تظاهرات خیابانی نقش رهبری را داشتند، جلسات کمیته های اعتصاب را برای آغاز یک حرکت وسیع، شبانه در محلات مسکونی تشکیل میدادند. ۱۵ مهرماه ۵۷ عده ای از کارمندان اداره کالا (ماتریال) پالایشگاه نفت آبادان کتبا مطالبات و خواسته های خود را در یک اعتصاب ۲ ساعته در درون ساختمان اداره کالا به دست رئیس پالایشگاه رساندند و یک هفته به روسای نفت مهلت دادند. روز ۲۲ مهرماه ۵۷ به علت عدم رسیدگی به مطالبات کارکنان نفت تعداد ۸۰ نفر از آنان در یک محوطه باز بیرون ساختمان در قسمت پارکینگ اداره کالا جمع شدند تا با یک حرکت اعتصابی

علنی توجه سایر کارگران را جلت کنند. بعد از اینکه مقامات نفت از وقوع اعتصاب مطلع شدند، پس از یکساعت نیروهای سرکوبگر به صف کارگران حمله کردند و ۸ نفر را به عنوان رهبران اعتصاب دستگیر و راونه زندان فرمانداری نظامی تحت ریاست تیسمار اسفندیاری نمودند و بقیه اعتصابیون که در حدود ۷۰ نفر بودند را در اطراف شهر آبادان توسط اتوبوس پخش کردند تا شروع حرکت اعتصاب نفتگران را بی اهمیت جلوه دهند. این حرکت ضد کارگری شعله خشم کارکنان پالایشگاه نفت آبادان را دامن زد و در تمام قسمتهای پالایشگاه یکپارچه دست از کار کشیدند. آزادی رهبران اعتصاب و خروج قوای نظامی به خواسته های اعتصابیون افزوده شد. زنگ سقوط رژیم شاه برای نخستین بار در سراسر صنعت نفت توسط نفتگران اعتصابی به صدا درآمد. با شکوه ترین لحظه زمانی بود که کارگران و کارمندان بخش ترانسپورت با مارش و راهپیمایی وسیع با شعار "اتحاد، اتحاد"، "کارگر و کارمند، اتحاد، اتحاد"، طرف کارکنان اداره کالا حرکت کردند. همبستگی و اتحاد کارکنان چه کارگر و چه کارمند بی نظیر و تاریخی بود. کل طبقه سرمایه دار ایران چه رژیم شاه و چه اپوزیسیون ملی - اسلامی به رهبری خمینی را به وحشت انداخت. خمینی از پاریس با فرستادن بازرگان و رفسنجانی آمادگی خود را برای کنترل مبارزات کارگران نفت و سپس سرکوب آنان در مرحله بعد از ۲۲ بهمن را از همان ابتدا به همگان نشان میداد.

کارگران نفت بعنوان پیشروترین، موثرترین و قاطع ترین بخش طبقه کارگر ایران با عدم تولید نفت در مقیاس ۷ میلیون بشکه و کم کردن تولید نفت تنها در حد احتیاجات مصرف داخلی و عدم صدور نفت خام به دولتهای نژادپرست اسرائیل و آفریقای جنوبی عملاً کمر رژیم شاه را شکست و آخرین گام را برای سقوط سلطنت در ایران برداشت. اما نفتگران اعتصابی همراه با سایر کارگران اعتصابی در سراسر ایران نتوانستند به قدرت سیاسی برای دستیابی به یک جامعه مرفه، آزاد و برابر دست یابند. گرچه مبارزات کمیته های اعتصاب به شوراها و کارگری منجر گردید، اما شوراها و توده کارگران فاقد یک برنامه و

حزب سیاسی برای پیروزی نهایی بودند. طبقه کارگر ایران مبارزات خستگی ناپذیرش به علت عدم وجود یک حزب کمونیستی و کارگری به شکست کشانیده شد. علیرغم اینکه رهبران اعتصاب در اجتماع ده هزار نفری مقابل پالایشگاه آبادان خواستار شرکت یک نماینده کارگر و یک نماینده کارمند در "شورای انقلاب" خمینی شدند، اما در غیاب حزب سیاسی طبقه کارگر هیچ تضمینی برای شرکت در قدرت سیاسی وجود نداشت. حتی با وجود ارگانهای توده ای و مجامع عمومی و شوراها اگر طبقه کارگر حزب سیاسی و متشکل خویش را نداشته باشد، پیروزی کارگران به هیچ وجه قطعی و اجتناب ناپذیر نیست.

بر خلاف سال ۵۷ اکنون طبقه کارگر حزب کمونیست کارگری ایران را دارد. این حزب بعنوان نماینده کارگران و مردم در صحنه سیاست ایران حاضر و آماده است. حزب کمونیست کارگری قطب نمای حرکت کارگران، زنان و جوانان و معلمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد یک جامعه مرفه و آزاد و برابر یعنی جمهوری سوسیالیستی است. حزب کمونیست کارگری ایران حلقه اصلی پیروزی مبارزات کارگران در انقلاب آتی است که افق و جهت مبارزات مردم را نشان میدهد. هر حرکت اعتصابی کارگران در ابعاد وسیع توسط حزب کمونیست کارگری به گوش جهانیان خواهد رسید. کارگران کمونیست، رهبران عملی با تشکیل مجامع عمومی بعنوان اولین گام برای ایجاد تشکل های توده ای کارگران، با پیوستن به تشکیلات حزب کمونیست کارگری با متحد و متشکل کردن مبارزات یکپارچه کل طبقه کارگر، پرچم آزادی و برابری را در جامعه بدست کارگران خواهد داد تا آنان جوانان، معلمان، پرستاران و زنان را به اتحاد حول پرچم یک دنیای بهتر دعوت کنند. اتحاد و تشکل حول حزب کمونیست کارگری حلقه اصلی پیروزی آزادی و برابری است.

زنده باد خاطره مبارزات اعتصابی شکوهمند انقلاب ۵۷ کارکنان نفت
زنده باد آزادی و برابری و حکومت کارگری
زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران
سامی نیکنام (محمد مزرعه کار)
۹ اکتبر ۲۰۰۳ *

این مطلب اولین بار در نشریه جوانان کمونیست شماره ۱۱۱ در هفته گذشته، ۲۲ مهر ۱۳۸۲ منتشر شده است.

مقدمه جوانان کمونیست

امروز سه شنبه ۲۲ مهر ماه روز مهمی است. روز شروع اعتصاب کارکنان نفت در سال ۵۷. اعتصابی که به اعتراف همه نقش تعیین کننده در انقلاب ۵۷ داشت. سامی نیکنام (محمد مزرعه کار) یکی از رهبران کارگران نفت در نوشته ای که برای ما فرستاده است، ارزیابی خود از این تجربه مهم و تاریخی را بازگو

پاسخ به نامه ها

فاتح بهرامی

در فاصله دو ماه گذشته پس از انتشار کارگر کمونیست شماره ۲ گزارشات، نامه ها و سوالاتی از طرف فعالین کارگری و رفقای حزب در ایران بدست ما رسیده که ضمن استقبال گرم از انتشار مجدد نشریه کارگر کمونیست و تاکید بر اهمیت این نشریه و ادامه کاری آن برای فعالین جنبش کارگری ایران، پیشنهادات و سوالات و نکاتی را هم مطرح کرده اند.

از همه این رفقا بخاطر استقبالشان، احساس مسئولیتشان، ارسال گزارشات و اخبار مربوط به اعتراضات و وضعیت کارگران، مطرح کردن مباحث و سوالات میان رفقای کارگر، و همچنین بخاطر تلاشی که برای رساندن نشریه بدست دیگر رفقای کارگر کرده اند، از طرف خودم و دیگر رفقای کمیته کل کشور صمیمانه تشکر و قدردانی میکنم و دست همگی را بگرمی میفشارم. گسترش کیفی و کمی همکاری و فعالیت مشترک همه ما قطعاً به پیشروی طبقه ما کمک خواهد کرد. امیدوارم نشریه کارگر کمونیست را با کمک همدیگر در سطح گسترده ای بقبول اسد گلچینی به نشریه روی میز کارگران تبدیل کنیم. برای همه شما و دیگر رفقای فعال جنبش کارگری آرزوی پیروزی دارم.

در اینجا به برخی از نکات و سوالات مطرح شده اشاره میکنم:

مبارزه سیاسی طبقه کارگر

رفیقای دربار مبارزات کارگران اشاره کرده که یک معضل اصلی جنبش کارگری اینست که طبقه کارگر صرفاً مشغول مبارزات اقتصادی و حول دستمزدهای معوقه است و درگیر مبارزه سیاسی نیست و پرسیده است که برای حل این معضل باید چکار کرد؟

درباره این نکته توجه رفیقمان را به متن سخنرانی منصور حکمت در کنگره سوم حزب درباره مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر جلب میکنم که در همین شماره کارگر کمونیست منتشر شده است. این مطلب از جوانب مختلف رابطه بین مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران را توضیح میدهد و راه برون رفت طبقه

کارگر از وضعیت تدافعی فعلی به سمت یک طبقه کارگر تعرضی و دخالتگر را نشان میدهد. فقط به یک نکته لازم است تاکید کنم که معضل اصلی امروز جنبش کارگری در ایران درگیر نبودن در مبارزه سیاسی نیست، بلکه معضل عدم وجود تشکل کارگری است. کارگران در شرایط امروز فاقد تشکلهای توده ای قدرتمند خود هستند و همین باعث میشود که طبقه کارگر نتواند پتانسیل قدرتمندش را در تاثیر گذاری بر عرصه سیاست بکار بگیرد. به همین دلیل است که تاکید جدی ما روی برپائی جنبش مجمع عمومی کارگری متمرکز است.

درباره مبارزه بر سر دستمزدهای معوقه باید بگویم که این یک واقعیت است که کارگر را به آنچنان شرایط فلاکتباری رانده اند که نمیتواند مشغله شب و روزش را از مبارزه بر سر گرفتن دستمزدش جدا کند. اما مگر برای این کارگران راه دیگری وجود دارد؟ وقتی نان شب نداشته باشند و وقتی سر ماه اجاره خانه اش را نداشته باشد و گلیمش را توی خیابان میاندازند، مجبور است برای گرفتن دستمزدش مبارزه کند، نمیتواند به چیز دیگری فکر کند باید بچه هایش را سیر کند. اما نکته ای که در مطلب مربوط به دستمزدهای معوقه در شماره قبل کارگر کمونیست به آن تاکید کردم، اینست که مساله دستمزدهای معوقه امر کل کارگران است و باید بخش های دیگر طبقه کارگر در حمایت از مبارزه این کارگران کاری بکنند و باید جمهوری اسلامی را از این تعرض به طبقه کارگر عقب راند. باید مردم را در دفاع از کارگران بسیج کرد و تجارب مبارزات کارگران چیت بهشهر را بکار گرفت.

* تعدد احزاب - سندیکا

رفیق دیگری درباره بحث کورش مدرسی، "طبقه کارگر و احزاب سیاسی" سوال کرده اند که با توجه به این نکته که گفته شده تعداد احزاب از طبقات بیشتر است، تعدد احزاب در درون بورژوازی قابل درک است اما در مورد طبقه کارگر چگونه است؟ آیا فقط یک حزب دارد، اگر آری چرا و اگر نه مثلاً سندیکالیست ها را جزو احزاب کارگری به حساب نمیشود آورد؟ ایشان در مورد بحث مربوط به سندیکا تاکید میکنند که دولت حتی خود قرارها را قبول ندارد و تاکنون از شکل گیری سندیکاهای

جلوگیری کرده و بحث آنها صرفاً تبلیغاتی برای پذیرفتن در سطح جهانی است و گزرنه حاضر نیست سر سوزنی دست به شوراهاهی اسلامی بزند. شوراهاهی اسلامی به چیزی مانند حجاب زنان تبدیل شده که اگر آنها را از بین ببرند اساس کنترل دولت بر مراکز کارگری از بین میرود.

بخش دوم مصاحبه با کورش مدرسی بدلیل حجم بالای کارهای فوری حزبی متأسفانه برای این شماره آماده نشد. این سوال در اختیار کورش مدرسی قرار گرفته است، و امیدوارم در شماره بعدی کارگر کمونیست بقیه مصاحبه منتشر شود و به این سوال هم جواب بدهد.

اما در مورد بحث سندیکا. این یک واقعیت است که کشمکش بین دو باند خانه کارگر و مشارکتی ها بر سر نقش شوراهاهی اسلامی و انجمن صنفی ادامه پیدا میکند. قطعاً شوراهاهی اسلامی کنار نخواهند رفت. اما صورت مساله برای جناحی از رژیم اینست که شوراهاهی اسلامی دیگر قادر به کنترل مبارزات کارگری نیستند و به همین دلیل انجمن صنفی را علم میکنند. حمایت وزارت کار از انجمن صنفی یا سندیکای مورد نظر آنان علاوه بر نقش تبلیغی در نزد آی او و روابط بین المللی اساساً معطوف به کنترل طبقه کارگر در خود ایران است، این باصطلاح سندیکاهای قرار است ابزار این کنترل باشند. اما مساله مهمتر این است که رژیم در لوی این بحث دارد تلاش میکنند تا بخشی از فعالین سندیکالیست جنبش کارگری را زیر چتر خود بگیرند و بدام بیاندازه. تاکنون بخشی از این سندیکالیست ها همانطور که در شماره قبل اشاره شد به تکاپو افتاده اند و به حمایت از طرح وزارت کار برخاسته اند و دارند آترا بعنوان امکائی برای تشکلیابی کارگران ایران تبلیغ میکنند. ما گفتیم که این بحثی در درون گرایشات جنبش کارگری بر سر تشکل نیست و یک اقدام از بالا توسط رژیم است که آترا باید افشا کرد. اما نقد ما به سندیکالیسم و قانونگرائی آن و اشاره به عملکرد سندیکالیسم در سال ۵۷ باعث شد تا کسانی از طرفداران جناح راست جنبش کارگری به ما فحاشی کنند. میدانم که کارگران سندیکالیست سالمتر که امرشان متشکل کردن کارگران است و دستشان توی کار است، بخاطر اختلافشان با کمونیست ها نه تنها به آنان

تهمت نمیزند و فحاشی نمیکند بلکه احترام میگذارند، اما برای برخی چنین نیست. طرح وزارت کار همانطور که میدانید مثل هر مورد و طرح دیگر دو خرداویها در میان جریانات توده ای و اکثریتی به آغوش گرفته شد. اکثریت دارد مرتب از طریق مصاحبه با کسانی که آنها را "فعالین و رهبران کارگری" معرفی میکنند طرح سندیکا سازی جمهوری اسلامی را باد میزند. اگر کارگران کمونیست و چپ به کمپین وزارت کار و جماعت اکثریتی و سندیکالیست های طرفدار طرح وزارت کار توجه نکنند، ممکن است اینها بخشی از کارگران را تحت تاثیر قرار دهند. بدون شك بحث تشکل بین گرایشات درون جنبش کارگری باز هم گرم خواهد شد اما در این میان نباید گذاشت طرح مشارکتی ها و وزارت کار کارگران را قربانی کند.

* تشکل مستقل کارگری

نکته نامه دیگری درباره تشکل مستقل کارگری است. سوال شده که چرا در ادبیات حزب کمونیست کارگری از تشکل مستقل کارگری اسمی برده نمیشود؟ آیا حزب با تشکل مستقل کارگری مخالف است؟

از "تشکل مستقل کارگری" تبیین یکسانی وجود ندارد. مستقل از کی و از چی؟ برخی آترا مستقل از سیاست و احزاب تعریف میکنند، برخی دیگر آترا مستقل از دولت. واضح است که تشکل کارگری باید مستقل از دولت و هرگونه دخالت دولت در آن باشد. اما بحث استقلال تشکل کارگری از سیاست و احزاب بحث نادرستی است، این بحث اساساً در مقابل نفوذ کمونیست ها در جنبش کارگری علم میشود. در شماره بعدی کارگر کمونیست به بحث تشکل مستقل کارگری خواهیم پرداخت.

* اتحادیه بجای شورا

منفور بودن شوراهاهی اسلامی در نامه رفیق دیگری اشاره میشود که بدلیل منفور بودن شوراهاهی اسلامی برخی از فعالین کارگری طرفدار شورا به دنبال اتحادیه هستند که البته معتقدند اتحادیه ای که متکی به مجمع عمومی باشد و در این مورد نظر ما را پرسیده اند.

اخراجهای جمعی، دستمزدهای معوقه و اعتراضات کارگران

مبارزه علیه نپرداختن دستمزدها و علیه اخراج و بازخرید اجباری یک عرصه هر روزه اعتراض و مبارزه کارگران در ایران است. اخراج و بازخرید تهاجمی است در ادامه ماهها نپرداختن دستمزد به کارگران. گزارشات رسیده به حزب کمونیست کارگری ایران از حرکات و اعتراضات کارگران از مرداد ماه تاکنون به قرار زیر است:

* روز ۹ مهرماه کارگران شرکتهای مهپوش و جم وابسته به گروه صنعتی بلا در اعتراض به نحوه عملکرد تامین اجتماعی در خصوص اجرای قانون بازنشستگی پیش از موعد کارگران شاغل در کارهای سخت و زیان آور در این واحد و واحدهای مشمول مقابل اداره تامین اجتماعی تهران دست به تجمعی اعتراضی زدند.

* روز ۶ مهرماه جمعی از کارگران چاپخانه آرمین چاپ و چاپ گستر در

اعتراض به تعویق ۴ ماه حقوق خود در مقابل دفتر مرکزی این روزنامه دست به تجمعی اعتراضی زدند.

* ۱۵۰ نفر از کارگران فصلی کارخانه قند شاهرود (شرکت شکر) واقع در حومه این شهر از ۱۸ شهریور ماه مقابل درب کارخانه تحصن کرده و خواهان رسمی شدن استخدام خود در کارخانه هستند. این حرکت اعتراضی همچنان ادامه دارد.

* روز ۵ مهرماه کارگران شرکت روشنگر در مشهد در اعتراض به اخراج و تعویق ۶ ماه حقوق خود در برابر اداره کار این شهر دست به تجمعی اعتراضی زدند و خواهان بازگشت به کار خود شدند.

* روز ۵ مهرماه ۳۲۰ کارگر شینم هرمز در مقابل فرمانداری هرمزگان تجمعی کرده و خواهان دستمزدهای پرداخت نشده خود شدند.

* روز ۳ مهرماه یکصد نفر از کارگران قراردادی شهرداری بناب در اعتراض به حکم اخراج و دستمزدهای پرداخت نشده ۲ ماه خود در مقابل ساختمان شهرداری این شهر تجمع کردند.

* روز ۲۹ شهریور ماه کارگران شهرداری بافق یزد در اعتراض به عدم دریافت دو ماه حقوق خود دست به اعتصاب زدند. در نتیجه این حرکت اعتراضی کارگران بویژه کارکنان بخش خدمات رسانی سیستم اتوبوسهای شهری دچار مشکل شده و اعتراض کارگران به خیابانهای مقابل فرمانداری کشیده شد.

کارگران معدن سرب و روی کوشک نیز که چهار ماه است با همین مشکل روبرو هستند روز بعد در کنار کارگران معترض شهرداری دست به تجمع زدند. روز ۳۱ شهریور ماه هنگامی که کارگران معدن سرب و روی کوشک همچنان خیابان وحشی بافقی را بسته بودند و برخواستهای خود تاکید میکردند،

"شورای تامین" شهرستان بافق با صدور حکمی هرگونه تجمع کارگران معدن سرب و روی و شهرداری را در آستانه ورود مهدی کروی رئیس مجلس اسلامی به بافق غیرقانونی اعلام کرد و متخلفین را تهدید به بازداشت کرد. علیرغم این اخطار کارگران به تجمع خود ادامه دادند.

* روز ۲۶ شهریور ماه کارگران صنایع الکتربیک نیشابور در اعتراض به دستمزدهای پرداخت نشده ۶ ماه خود در مقابل فرمانداری این شهر اجتماع کردند.

* روز ۲۲ شهریور ماه یکی از کارگران خط تولید پژو ایران خودرو بنام پیمان خسروزاده رضی لو که در شیفت شب کار میکرد و ۲۵ سال داشت در اثر فشار کار دچار سردرد شدید شد و پس از زمان کوتاهی جان باخت. با این واقعه ناگوار و تکان دهنده تمامی کارگران شیفت شب دست از کار کشیدند و در اعتراض به

پاسخ به نامه ها

این موضوع از دو جنبه قابل بحث است. اول خود دلیلی که برای توجه به اتحادیه بجای شورا در آن مطرح میشود، و دوم بنوعی یکی گرفتن اتحادیه متکی بر مجمع عمومی با شورای کارگری.

در مورد اول، اگر رفقای طرفدار شورا اشتباه میکنند اما برای خیلی از سندیکالیست ها میتواند این استدلال محملی و راهی برای دور زدن شورا باشد. این کلاه گشاد نباید سر رفقای کارگر طرفدار شورا برود که بدلیل منفور بودن شوراهای اسلامی دنبال تبلیغ اتحادیه بروند. قبلا هم این استدلال را شنیده بودم که بدلیل عملکرد ضد کارگری شورای اسلامی اسم شورا خراب شده و کارگران دنبال آن نمیروند! اگر بحث بر سر اسم است مگر "شورای اسلامی" با "شورای کارگری" دو اسم متفاوت نیستند؟ کدام بنی بشر تشکل ضد کارگری و ارگان جاسوسی شورای اسلامی را با شورای کارگری عوضی میگیرد؟ مگر شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ که ارگان اعمال اراده جمعی کارگران بود را فقط کلمه اسلامی به آن اضافه کردند؟ یا اینکه آنها را سرکوب کردند، فعالینش را به زندان انداختند و کارگر را بی تشکل کردند و بعد هم ارگان سرکوب و جاسوسی شورای

گرسنگی نگه میدارند و زیر فشار کار جان کارگر را میگیرند، و اما هر انسان شریفی از این "عظوفت اسلامی" و خود اسلام بشدت منزج و خشمگین است و در عین حال به عاطفه انسانی و نועدوستی پایبند است و به آن احترام میگذارد و در عمل روزانه اش آنرا پراتیک میکند. جواب کارگران به شورای اسلامی کنار گذاشتن آن، تحریم کردن آن و نامربوط به خود اعلام کردن آن بوده است. اتفاقا اعتبار شورا و همه گیر شدن آن در انقلاب ۵۷ باعث شد که جمهوری اسلامی کلمه شورا را برای تشکل های ضد کارگری خود انتخاب کند و کلمه اسلامی را کنارش بگذارد. بنابراین بسیار واضح است که کنار گذاشتن شورا و دنبال اتحادیه بودن بدلیل منفور بودن شورای اسلامی یک استدلال کاملا نادرست است و باید آنرا برای کارگران توضیح داد. اما شخصا فکر میکنم که این مفضل توده کارگران نیست، و بعید میدانم کارگر کمونیست آگاهی پیدا شود که طرفدار شورای کارگری باشد و به دام چنین استدلالی بیفتد.

اما درباره اتحادیه و شورا فقط به این نکته باید تاکید کنم که یکی گرفتن اتحادیه متکی به مجمع عمومی با شورای کارگری استنباط نادرستی است. شورا و اتحادیه فقط دو اسم و دو الگو از

تشکل کارگری نیستند که میشود یکی را بدخواه انتخاب کرد و یا بجای هم قرار داد. شورا و سندیکا آلترناتیوهای دو گرایش اجتماعی متفاوت برای سازماندهی کارگران هستند که نه در افق و آرمان با هم شباهتی دارند و نه در پراتیک اجتماعی. اتحادیه کارگری آلترناتیو رفرمیسم است و نقش اتحادیه، همانطور که در سراسر دنیا تجاربتش قابل مشاهده است، در چهارچوب سرمایه داری و با پذیرفتن قوانین ناظر بر آن تلاش برای بهتر شدن وضع دستمزد و رفاه کارگران است. علاوه بر این، هم افق و چهارچوب محدود سندیکالیسم و هم عملکرد اتحادیه ها در اکثر کشورهای جهان نشان میدهد که اتحادیه در خیلی موارد ابزار کنترل مبارزه رادیکال کارگران و محدود کردن رادیکالیسم در جنبش کارگری است. درباره اتحادیه و شورا و تفاوتهای آنها ما قبلا مفصل صحبت کرده ایم. مصاحبه با منصور حکمت درباره تشکل های توده ای کارگری یکی از بحث های او در این زمینه است که به تمام جوانب بحث مربوط به شورا و سندیکا پرداخته است و در کارگر کمونیست شماره ۱ منتشر شده است. مطالعه این اثر مهم و ارزشمند را به تمامی رفقای کارگر توصیه میکنم.*



شدت برده وار کار و جان باختن همکارشان در برابر سالن کارخانه تجمع کردند. با ادامه اعتصاب کارگران شیفت بعدی نیز که ساعت ۱۱ صبح به سرکار آمدند تولید را متوقف کردند و اعتصاب تمام کارگران این بخش را فراگرفت.

* روز شنبه ۲۲ شهریور ماه کارگران کارخانه سامیکو صنعت همدان در مقابل فرمانداری این شهر تجمع کردند و با شعار دادن و سخنرانی به عدم پرداخت دستمزدها و طرح اخراج و بیکار سازی در این کارخانه دست به اعتراض زدند.

* روز ۲۰ شهریور ماه کارگران کابل باختر در کرمانشاه در اعتراض به سپردن کارخانه به بخش خصوصی و اخراج کارگران تحت عنوان "تعدیل نیروی انسانی"، در مقابل کارخانه دست به تجمع زدند. سهام این کارخانه ۵۰ درصد به سازمان صنایع ملی و ۵۰ درصد به سازمان تامین اجتماعی اختصاص دارد.

* بنا به گزارشهای منتشر شده در روزنامه های ایران در ۲۲ شهریور ماه، مدیر عامل بانک صنعت و معدن دستور اخراج بسیاری از کارگران شرکت های تحت پوشش این بانک را صادر کرده است. این گزارشها موجی از خشم و ناراضی را در میان کارگران دامن زده است.

* روز ۱۹ شهریورماه کارخانه پوشش رشت که به حال تعطیل درآمده بود دوباره شروع بکار کرد. طبق گزارش با تعطیل شدن کارخانه ۶۰۰ تن از کارگران از کار بیکار شدند و کارخانه کار خود را با ۱۴۰ کارگر دوباره آغاز کرده است.

* روز ۱۸ شهریور کارگران شرکت "ایران برک" در اعتراض به ۴ ماه دستمزدهای پرداخت نشده خود جلو استانداری رشت تجمع کردند. این تجمع سه ساعت بطول انجامید. تحت فشار کارگران استاندار به میان کارگران آمد، اما کارگران که قبلاً قولهایی نیز از او شنیده بودند که به آن عمل نکرده بود او را هتک کردند. این تجمع سرانجام با وعده رسیدگی فوری به خواست کارگران پایان یافت.

* روز ۱۷ شهریور کارگران شهرداری منطقه ۱۱ مشهد که تعداد آنها به ۳۰۰ نفر میرسد در اعتراض به ۶ ماه عدم پرداخت دستمزدها در مقابل اداره کار این شهر دست به تجمع زدند. کارگران

بعد از این تجمع با تاکید بر ادامه مبارزه به اعتراض خود پایان دادند.

* روز ۱۶ شهریور کارگران شرکت معادن فاریاب در کرمان در اعتراض به دستمزدهای پرداخت نشده خود جاده بین المللی کرمان - بندرعباس را بستند. کارگران شرکت فاریاب نزدیک به یکسال است که با مساله دستمزدهای معوقه روبرو هستند و در حال حاضر دستمزد ۵ ماه آنها پرداخت نشده است.

* روز ۱۳ شهریور کارگران شرکت "پارسیما" در مشهد در اعتراض به ۶ ماه نپرداختن دستمزدهایشان در مقابل اداره کار این شهر دست به تجمع زدند.

* کارگران شرکت "الکتريك خراسان" با پافشاری و مبارزه شان توانستند جلوی تعطیل کارخانه و اخراج کارگران را بگیرند. در ادامه این اعتراضات کارخانه مزبور بازگشایی شد و کارگران به سرکار خود بازگشتند. در برابر مبارزات کارگران روز ۱۱ شهریور نیروهای انتظامی حکومت اسلامی به کارخانه یورش بردند و ۱۹ نفر از کارگران را دستگیر کردند و کارخانه را به اشغال خود در آوردند. هم اکنون برای مقابله با ادامه مبارزات و اعتراضات نیروهای مسلح حکومت در کارخانه مستقر شده اند.

* روز ۱۰ شهریور ماه کارگران شرکت "کوراوغلی" در قزوین در اعتراض به ۵ ماه تعویق در پرداخت دستمزدها در مقابل اداره کار استان دست به تجمع زدند. در برابر فشار کارگران معاون اداره کار قول رسیدگی به خواستههای کارگران را داد.

* روز ۱۰ شهریور ماه کارگران شرکت "اوانگان" در اراک در اعتراض به تعطیلی کارخانه و بازخريد اجباری کارگران دست به اعتصاب غذا زدند و این اعتصاب سه روز ادامه داشت. کارگران تهدید کرده اند که اگر به خواستشان پاسخ داده نشود مجدداً دست به اعتصاب خواهند زد.

* روز ۹ شهریور کارگران شرکت نختاب فیروزان در اعتراض به ۹ ماه حقوق پرداخت نشده خود و بازخريد اجباری دست به تجمع اعتراضی زدند. به کارگران گفته شده است که تحت پوشش بیمه بیکاری رژیم در خواهند آمد اما کارگران نسبت به این موضوع و بازخريد های اجباری معترض هستند. کارگران خواهان پرداخت دستمزدهای پرداخت نشده خود هستند.

* روز ۹ شهریور ماه کارگران کارخانه لاستیک دنا در شیراز در اعتراض به عدم

پرداخت دستمزد و پاداش سالانه خود در مقابل کارخانه دست به جمعی اعتراضی زدند. در این تجمع اعتراضی کارگران با صدور قطعنامه ای در ۱۰ بند خواستههای خود را مطرح کردند و اولتیماتوم دادند که اگر ظرف ۵ روز به خواستههایشان رسیدگی نشود دست به اعتصاب خواهند زد.

* روز ۶ شهریور ماه کارگران "سامیکو صنعت همدان" در اعتراض به ۶ ماه حقوق معوقه خود و اخراج شماری از کارگران و حکم دادگاه حل اختلاف مبنی بر برائت مدیر عامل شرکت، در برابر دادگستری همدان دست به جمعی اعتراض زدند.

* روز ۴ شهریور کارگران "شیشه میرال" در اعتراض به سه ماه نپرداختن دستمزدهایشان در مقابل این کارخانه تجمع کردند و دست به اعتراض زدند.

* روز ۲۹ مرداد ماه کارگران شرکت کشت و صنعت و دامپروری لرستان در اعتراض به اخراج ۲۲۰ نفر از کارگران کارخانه در مقابل اداره کار این استان دست به جمعی اعتراضی زدند.

* روز ۲۹ مرداد ماه کارگران شرکت دامپروری سفید رود در مقابل ساختمان اداری این شرکت در اعتراض به سه ماه دستمزد پرداخت نشده خود دست به جمعی اعتراضی زدند.

* روز ۲۸ مرداد ماه کارگران شرکت هواکش خزر واقع در شهر صنعتی رشت در اعتراض به دستمزدهای پرداخت نشده سه ماه خود و طلبشان بابت اجرای طرح طبقه بندی مشاغل که بالغ بر ۸۲۰ میلیون ریال است دست به یک هفته اعتصاب زدند.

* روز ۲۸ مرداد ماه کارگران شرکت صنعتی الکتریکی خراسان در اعتراض به اخراج دسته جمعی کارگران و تعطیلی کارخانه دست به جمعی اعتراضی زدند و خواهان بازشدن فوری کارخانه و بازگشت خود به کار شدند.

* روز ۲۷ مرداد ماه جمعی از کارکنان شرکت سهامی ملی گاز در اعتراض به نامشخص بودن وضع خود و تهدید به اخراج از کار در مقابل وزارت نفت در تهران دست به تحصن زدند.

* روز ۲۶ مرداد ماه جمعی از کارکنان بازخیردی شرکت مخابرات ایران با تحصن در مقابل مجلس شورای

اسلامی خواهان بازگشت بکار خود و حقوق پرداخت نشده شان شدند.

* روز ۲۳ مرداد ماه کارگران شرکت سیانا در اعتراض به ده ماه دستمزد معوقه خود بلوار منتهی به آزاد راه ساوه - تهران را بمدت یکساعت بستند. کارگران که تعدادشان ۷۰ نفر بودند در این روز به اداره کار شهر ساوه مراجعه کرده و خواهان اقدام فوری آنان شدند.

* ۱۸ مرداد ماه کارگران شرکت صنایع الکترو موتور ایران در اعتراض به دستمزدهای پرداخت نشده خود دست به اعتصاب زدند و این حرکت اعتراضی تا روز ۲۸ مرداد ادامه یافت.

* روز ۱۵ مرداد ماه کارگران کارخانه چیت بافکار در ادامه مبارزه برای گرفتن بیمه بیکاری و علیه اخراج جمعی دست به تجمع و اعتراض زدند و با نشستن در وسط خیابان رجایی این خیابان را بند آوردند و خواهان بیمه بیکاری شدند.

* روز ۸ مرداد ماه کارگران قطعات فولادی کرج در اعتراض به تعویق ۱۱ ماه دستمزد و علیه اخراجها در مقابل فرمانداری کرج دست به تجمع زدند.

اخراجهای وسیع گامی است در ادامه ماهها نپرداختن دستمزدهای کارگران و در بسیاری از کارخانجات کوچک و بزرگ جریان دارد. این سیاست را با مبارزه متحد و یک پارچه کارگری باید و میتوان به شکست کشاند. در شرایطی که از بیمه

بیکاری مکفی و تامین اجتماعی در ایران خبری نیست، صدها هزار تن از کارگران و خانوادههای کارگری با این سیاست به فلاکت و زندگی ای غیرقابل تحمل تر رانده میشوند. مقابله با این حمله سرمایه داران کاملاً ممکن و عملی است. با خواست ممنوعیت اخراج توسط کارفرمایان، بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار، پرداخت فوری دستمزدها و افزایش دستمزدها، باید مبارزه ای سراسری علیه بیکاری و فقر و اخراجها را به جریان انداخت. اولین موج مبارزات وسیع کارگری بیشک حکومت اسلامی را بهمرا کل سرمایه داران مفتخور به عقب نشینی وادار خواهد کشاند.

حزب کمونیست کارگری ایران همه کارگران را به اتحاد علیه سرمایه داران و برای خواستههای پرداخت فوری دستمزد همه کارگران، افزایش دستمزدها، ممنوعیت اخراج کارگران و بیمه بیکاری مکفی فرا میخواند. *

حمایت بین المللی از کارگران چیت بهشهر

کاظم نیکخواه

از مبارزات بسیار برجسته علیه نپرداختن دستمزد که بر فضای سیاسی عمومی در ایران و فضای جنبش کارگری تأثیرات ویژه خود را داشته و بی تردید در حافظه تاریخی جنبش کارگری ایران ثبت خواهد شد، مبارزه کارگران کارخانه چیت بهشهر برای نقد کردن دستمزدهای پرداخت نشده خویش است. این مبارزه از ۱۷ فروردین ماه آغاز شد و تا ۲۷ خرداد ماه یعنی قریب دو ماه و نیم به صورت اعتصاب و تظاهرات و تحصن ادامه یافت. مقامات حکومت در برابر این مبارزه دست به اقدامات و عقب نشینی های معینی زدند. اما اعتراضات پس از آن نیز به اشکال مختلف ادامه یافته است.

افت و خیزهای این مبارزه و درسهای آن را باید مرور کرد. و امیدوارم که دست اندرکاران مستقیم این مبارزه یعنی خود کارگران چیت بهشهر نیز بتوانند در این زمینه پا پیش بگذارند و با ارائه تجربیات ارزشمند خویش در این دوره به این امر مهم کمک کنند. (کارگر کمونیست در شماره قبل گفتگویی با شهلا دانشفر را در این مورد منتشر نمود). یک جنبه مهم و برجسته مبارزه کارگران چیت بهشهر حمایت بین المللی وسیع از این مبارزه بود.

از اولین روزهای شروع تحصن و اعتصاب کارگران چیت بهشهر حزب کمونیست کارگری ایران کمپینی را برای جلب پشتیبانی بین المللی از کارگران چیت بهشهر و کل کارگرانی که با دستمزدهای معوقه دست بگریبانند، در دستور گذاشت. این کمپین اقدامات مختلفی را در بر میگرفت که از تماس با تشکلهای کارگری و سیاسی و اناساندوست تا برگزاری تظاهرات و پیکت در خیابانها و مقابل سفارتخانه های جمهوری اسلامی و مصاحبه و تماس با رسانه ها و نشریات بین المللی را شامل میشد. هدف این کمپین این بود که افکار عمومی جهان متوجه کارگران بهشهر و کل مساله عدم پرداخت دستمزدها در ایران گردد. در پاسخ به این کمپین طی مدت نسبتا کوتاهی نامه های اعتراضی زیادی از جانب سازمانهای کارگری و مترقی به مقامات حکومت اسلامی نوشته شد و نامه های متعدد پشتیبانی از کارگران چیت بهشهر از سوی نهادهای کارگری و سیاسی کشورهای سوئیس، نروژ، کانادا، سوئد، ترکیه، پاکستان، آلمان، استرالیا و دانمارک و غیره بدست ما رسید. بعلاوه شماری از سازمانها بحث در مورد کارگران بهشهر را در دستور جلسات خود گذاشتند. نشریات و رسانه های مختلفی پیرامون اعتصاب و مبارزه کارگران چیت بهشهر رپرتاژ و خبر پخش کردند. اینجا گوشه ای از این اعلام پشتیبانی ها را که نسخه ای از نامه های آنها به حزب کمونیست کارگری ارسال شده، مرور میکنیم:

سوئیس

* فدراسیون بین المللی کارگران فلز که دهها میلیون عضو و صدها شعبه در سراسر جهان دارد و مرکز آن در ژنو میباشد، با تایید قطعنامه حزب کمونیست کارگری ایران از مبارزات کارگران چیت بهشهر حمایت کرد. در قسمتی از این اطلاعیه آمده است: "... ما حکومت اسلامی ایران را بخاطر سرکوب اعتراضات کارگران و پایمال کردن حقوق آنها و بدلیل خودداری آشکار از قبول مسئولیت در قبال خواستها و مسائل کارگران قاطعانه محکوم میکنیم... ما همچنین خواهان برسمیت شناختن حق اعتصاب، حق تشکل و

قرارداد جمعی و آزادی بی قید و شرط بیان و تجمع در ایران هستیم."

کانادا

* کنت جرجتی، رئیس کنگره کار کانادا که دو و نیم میلیون عضو دارد، در نامه ای به خاتمی به عدم پرداخت دستمزد کارگران بهشهر اعتراض کرد و بر رعایت حقوق برسمیت شناخته بین المللی کارگران تاکید نمود. در قسمتی از این نامه چنین آمده است: "از طرف دو و نیم میلیون تن از اعضای کنگره کار کانادا این نامه را بعنوان اعتراض به بی مسئولیتی حکومت شما در قبال کارگران چیت بهشهر که از ۱۵ ماه مه در

اعتصاب بسر میبرند مینویسم. بنا به اطلاع ما این کارگران که تعداد آنها حدودا ۲۰۰۰ نفر است اکنون ۲۷ ماه است حقوقی دریافت نکرده اند... ما از شما میخواهیم که به هر اقدام ممکن برای اینکه کارگران چیت بهشهر و سایر کارگران دستمزدهای پرداخت نشده خود را هرچه زودتر دریافت کنند دست بزنید"

* ویلیام ساندروز رئیس شورای کارگری بخش ونکوور با ۶۵ هزار عضو در نامه ای به خاتمی از اعتراضات کارگران دستمزد نگرفته و مشخصا کارگران چیت بهشهر حمایت کرد و به عدم پرداخت دستمزدها اعتراض کرد.

* اتحادیه کارگران پست کانادا با بیش از ۵۰ هزار عضو در نامه ای اعتراضی به خاتمی عدم پرداخت دستمزد کارگران را یک جرم جنائی نامید و حکومت را بخاطر سرکوب کارگران محکوم نمود. در قسمتی از نامه اینطور آمده است: "از طرف پنجاه هزار عضو اتحادیه سراسری پست کانادا این نامه را به منظور حمایت از کارگران ایران مینویسم... نپرداختن دستمزد کارگران یک عمل جنائی است و این تنها شامل حال کارگران بهشهر نیست. طبق آمار خود جمهوری اسلامی صد هزار کارگر دستمزد خود را از ۳ تا ۳۰ ماه است دریافت نکرده اند. بنا به آمار کنفدراسیون اتحادیه های بین المللی تجارت آزاد در سال ۲۰۰۲ بیش از یک میلیون نفر از کارگران به مدت ۲ تا ۳۶ ماه دستمزدی دریافت نکرده اند. این وضعیت شرم آور و غیر قابل قبول است"

* فرد میوزین از جانب کمیته همبستگی بین المللی کارکنان بیمارستان کانادا با ۴۶ هزار عضو نیز در نامه ای به خاتمی به عدم پرداخت دستمزد کارگران اعتراض نمود. در این نامه آمده است: "دولت شما در قبال پرداخت به موقع دستمزد کارگران مسئولیت مستقیم دارد. اما بجای آن شما حق تشکل را از کارگران گرفته اید و به کارگرانی که به وضعیت ناهنجار خود اعتراض میکنند حمله میکنید."

* بروس آلن معاون اتحادیه ماشین سازی لوکال ۱۹۹ در نامه ای به خاتمی به نپرداختن دستمزد کارگران اعتراض کرد و چنین نوشت: "... من قویا دولت جمهوری اسلامی را برای حمله وحشیانه به اعتصابات کارگری و پایمال کردن حقوق کارگران محکوم میکنم. همچنین اعمال غیر مسئولانه دولت جمهوری اسلامی را نسبت به نیازها و خواستهای کارگران محکوم میکنم. من خواهان پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران چیت سازی بهشهر و سایر کارگران کارخانجات ایران هستم."

* نمایندگان شورای کارگران شهر ویکتوریا در کانادا و نمایندگان اتحادیه های کارگران اتومبیل سازی، اتوبوس رانها، بیمارستانها، پست، رستورانها، شهرداری و خدمات پارکها، مخابرات و چند اتحادیه دیگر شهر ویکتوریا با امضای قطعنامه حزب کمونیست کارگری از کارگران اعتصابی بهشهر پشتیبانی کرده و جمهوری اسلامی را بخاطر سرکوب کارگران و عدم پاسخگویی به خواسته های آنان محکوم کردند.

"کمیته تدارک اعتصاب عمومی" در استان بریتیش کلمبیای کانادا در نامه ای به کارگران بهشهر، همبستگی خود را با مبارزات کارگران بهشهر اعلام کرد. در قسمتی از این نامه چنین آمده است: "کمیته تدارک اعتصاب عمومی بریتیش کلمبیای مراتب همبستگی خود را صمیمانه به شما اعلام میدارد. مبارزه شما برای دستمزد منصفانه و برای دستیابی به عدالت جزئی از مبارزه کارگران در سطح جهان علیه حرص و خشونت صاحبان ثروت و دولتهای خدمتگزار آنهاست." و در آخر خطاب به کارگران چیت بهشهر آمده است: "از شما بخاطر قهرمانی تان سپاسگزاریم. امید داریم که روزی بتوانیم چیزی بیش از ابراز همبستگی را به شما تقدیم کنیم. به امید آینده ای عادلانه تر و بهتر برای تمام کارگران و فرزندانمان. با ابراز همبستگی جین مک گوکین"

نروژ

* فدراسیون اتحادیه های کارگران نفت نروژ در نامه ای شدید اللحن به محمد خاتمی حکومت اسلامی را بخاطر نقض حقوق کارگران محکوم کرد و پشتیبانی این فدراسیون را از کارگران چیت بهشهر اعلام داشت. در قسمتی از این نامه آمده است: "فدراسیون اتحادیه های کارگران نفت در نروژ بار دیگر از وضعیت غیر قابل قبول کارگران نساجی ها در جمهوری اسلامی ایران مطلع شده است. فدراسیون کارگران نفت بخاطر سرکوب کارگران و نقض حقوق و آزادیهای پایه ای کارگران، شدیداً جمهوری اسلامی را محکوم میکند".

آلمان

* اتحادیه فلز آلمان که ۳ میلیون عضو دارد در نامه ای به خاتمی خواستار پرداخت فوری دستمزد کارگران شد. در قسمتی از نامه دبیر اول این اتحادیه "کلاوس زویکل" به محمد خاتمی اینطور آمده است: "۲۷ ماه است که کارگران چیت بهشهر هیچ دستمزدی دریافت نکرده اند. ۴ نفر از کارگران اعتصابی در خطر مرگ قرار دارند. ما از شما میخواهیم که سریعاً برای پایان دادن به این وضعیت غیرقابل تحمل اقدام کنید. و ترتیبی دهید که دستمزدهای معوقه کارگران پرداخت شود. علاوه بر این اعلام میکنیم که ۱-گ-م탈 با نگرانی و دقت تمام اقدامات دولت جمهوری اسلامی در مقابل کارگرانی که دستیابی به حقوق اتحادیه ای خود تلاش میکنند را تعقیب میکند".

* آ. هولبرگ از طرف سازمان کمونیستی برای انترناسیونال چهارم قطعنامه حزب کمونیست کارگری در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدها را تایید نمود.

* مجمع عمومی دانشجویان دانشگاه اقتصاد هامبورگ با صدور اطلاعیه ای که برای محمد خاتمی ارسال شده از خواستههای کارگران چیت بهشهر پشتیبانی کرد.

* همچنین در شهرهای برمن و کلن در جریان تجمعات بزرگ ویژه جشنهای مردمی، که در روزهای هفتم و هشتم ماه ژوئن برابر ۱۷ و ۱۸ خرداد برگزار شد، فعالین حزب کمونیست کارگری میزهای

اطلاعاتی ای پیرامون اعتصاب و تحصن کارگران چیت بهشهر و وضعیت کارگران ایران برپا داشتند. این میزها مورد توجه وسیع مردم قرار گرفت و صدها تن از شرکت کنندگان طومارهای اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از کارگران چیت بهشهر را امضا کردند.

استرالیا

* دبیر کل اتحادیه کارگران صنعت تولید استرالیا منطقه "نیوساوت ویلز" در پیامی به سفیر جمهوری اسلامی در این کشور حمایت خود را از کارگران چیت

پرداخت دستمزدهای کارگران نساجی در بهشهر و کل مساله پایمال کردن حقوق کارگری در ایران اعلام میکنیم. ما از شما میخواهیم که به حکومت ایران فشار آورید که حقوق پایه ای کارگران را برسمیت بشناسد و طلبهای کارگران را فوراً بپردازد"

دانمارک

* معاون رئیس اتحادیه کارگران فرسباف کپنهاگ در نامه ای به خاتمی با حمایت از کارگران چیت بهشهر به عدم پرداخت دستمزد کارگران اعتراض نمود و



خواستار این شد که به وضعیت ناهنجار عدم پرداخت دستمزد کارگران پایان داده شود.

سوئد

* نمایندگان اتحادیه گرافیک و ترانسپورت و نماینده حزب کمونیست مارکسیست لنینیست در شهر گوتنبرگ سوئد از کارگران بهشهر حمایت کردند و بر حق تشکل و حق اعتصاب کارگران تاکید کردند.

* کنفدراسیون اتحادیه های کارگران و کارمندان سوئد - شعبه شهر گوتنبرگ در نامه ای به حزب کمونیست کارگری اعلام کرد: LO (کنفدراسیون اتحادیه های کارگران و کارمندان) در سوئد رژیم ایران را برای پایمال کردن مداوم حقوق و آزادیهای مدنی و اتحادیه ای محکوم میکند و اقدامات لازم را جهت پیگیری از طریق "کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد" (FFI (ICFTU بعمل خواهد آورد. و به شرایط موجود اعتراض خواهد کرد.

اندونزی

* حزب دموکراتیک مردم اندونزی با

امضای قطعنامه حزب کمونیست کارگری اعتراض خود را به عدم پرداخت دستمزدهای کارگران اعلام کرد.

ترکیه

* مسئول تشکل "پلاتنفرم آزادیهای اجتماعی"، و مسئول سازمان اتحادیه کمونیستهای انقلابی ترکیه از مبارزات کارگران بهشهر حمایت کردند. هفته نامه "ینی آتیلیم" خبر و گزارش مفصلی در رابطه با اعتصاب و تحصن کارگران چیت بهشهر منتشر نمود.

* صدها تن از پناهندگان ایرانی مقیم ترکیه در پاسخ به فراخوان حزب کمونیست کارگری ایران در حمایت از کارگران اعتصابی چیت بهشهر نامه ای خطاب به کارگران و مردم را برای حزب ارسال داشتند. در این نامه به همه سازمانهای چپ و کارگری و مردم فراخوان داده شده است که از کارگران چیت بهشهر حمایت کنند. در قسمتی از نامه آمده است: "اعتراضات اخیر کارگران چیت بهشهر جهت احقاق حقوق اولیه خود نشانه ظلم و جور رژیم سرمایه داری و حاکمیت اسلام سیاسی در نقض آشکار حقوق کارگران میباشد. نپرداختن دستمزد کارگران، دستمزدی که حتی کفاف تامین نیازهای ابتدایی و ضروری آنان را نمیکند، لکه ننگی بر پیشانی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

پاکستان

* نماینده "سازمان کارگران آسیایی جهان" در پاکستان با ارسال نامه ای به محمد خاتمی به عدم پرداخت دستمزد کارگران اعتراض کرد و از اعتصاب کارگران چیت بهشهر حمایت کرد.

شهرهای کردستان

با ادامه مبارزه و اعتصاب کارگران چیت بهشهر و انتشار اخبار آن از رسانه های حزب کمونیست کارگری، ۱۲۰ تن از کارگران شهرهای کردستان طی نامه ای اعتراضی طوماری را به حمایت از کارگران چیت بهشهر امضا کردند. انجمن صنفی خبازان سنندج نیز این طومار را امضا و تایید نمود. در این نامه اینطور آمده است: "ما کارگران همبستگی خود را با کارگران بهشهر اعلام میکنیم و تعرض به صفوف کارگران معترض و

پلیس در بغداد و موصل بیکاران را مورد حمله قرار داد

یکی از کارگران در بغداد به قتل رسید

روز چهارشنبه اول اکتبر هنگامی که

هزاران تن از کارگران بیکار بعنوان اعتراض در برابر ایستگاه پلیس در بغداد تجمع کردند، پلیس بغداد به سوی کارگران آتش گشود. تظاهرکنندگان میگفتند مقامات پلیس با وعده کار از آنها پول گرفته اند و سپس اعلام کرده اند که کاری وجود ندارد. در برابر حمله وحشیانه پلیس، بیکاران نیز دست به مقاومت و حمله زدند و با سنگ و چوب به آنها حمله کردند. درگیری تامتدی ادامه یافت. بنا به گزارشی دریافتی یک نفر از کارگران با حمله پلیس به قتل رسید و شمار زیادی زخمی شدند. در این درگیری شماری از ماشین های پلیس و ساختمانهای دولتی به آتش کشیده شد. بنا به یک گزارش دیگر در موصل نیز تظاهرات بزرگتری در اعتراض به بیکاری و با خواست کار با بیمه بیکاری برگزار شد. هزاران تن از کارگران در این شهر در برابر اداره کاربایی تظاهرات کردند و درخواستهای خویش تاکید نمودند. در این شهر نیز پلیس به تظاهرکنندگان حمله کرد و شروع به تیراندازی هوایی نمود، تظاهرات و

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۰ مهرماه ۱۳۸۲ - ۲ اکتبر ۲۰۰۳

→ حمایت بین المللی از کارگران چیت بهشهر

نموده اند. از جمله روزنامه "مورنینگ استار" در بریتانیا با مریم نمازی در مورد اعتصاب و خواستهای کارگران چیت بهشهر مصاحبه ای مفصل انجام داد. هفته "نامه بنی آتیلیم" با شهلا دانشفر مصاحبه ای در مورد وضعیت کارگران ایران و اعتصاب کارگران چیت بهشهر انجام داد. دو نشریه ترک زبان دیگر در ترکیه نیز گزارشی از مبارزات کارگران چیت بهشهر از سال ۷۷ تا ۸۲ از شهلا دانشفر و مقاله ای از مصطفی صابر در مورد اعتصاب کارگران بهشهر را به چاپ رساندند.

*** **

اعتصابی بهشهر را شدیداً محکوم میکنیم. و پشتیبانی خود را از کارگران بهشهر تا رسیدن به خواست و مطالباتشان اعلام میداریم". امضای ۱۲۰ تن از کارگران شهرهای سقز، بوکان، سنندج، مریوان، کامیاران، و مهاباد بهمه مهر انجمن صنفی کارگران خباز سنندج در زیر نامه آمده است.

علاوه بر نامه های اعتراضی فوق، نشریات و رسانه های مختلف بین المللی مصاحبه هایی با کادرهای حزب کمونیست کارگری در مورد اعتصاب و تحسن کارگران چیت بهشهر را منتشر

اعتراضات سراسری معلمان در شهرهای ایران

روز یکشنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۲ معلمان در سراسر ایران در مراکز آموزش و پرورش تجمعات اعتراضی خود را بر پا کردند و بر روی خواستهایشان پافشاری کردند. در تهران هزاران معلم در محوطه ساختمان آموزش و پرورش جمع شدند و به محض جمع شدن فریاد اعتراض و شعارهایشان بلند شد. معلمان علیه تبعیض و علیه خفقان حاکم در مدارس شعار میدادند و مستقیماً مسئولین دولت را مورد خطاب قرار دادند. معلمان شعار میدادند که دیگر حاضر نیستند زیر خط فقر زندگی کنند و مردم را به اتحاد و همبستگی با مبارزانشان فرا میخواندند. پس از این تجمع هنگامیکه معلمان میخواستند بطرف میدان فلسطین حرکت کنند و دست به راهپیمایی بزنند، مامورین انتظامی مستقر در محل مانع راهپیمایی معلمان شدند و صف آنان را متفرق کردند. در این روز ۴ نفر از معلمان دستگیر شدند که تحت فشار معلمان روز بعد، ۱۴ مهر، آزاد شدند.

در این روز علاوه بر تهران در شهرهای دیگر نیز تجمعات و تظاهرات بزرگی از سوی معلمان برپا شد. در اصفهان بین ۶ تا ۷ هزار نفر در مرکز آموزش و پرورش در خیابان هشت بهشت جمع شدند. بیشتر مدارس به حالت تعطیل درآمده بود و معلمان پی در پی با شعار دادن خواستهایشان را اعلام میکردند. تمامی فضای شهر تحت تاثیر حرکت معلمان قرار گرفته بود و همه مردم از تظاهرات آنان صحبت میکردند. نیروی انتظامی رژیم در محوطه مستقر شده بود اما با دین جمعیت هزاران نفره مردم جرات دخالت در تظاهرات معلمان را نداشت.

در همدان نیز حدود ۷۰۰۰ نفر از معلمان در محل اداره آموزش و پرورش شهر جمع شدند و تمام شهر تحت تاثیر معلمان و فریاد شعارهای آنها قرار گرفت. در کرمانشاه نیز معلمان در برابر ساختمان آموزش و پرورش این استان تجمع کردند. علیرغم بخشنامه محرمانه مدیران آموزش و پرورش مبنی بر دعوت فرهنگیان به عدم شرکت در این تجمع حضور معلمان در این مراسم چشمگیر

بود. حضور نیروهای انتظامی در محل اجتماع معلمان زیاد بود و در پایان اقدام به توقیف وسایل صوتی و تصویری خبرنگاران حاضر در محل کردند. در کرمانشاه روز ۱۴ مهرماه نیز معلمان در برابر ساختمان آموزش و پرورش تجمع کردند و خواستهای خود را پیگیری کردند. در شیراز در این روز ۵۰۰۰ نفر تجمع کردند و در کرمان حرکت اعتراضی معلمان آنچنان وسعتی داشت که ملانوری مدیر کل ارشاد کرمان طی بخشنامه ای به رسانه های دولتی ابلاغ کرده بود که بنا به تصمیم شورای تامین استان باید از درج خبر اعتراضی معلمان خودداری شود. در ارومیه و اردبیل نیز نزدیک به ۱۰۰۰ نفر از معلمان تجمع کرده و بر روی خواستهای خود پافشاری کردند.

اعتراضات معلمان در روز ۱۴ مهرماه نیز ادامه داشت. در این روز در اصفهان بخاطر اعتصاب و تجمع معلمان در محل آموزش و پرورش بسیاری از مدارس به حالت تعطیل درآمده و به دانش آموزان قبل از ساعت معمول تعطیل مدارس اجازه خروج داده نشد تا بلکه قبل از پایان تجمع معلمان خبر اعتصاب آنان در شهر انعکاس نیابد. روز ۱۴ مهرماه در بسیاری از مناطق تهران نیز معلمان مجدداً در مقابل مراکز آموزش و پرورش تجمعات اعتراضی برپا کردند. کانون صنفی معلمان این گردهمایی ها را تجمعاتی خود بخودی خواند و ادعان داشت که این کانون نقشی در برنامه ریزی آنها نداشته است.

هم اکنون در تهران، اصفهان و همدان، کرمانشاه و شهرهای دیگر مدارس حالت نیمه تعطیل دارد و معلمان مصرانه خواهان مطالبات خود هستند. معلمان گفته اند تا ۱۷ آبانماه منتظر خواهند بود تا به مساله خواست آنها در رابطه با افزایش حقوقهایشان پاسخ داده شود. در غیر اینصورت دست به تحصن خواهند زد. معلمان اعلام کرده اند که تا به خواستهایشان جواب داده نشود به اعتراضاتشان خاتمه نخواهند داد.

۱۵ مهر ۱۳۸۲

دولت فرانسه: باز کردن مجدد بحث ۳۵ ساعت کار

کاظم نیکخواه

دولت فرانسه روز ۵ اکتبر رسماً مذاکره مجدد بر سر ساعت کار را با اتحادیه های کارگری مطرح کرد. طرح ۳۵ ساعت کار در هفته چهار سال پیش توسط دولت سوسیالیست فرانسه و بعد از فشارها و اعتراضات طولانی کارگری به اجرا گذاشته شد. اکنون که رکود اقتصادی بیشتر کشورهای اروپایی را فرا گرفته، دولت دست راستی فرانسه نیز فرصت را مغتنم شمرده است تا ضد حمله ای را علیه کارگران به جریان اندازد و گناه بیکاری، رکود اقتصادی، کسر بودجه ای که بیشتر از میزان قابل قبول اتحادیه اروپاست و کل مشکلات اقتصادی را به گردن کارگران و ۳۵ ساعت کار بیندازد. پیشنهاد بازکردن مجدد بحث بر سر ۳۵ ساعت کار بعد از تبلیغات رسانه ها و نیروها و شخصیت‌های دولتی و دست راستی علیه زمان کار کوتاهتر صورت می‌گیرد که مدت‌هاست در فرانسه به جریان افتاده است. اینها ساعت کوتاهتر

کار را دلیل اصلی تمام مشکلات اقتصادی فرانسه قلمداد می‌کنند. دولت فرانسه آماری را منتشر کرده که هزینه کوتاه کردن ساعت کار را بین ۷ تا ۱۵ میلیون یورو برآورد می‌کند. مدافعین ۳۵ ساعت کار این ارقام را غیرقابل اتکا و سطحی خوانده اند و می‌گویند دولت از نقش این کاهش در رشد اقتصاد هیچ چیز نگفته است در حالیکه ۳۵ ساعت کار در هفته باعث ایجاد ۳۰۰ هزار شغل جدید و ۵ درصد افزایش بار آوری کار شده است.

لازم به اشاره است که در فرانسه ۳۵ ساعت کار بعد از مبارزات کارگران صورت گرفت و اتحادیه های کارگری با دادن امتیازاتی در زمینه دستمزد و منعطف شدن زمان کار و ساعت کار، توانستند به آن دست یابند. نفس انعطاف پذیری زمان کار به کارفرمایان امکان داده است که بتوانند شیفت های کاری را طوری سازمان دهند که تا حد بسیار کمتری نیازمند استفاده از اضافه کاری شوند. خود این مساله بنا به نظر برخی کارگران باعث کاهش درآمد کارگران شده

است. آنها می‌گویند با کاهش ساعت کار دستمزد کارگران نیز عملاً کاهش یافت. به این ترتیب کارگران خواهان افزایش دستمزدها بهمراه کاهش ساعت کار هستند و حتی برخی کارفرمایان و حامیان دولت دست راستی رافارین از ۳۵ ساعت کار بدلیل همین سودآور تر بودن آن حمایت می‌کنند و اعلام کرده اند که بازگرداندن ساعت کار به بیش از ۳۵ ساعت از نظر اقتصادی مفید نیست. اما بخش وسیعی از کارفرمایان و بویژه صاحبان کارخانه ها و کارگاههای کوچکتر خواهان بازگشت به ساعات طولانی تر کار هستند. هم دولت و هم کارگران میدانند که امکان بازگرداندن زمان به عقب وجود ندارد. کسی نمیتواند زمان کار را دوباره به همان ۴۰ ساعت قدیم برگرداند. اما دولت میخواهد از شرایط رکود اقتصادی برای حمله به کارگران استفاده کند و امتیازات بیشتری بگیرد.

روشن است که کوتاه کردن ساعت کار را نمیشود تماماً از سر رشد اقتصادی و سود آوری و بارآوری بیشتر

کار توضیح داد. اگر در فرانسه انعطاف پذیری زمان کار را به کاهش ساعت کار چسبانده اند این بدلیل توازن قوای معین بین کارگران و سرمایه داران در اواخر دهه نود بود. منعطف بودن زمان کار نیز به همان اندازه ساعات طولانی، به سلامتی و زندگی کارگران لطمه میزند. تا آنجا که به خواست واقعی کارگران بر می‌گردد، کارگران خواهان کاهش ساعت کار به حتی کمتر از ۳۵ ساعت، افزایش دستمزدها تا حدی که هیچ کارگری به فکر اضافه کاری نیفتد، و لغو انعطاف پذیری ساعت کار هستند. رشد تکنیک و رشد بارآوری کار به میزان دهها برابر طی چند سال اخیر چنین خواستهایی و بسیار بیش از آنها را کاملاً بجا و محقق می‌سازد. کارگر در عصر تکنیک کامپیوتری و انقلاب انفورماتیک بی اغراق دهها برابر بیشتر از قبل تولید میکند، اما دستمزدها افزایشی حداکثر بیش از تورم نداشته اند و شدت کار بشدت افزایش یافته است. آیا هنوز هم باید برای دفاع از ۳۵ ساعت کار به تاثیر آن در رشد اقتصاد استناد کرد؟ *

دولت دست راستی شارون: جنگ در دو جبهه

کاظم نیکخواه

کارگران اسرائیل بار دیگر یک اعتصاب عمومی علیه برنامه ریاضت اقتصادی نتانیاهو وزیر دارائی اسرائیل را از اول اکتبر آغاز کرده اند. در نتیجه این اعتصاب بنادر به حالت تعطیل درآمده و بیش از پنجاه کشتی در آبهای اطراف اسرائیل منتظر بارگیری و باراندازی سرگردان مانده اند. بسیاری از بخشهای دیگر نیز به حالت فلج در آمده است. اعتصاب کارگران در اعتراض به زدن از بسیاری از حقوق کارگری است که در طرح نتانیاهو گنجانده شده است و هدف آن انداختن بار بحران اقتصادی اسرائیل به دوش کارگران است. بنا به این طرح،

بنادر قرار است به بخش خصوصی واگذار شود و دستمزد کارگران بنحو قابل ملاحظه ای کاهش یابد و بسیاری از کارگران بیکار شوند.

در واقع باید گفت که در اسرائیل جنگ در دو جبهه جریان دارد. یکی جنگ با فلسطینیان و دیگری جنگ داخلی با کارگران. دولت شارون با تعیین چهره فوق راست لیکود "بنیامین نتانیاهو" به عنوان وزیر دارائی جنگی را علیه کارگران آغاز کرد. طی شش ماه گذشته تاکنون نتانیاهو و شارون با زبان زور و قلدری با کارگران سخن می‌گویند. نتانیاهو بارها با زبانی خشن کارگران را به سوء استفاده از حق اعتصاب و بیمه های اجتماعی متهم کرده است. برنامه اقتصادی ای که نتانیاهو بعنوان وزیر دارائی در ماههای اول امسال به کنست مجلس اسرائیل ارائه داد، شامل باز پس گرفتن بسیاری از حقوق پایه ای کارگران

از جمله الغای یک جانبه قرار دادهای جمعی، بیکارسازیهای وسیع، کاهش بیمه بیکاری و بازنشستگی و سایر بیمه های اجتماعی، و محدود کردن حق اعتصاب است. با ارائه این برنامه کنفدراسیون کارگری "هیستادروت" که در برگیرنده شمار زیادی از اتحادیه های کارگری در این کشور است، اعلام اعتصاب کرد. اعلام اعتصاب زمانی بود که این کنفدراسیون در برابر دولت دست راستی دست به عقب نشینی هایی زد و نظارت دولت بر خزانه بازنشستگی، کاهش دستمزدها و حتی برخی بیکار سازی ها را پذیرفت. با این وجود دولت فوق راست اسرائیل در تلاش است عقب نشینی های جدی تری را به کارگران تحمیل کند. اما پاسخ کارگران و اتحادیه به فشارهای دولت اعلام یک اعتصاب عمومی بود که بزرگترین اعتصاب کارگری تاریخ اسرائیل نام گرفت و

اسرائیل را در اوایل ماه مه امسال فلج ساخت. پنج روز بعد از شروع اعتصاب نتانیاهو ناچار به مذاکره شد. و توافقاتی صورت گرفت و برخی مواد طرح نتانیاهو باز پس گرفته شد.

اکنون مجدداً اعتصاب شروع شده است. دلیل این اعتصاب زیر پا گذاشتن مواد توافق ماه مه است. دولت تلاش خود برای بازپس گرفتن حقوق اتحادیه ای و لغو یک جانبه بسیاری از قراردادهای استخدامی را از سر گرفته است. روز پنجم اکتبر دولت شارون اعلام کرد که میخواهد برای به جریان انداختن جریان صادرات و واردات که با اعتصاب کارگران بنادر، به فلج کامل کشیده شده، از بنادر اردن و مصر استفاده کند. اما با ادامه اعتصاب دولت مذاکره با کارگران را از سر گرفته است و تاکنون این مذاکرات به هیچ نتیجه ای نرسیده است. *



کارگر کمونیست نشریه روی میز کارگران

به کارگران کمونیست و
فعالین حزب در ایران

اسد گلچینی

رفقای عزیز

انتشار مجدد کارگر کمونیست که امر آن پرداختن به مسایل و موضوعات جنبش کارگری است، امکانی برای همه ما بویژه برای دست اندرکاران سازماندهی مبارزه کارگران در این جنبش و برای کارگران کمونیست فراهم کرده است، امکانی که ما دارای نشریه ای باشیم که بطور ویژه به مسایل مختلف و سوالات جلو پای فعالین و رهبران کمونیست در این جنبش بپردازد.

نقش جنبش کارگری در انقلاب مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی تعیین کننده است. بورژوازی و حکومت هر اسلامی آن خوب این را میدانند و در نتیجه با تحمیل سخت ترین شرایط بر کار و زندگی طبقه کارگر و محروم کردن آنها از متشکل شدن و ابتدائی ترین حقوق و آزادیها، میخواهند مانع ایفای نقش کارگران در تحولات جامعه بشوند. اما علیرغم این واقعیت و ایجاد مانع های بزرگ برای کارگران و رهبران آنها، موج عظیم نارضایتی و اعتراض طبقه کارگر در اشکال مختلف همراه با مردم محروم و به تنگ آمده از این رژیم در چند ساله اخیر پاسخ به رژیم و بورژواها بوده است.

در طول حیات این رژیم بورژواها دارا تر و دارا تر شده اند و کارگران و مردم محروم و محروم تر و بی امکان تر، اما جنبش کارگری هیچگاه و هیچ لحظه ای از ابراز نارضایتی و اعتراض به این شرایط و حکومت توجیه گر این شرایط دست نکشیده است. ما هر روزه و در اشکال متفاوتی در همه مراکز کار در اقصی نقاط ایران شاهد این مبارزه هستیم، اما این مبارزات باید به سطحی ارتقا پیدا کند که هدف آن خلاصی کارگران و جامعه از شر حکومت اسلامی

است.

در این دوره بسیار تعیین کننده از مبارزه مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی نقش کارگران کمونیست در جنبش کارگری بسیار تعیین کننده است. امر متحد کردن کارگران، راه انداختن جنبش مجمع عمومی، سازمانیابی محافل و شبکه های کمونیستی در رشته های مختلف تولیدی و بویژه صنایع کلیدی مانند نفت و ماشین سازها و تونیر، و رهبری و سازماندهی مبارزات طبقه کارگر و خنثی کردن فریبکاریهای روزانه دولت و کارفرما همه و همه از فعالیت های مهم کارگران کمونیست است که به آن مشغولند و یا به آن باید دست ببرند. در این مسیر نشریه کارگر کمونیست بعنوان نشریه این کارگران کمونیست ابزار مهمی است و فکر میکنم که دسترسی به این نشریه برای هر کارگر کمونیستی از ضروریات مبارزه اش خواهد بود. به این لحاظ وجود نشریه کارگر کمونیست در جنبش کارگری مهم است و پخش این نشریه و رساندن آن به دست فعالین این جنبش حیاتی است و این کار در دستور همه ما قرار خواهد گرفت.

رفقا و دوستانان حزب

نشریه کارگر کمونیست را در اختیار و در دسترس کارگران قرار دهید. در هر کجا که هستید این نشریه را به کارگران کمونیست و فعالین مبارزات کارگری برسانید و این را به امری دائمی تبدیل کنید. انتظار این که نشریه کارگر کمونیست به نشریه روی میز هر کارگری تبدیل شود و آشنای محبوب همه کارگران شود توقعی دور از انتظار نیست. در همه کارخانه ها و در هر جا و مکانی که کارگران هستند نشریه کارگر

کمونیست باید حضور داشته باشد و این به همه ما و تک تک شما رفقای حزب و دوستانان حزب بستگی دارد.

برای نشریه کارگر کمونیست بنویسید

این هم دور از انتظار نباید باشد که ما شاهد این باشیم که نوشته ها و نظرات رفقای کارگر در ایران در نشریه کارگر کمونیست منعکس شود. این نشریه بزودی باید دارای ده ها نویسنده از شما رفقا و رهبران و فعالین کمونیست در جنبش کارگری شود. این ظرفیت و راستش خیلی بیشتر از این هم در حال حاضر سراغ داریم و باید آنرا بکار انداخت. نوشتن مقالات و نوشتن بحث و انتقاد هایی که به افکار و گرایش های دیگر در جنبش کارگری دارید و سوالات و معضلات پیش پا در برخورد به همه موانع پیشروی مبارزه متشکل، افشای مرتب رژیم و ارگانهای وابسته اش، تجارب و خاطره ها برای انتقال به دیگران که هر کدام بخشی از مبارزه ما را منعکس میکنند مهم است، گزارش و اخبار از وضعیت کار و زندگی کارگران، افشای اجحافات و نابرابری و محرومیت ها، و مبارزات و اعتراضات روزانه همه و همه میتواند در صفحات نشریه بیاید و این دست همه شما را میبوسد که نشریه را هر چه بیشتر به صدای کارگران کمونیستی که روزانه در محل کار و زندگی و در محافل و جمعهای مختلف با دیگر کارگران به بحث میپردازند تبدیل کنیم و همین حرفها را برای نشریه هم بنویسید که همه بشنوند و در ابعادی بسیار بزرگ تر بشنوند و صدای ضرورت انقلاب برای رهایی را هر چه سریعتر به همه برسانیم. تا زمانی که بلند گو ها را تسخیر کنیم نشریه کارگر کمونیست را ارگان و بلندگوی خود کنید. *

www.wpiran.org/00-k-komonist/00kk.htm
www.haftegi.com
www.kargaran.org
www.rowzane.com

فایل کامل نشریه کارگر کمونیست در فرمت pdf و همچنین فایل هر کدام از مطالب نشریه بطور جداگانه در فرمت های واژه نگار و یونیکد از طریق صفحه کارگر کمونیست قابل دسترسی هستند. ورود به صفحه کارگر کمونیست از طریق یکی از آدرس های روبرو:

زنده باد سوسیالیسم!

Workers of the World Unite!

Communist Worker 3

A Publication of the Worker-communist Party of Iran
on the Working Class Movement Issues

No. 3, October 2003

یک دنیای بهتر

تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده هایی که هر یک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت ها و مشقات و کمبود ها و زشتی های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسانها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان های بیشمار و نسلهای پی در پی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است.

آزادی، برابری، رفاه

تصویر همه از یک زندگی مطلوب و یک دنیای ایده آل بیشک یکی نیست. اما با اینهمه مقولات و مفاهیم معینی در طول تاریخ چند هزار ساله جامعه بشری دائما بعنوان شاخص های سعادت انسان و تعالی جامعه به طرق مختلف برجسته و تکرار شده اند، تا حدی که دیگر بعنوان مفاهیمی مقدس در فرهنگ سیاسی توده مردم در سراسر جهان جای گرفته اند. آزادی، برابری، عدالت و رفاه در صدر این شاخص ها قرار دارند.

دقیقا همین ایده آلهای بنیادها معنوی کمونیسم کارگری را تشکیل میدهند. کمونیسم کارگری جنبشی برای دگرگونی جهان و برپایی جامعه ای آزاد، برابر، انسانی و مرفه است.

از یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری